

شرح دعای مکارم الاخلاق

اصغر طاهرزاده

فهرست

مقدمه مؤلف	۷
دعای مَکَارِمِ الْأَخْلَاق	۱۱
زیباترین ارتباط با خدا، خود و دیگران	۱۱
تقاضای اوج ایمان و یقین	۱۱
تقاضای اصلاح نفس	۱۹
هوشیاری نسبت به هدف خلقت	۲۰
عالی ترین خصلت ها	۲۳
تعادل بیرونی و درونی	۳۱
تقاضای مهلت های مفید	۳۵
طلب اصلاح همه جانبه	۴۱
اصلاح بین خود و دیگران	۴۳
عالی ترین امنیت روانی	۴۳
خواری؛ خللِ درونی آرد	۵۳
زندگی؛ فوق خشم ها و کینه ها	۵۶
زیباترین ارتباط با خود	۶۵
نشانه ی متّقین	۶۵
آینده ای آرامش بخش	۷۲
برکات توجه به حق در مشکلات	۷۷
راه نجات از وساوس شیطان	۸۲
آرمانی ترین کنترل	۸۶

- ۹۲..... امید به مغفرت، بزرگ‌ترین سرمایه
- ۹۶..... گفتار هدایت‌بخش
- ۹۹..... پر برکت‌ترین راه
- ۱۰۱..... راه کسب حکمت
- ۱۰۵..... تقاضای خلوص نفس
- ۱۰۷..... حق؛ مأمن جان انسان‌ها
- ۱۱۴..... تقاضای هدایت بر سر دو راهی‌ها
- ۱۲۱..... بهترین بستر برای انس با خدا
- ۱۲۵..... حرف زیاد است ولی حقیقت کم
- ۱۲۹..... راه‌های مدیریت صحیح اقتصادی
- ۱۳۴..... راه آسان‌رسیدن رزق
- ۱۳۹..... چگونگی یافتن امنیت روحی
- ۱۴۱..... راه‌های آبرومندی
- ۱۴۳..... اوقات فراغت؛ هدیه‌ی خدا برای بندگی
- ۱۴۶..... «علم عملی» یا «علم نافع»
- ۱۴۹..... انتهای پاک
- ۱۵۵..... تقاضای محبت یا نهایت قرب
- ۱۶۲..... جایگاه صلوات در سلوک الی‌الله

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- زندگی انسان عموماً در سه رابطه خلاصه می‌شود. یکی رابطه‌ی «انسان با خدا»، و دیگر رابطه‌ی «انسان با خود»، و سوم رابطه‌ی «انسان با دیگران»، و موفقیت هر کس در تمام زندگی به اصلاح این سه رابطه بستگی دارد، و تمام مشکلات انسان‌ها - اعم از زندگی فردی و یا اجتماعی - به جهت مختل شدن این سه رابطه است. در دعای مکارم‌الاخلاق اصلاح این سه رابطه توسط امامی معصوم، یعنی حضرت سجاد علیه السلام از خداوند تقاضا می‌شود.

در این دعا زوایای ظریفِ نیازهای روحی و قلبی و روانیِ رابطه‌ی انسان با خدا و با خود و با دیگران موشکافی شده و با شناخت راه اصلی، در صدد جواب‌گویی حقیقی به آن نیازها برآمده.

۲- دعای مکارم‌الاخلاق؛ روابط انسان را طوری در بستر سلامت سوق می‌دهد که اگر انسان همت کرد تا مراتب عالیه‌ی معنوی را طی کند، به بحران روحی و افراط و تفریط در عمل دچار نشود و به واقع تحقق روحیه‌های مطرح شده در این دعا برای توسعه‌ی معنوی به عنوان مقدمه‌ی سیر و سلوک ضروری است.

۳- در این دعا از راه‌هایی که انسان را به ناکجاآباد گرفتار می‌کند، به شدت پرهیز شده است و از کاربردی‌ترین روش‌ها سخن گفته می‌شود، تا اگر کسی با عزمی جدی تصمیم گرفت بار سنگین اضطراب‌ها را از روان خود فرو نهد، بی‌دلیل خود را بازی ندهد، بلکه به خوبی راه درمان را بشناسد و با تمام وجود در صدد رفع مشکل برآید و نتیجه بگیرد، زیرا در مقابل انبوه راه‌های انحرافی، مسلم یک راه صحیح وجود دارد، و راه صحیح در شکل دادن به روابط سه‌گانه انسانی، همان راهی است که امام معصوم علیه السلام معرفی می‌نمایند. عمده آن است که برخورد ما با این دعا برخوردی کاربردی باشد و بخواهیم از آن در اصلاح روابط سه‌گانه‌ی خود بهره‌برداری کنیم.

۴- امروزه مکتب‌های روان‌درمانی به روش‌های مختلف در صدد تخلیه‌ی فشارهای روانی بشرِ دوران مدرن هستند، ولی در تمام آن مکتب‌ها یک نقطه ضعف اساسی نهفته است و آن عبارت است از راهنمایی به سوی ناکجاآباد؛ و نهایتاً آن مکاتب در تلاش‌اند تا با خالی کردن روان از اضطراب‌ها، انسان‌ها را خالی و بی‌محتوا کنند. به اصطلاح روش این مکتب‌ها روش «تخلیه‌ی هرگونه دغدغه از روان انسان‌ها یا به عبارت دیگر پر از هیچی کردن انسان‌هاست» و اگر هم بخواهند چیزی را جایگزین موضوع عامل آزار روانی کنند، موضوع جایگزین شده چندان تفاوتی با همان تخلیه‌ای که عرض شد ندارد، حتی اگر موضوعی معنوی جایگزین شده باشد. چرا که معنویت و همی باز همان تخلیه است و آن غیر از آن نوع جایگزینی است که در مجموعه‌ی

یک مکتب توحیدی پیشنهاد می‌شود. پس باید در جایگزینیِ اضطراب‌ها، انوارِ عالیهِ خدای قادر مدّ نظر باشد که آن نیز در دل یک دینِ محکم و قابل اعتماد عملی است؛ و در دعای مکارم‌الاخلاق درست همین هدف دنبال شده است. به همین جهت وقتی تقاضایی را با خدا در میان می‌گذاری، می‌گویی: «بِقُدْرَتِک» یعنی؛ چنین کمالی را به کمک قدرت و توانایی‌ای که می‌دانم در خدا هست طلب می‌کنم، زیرا هرگز به خودی خود نمی‌توانم مشکل خود را حل کنم. یا پس از طرح تقاضای مورد نظر از خدا، می‌گویی: «بِمَا عِنْدَک» یعنی؛ به جهت آن لطف و کمالی که در نزد تو است، امیدوارم که این موضوع حل گردد و این کمال واقع شود.

۵- جا دارد در چنین دورانی که فشار مناسباتِ حاصل از دنیای ماشین‌سازِ بیش از پیش بر روح و روان بشر سنگینی می‌کند، به راه کار مناسب متوسل شد که به واقع ما را نجات دهد. اگر امروز ماشین، فشاری را از بازوی ما کم کرد، همان فشار را بر روان ما افزود و راه نجات از این فشار روانی از طریق رهنمودهای معنوی اولیاء الهی ممکن است.

به امید آن که به کمک این دعا دست خود را در دست امام سجاد علیه السلام بگذاریم و از آن طریق به سرچشمه‌ی لایزال، رب‌العالمین بیش از پیش نزدیک گردیم و به مکارم‌الاخلاق - که اوج ارتباط صحیح انسان با خدا و خود و دیگران است - دست یابیم.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مؤلف

۱- مسلّم ذات انسان چنان سرشته شده است که در ارتباط صحیح با «خدا» و با «خود» و با «دیگران» به فعلیت می‌رسد و به گفته‌ی ملاصدرا «رحمة الله علیه» جان انسان مثل همه‌ی موجودات ذاتی است که در نظام تکوین «عین ربط» به خالق خود است. حال اگر در نظام تشریع این ربط را مدیریت نکند و بین تشریع و تکوینِ او ناهماهنگی ایجاد نشود، به پوچی و سرگردانی دچار می‌گردد، و قوه‌ی واهمه‌ی او فرمانده روابط سه‌گانه‌ی فوق می‌گردد.

۲- بشر امروز اگر چه تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته، دست‌هایی از ابریشم دارد، ولی قلبش آهنین شده و ماشین‌سم تمام زوایای روان او را تسخیر کرده است و لذا تمام ارتباطاتش را از تعادل خارج نموده، در چنین بحرانی هوشیاری بزرگ آن است که انسان بتواند روان خود را طوری مدیریت کند که نه تنها از بحرانِ خشونت‌بار و خشونت‌زای دوران جدید آزاد شود، بلکه بر خطاهای گذشته خود نیز اصرار نرزد و در کلیه روابط خود تجدید نظر کند.

۳- آدمی در همه اوقات و هر جا که هست، چه بداند و چه نداند، وجودش با نسبت‌هایی که دارد متعین می‌شود. حضرت سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق در نیایش با خدای خود در طلب کشف بهترین نسبت‌ها با خود و دیگران و جهان و با خدای خود می‌باشند و ما را به دست‌یابی نکاتی دعوت می‌کنند که برای سکنی گزیدن و به‌سربردن در زندگی اجتماعی از ضروریات است.

۴- وقتی متوجه شدیم «خشونت بنیاد تفکر را می خشکاند، و وقتی بنیاد تفکر خشکید دیگر امیدی برای ارتباط با عالم قدس نخواهد ماند. آری! وقتی متوجه شدیم «خشونت» چگونه ریشه بشر را می خشکاند، جایگاه عظیم دعای مکارم الاخلاق را در ریشه کن کردن خشونت در بین افراد جامعه در می یابیم و این که چرا این اندازه حضرت سعی دارند این بلای بزرگ با تجلی انوار الهی از بین انسان ها برطرف شود.

۵- اگر اخلاق و زیبایی های روابط بین انسان ها در میان نباشد، نه تنها مردم از دین بهره ای نمی برند، حتی علم و تکنیک و هنر نیز راه خود را گم می کند و چه بسا جهان در ورطه خطر و تباهی سقوط کند.

ما همواره نیاز به اخلاقی قدسی داشته ایم، همچنان که نیاز به هوا داریم. خطر از آن جا شروع می شود که اهمیت هوا را به جهت آن که جسم ما را محفوظ می دارد بیشتر از اخلاق بدانیم که قلب و روح ما را محفوظ می دارد.

۶- طرح جهان مدرن طرح قهر و غلبه و قدرت بود و اگر بخواهیم نام یکی از تمدن های طول تاریخ را تمدن خشونت بنامیم، استحقاق تمدن جدید به این نام از همه بیشتر است. و برای نجات بشر از این مشکل بزرگ باید طرح دیگری براندازیم و آن برگشت به اخلاق قدسی است، به آن صورتی که حضرت سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق زمینه هایش را پایه ریزی کرده اند و راه بشر را به سوی آسمان برای تجلی چنین اخلاقی گشوده اند.

۷- اگر دستورالعمل‌های مربوط به آرامش روان بدون مبانی دینی و قدسی باشد، هرچند احوالاتی را نصیب انسان می‌کند، ولی آن احوالات دوام پیدا نخواهد کرد و متأسفانه وقتی کار از کار گذشت متوجه می‌شویم نیروی خویش را بیهوده هدر داده‌ایم.

۸- آنچه در بحران روانی موجود کمتر شنیده می‌شود، روشی است که دین برای رفع بحران پیشنهاد می‌کند، زیرا روش دینی با نفس‌آماره ما برخورد می‌کند و ما متأسفانه می‌خواهیم بدون درگیری با نفس‌آماره از مشکلات روحی خود نجات یابیم و این غیر ممکن است و باید به خود بگوییم:

صد انداختی تیر و هر صد خطاست اگر هوشمندی یک انداز و راست
۹- مسلم «انسان آرام، بیش از انسان فاضل، نافع است» و آرامش واقعی در اصلاح رابطه‌ها بین خود با «خدا» و با «دیگران» و با «خودِ خویشتن» نهفته است، و این با مدد گرفتن از چشمه‌لایزال الهی ممکن است، همان راهی است که امثال دعای مکارم الاخلاق در جلو ما قرار می‌دهد.

۱۰- هیچ‌کس از اصلاح رفتار خود گریزی ندارد، ولی روش اصلاح رفتار؛ اولاً: باید روشی مطمئن باشد. ثانیاً: تغییر رفتار به سوی اهدافی باشد که آن اهداف به واقع در نظام هستی ارزش واقعی داشته باشند. ثالثاً: مبتنی بر فطرت و سرشت انسان‌ها باشد، و این‌ها محقق نمی‌شود مگر از طریق فرهنگی که امامی معصوم آن را پیشنهاد کند، کسی که تمام زوایای بیرونی و درونی انسان را بشناسد.

۱۱- توصیه می‌کنم به هر کدام از فرازهای دعا در فرصتی مناسب رجوع بفرمایید و در مطالعهٔ مباحث این‌طور نباشد که تلاش بفرمایید پشت سر هم کتاب را تمام کنید، بلکه بر عکس؛ روح و قلب خود را آماده نمایید تا از طریق تأمل در فرازی از دعای شریف مکارم‌الاخلاق به خود آید و آماده‌ی جذب انوار الهی شود و سپس به فراز مورد نظر خود رجوع کنید تا إن شاء الله بیشترین بهره را نصیب خود کنید.

با توجه به نکات فوق؛ امیدوارم عزیزان بتوانند در اُنسی طولانی با دعای مکارم‌الْأخلاق، جان و روان خود را به ساحتی وارد نمایند که فوق غم‌ها و شادی‌ها در ناب‌ترین رفتارها سیر کند. گفت:

گرچه در خشکی هزاران رنگ‌هاست	ماهیان را با ییوست جنگ‌هاست
این جهان خود حبس جان‌های شماست	هین روید آن‌سو که صحرای شماست
این جهان محدود و آن خود بی‌حد است	نقش و صورت پیش آن معنی‌سد است

طاهرزاده

دعای مکارم الأخلاق

زیباترین ارتباط با خدا، خود و دیگران

باسمه تعالی

با توجه به این که بهترین راه شناخت دعا، روبه‌رو شدن با خودِ ادعیهٔ اسلامی می‌باشد، به عنوان نمونه دعای شریف مکارم الاخلاق حضرت امام سجاد (علیه السلام) را به اختصار شرح می‌دهیم، تا این شاء الله با فرهنگِ روحانی دعا بیش از پیش آشنا گردیم و ملاحظه نماییم که امام معصوم (علیه السلام) چگونه عمیق‌ترین ابعاد فردی و اجتماعی انسان را به سوی صلاح سیر می‌دهد. زیرا همواره تأکید بزرگان اهل سلوک این است که ابتدا باید دعا را آموزش دید و سپس از طریق آن با خدا به نیایش نشست. پس اجازه دهید با چنین قصدی بحث را شروع کنیم، چون وقتی عقل و قلب، مطلب را تصدیق کرد، پیرو آن عمل کردن به آن دعا بسیار محتمل است، علاوه بر این، روشی که دعای مکارم الأخلاق مطرح می‌فرماید، موجب می‌شود انسان در عین زندگی متعادل، توسعهٔ معنوی لازم را به‌دست آورد.

تقاضای اوج ایمان و یقین

حضرت سجاد (علیه السلام) این چنین شروع می‌کنند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بَايْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَأَنْتَهُ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النِّيَّاتِ، وَعِمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ».

بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ایمانم را به درجه‌ی کامل‌ترین ایمان، و یقینم را به برترین یقین‌ها برسان، و نیت‌م را به بهترین نیت‌ها منتهی ساز، و کردارم را به بهترین کردارها تبدیل کن.

«اللَّهُمَّ» یعنی «یا الله»، چون انسان خلیفه‌ی «الله» است، پس تحت تربیت اسم الله - که اسم اعظم خداوند است - می‌باشد، پس ربّ و سرپرست انسان، «الله» است یعنی «الله» است که انسان را از اسفل سافلین به سوی نور می‌کشانند چرا که فرمود: «الله وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۱ پس؛ خداوند سرپرست تکوینی و تشریعی مؤمنان است و آن‌ها را از ظلمت‌ها به سوی نور و حقایق معنوی سیر می‌دهد، و در نتیجه انسان در مسیر ایمان به نور ربّ خود، بار سفر را از تاریکی به سوی نور برمی‌بندد. آری شیطان راهزن این راه است ولی اسم «الله» نگهبان اوست و با گفتن «اللَّهُمَّ» یا با گفتن «یا الله» به نگهبان و مربی خود توسل می‌جوید، این است که اکثر دعاها با اسم «الله» شروع می‌شود، هرچند توسل به دیگر اسماء الهیه مثل - یا حیّ و یا قیّوم - نیز خوب است، به هر حال با گفتن اللَّهُمَّ، اظهار عبودیت شروع می‌شود.

در مورد ابتداء کردن هر دعایی به صلوات بر محمد و آل او، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنْ كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانُهُ حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ

بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِيَ إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعَ الْأُخْرَى»^۲ اگر از خداوند حاجتی داری آن را با صلوات بر پیامبر ﷺ شروع کن، سپس حاجت خود را بخواه، چرا که خداوند کریم تر از آن است که چون دو حاجت از او خواسته شود، یکی را برآورده سازد و دیگری را رد کند. در ابتدای بخش‌های آینده باز در مورد صلوات عریضی پیش خواهد آمد.

حضرت سجاد علیه السلام در این فراز از دعا پس از صلوات بر پیامبر و آل او،^۳ تقاضای کمال ایمان و افضل یقین و أَحْسَن نِیَات و أَحْسَن اَعْمَال را دارند. «اَكْمَلُ اِيْمَان»، آن اعتقاد دائمی است که مبتلا به آفت ضعف نمی‌شود و موجب می‌شود تا نشاط ایمانی مؤمن همچنان پا بر جای بماند، زیرا ضعف ایمان موجب اضطراب‌ها و افسردگی‌هاست، و چون دنیا محل تراحم است اگر ایمان به صورتی کامل و فعال و درخشان در قلب انسان تحرک نداشته باشد، سختی‌های زندگی دنیایی، انسان را می‌شکند و در نتیجه انسان آنچنان مشغول روزمره‌گی‌ها می‌شود که از هدف اصلی‌اش که بندگی خدا است باز می‌ماند. و از آن طرف هرچه ایمان شدیدتر شود انسان از سختی‌ها راحت تر می‌گذرد.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۳۶۱.

۳ - جهت بررسی بیشتر به کتاب «صلوات بر پیامبر ﷺ»؛ عامل قدسی شدن روح رجوع بفرمایید.

در روایات داریم: «الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانُ: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَتَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ»^۴ ایمان چهار رکن دارد؛ رضا به قضا و حکم الهی، توکل بر خدا و اعتماد به مدیریت الهی در همه‌ی ابعاد زندگی، و واگذار کردن امور به خداوند، و تسلیم امر الهی بودن که «هرچه آن خسرو کند شیرین کند».

از خدا «افضل یقین» را می‌طلبم، تا از «عِلْمُ الْیَقِینِ»، - که از آثار خدا به خدا پی‌بردن است - بگذرم، و به عینُ الْیَقِینِ برسم و چشم دلم در همه عالم با آثار جلال و جمال حق روبه‌رو شود و هرچه می‌بینم حق بینم. و از این هم بگذرم که این اندازه معرفت هنوز در مرحله‌ی دوگانگی بین عبد و رب است، و به «حَقُّ الْیَقِینِ» برسم که دیگر خودی نبینم. لذا وقتی در این فراز تقاضای «أَفْضَلُ الْیَقِینِ» را می‌کنی، در واقع می‌گویی: خدایا! تو آنچنان بر قلبم تجلی کن که به انانیتِ خودم، آتش بزنم و دیگر من در صحنه نباشم و فقط تو باشی. که گفت:

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر خرمنِ سوختگان را تو بگو باد ببر
«وَأَنْتَهُ بِنَبِّئِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ» یعنی؛ نیاتم احسنِ نیات باشد، به عبارت دیگر؛ نیاتم قربه‌ال‌ی‌الله باشد و تماماً در صحنه‌ی قلبم تو باشی و بس. «وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ» و نه تنها نیاتم بهترین نیات، عملم نیز که مظهر نیاتم است، بهترین اعمال باشد، و موفق شوم آن بهترین نیات را به صحنه‌ی عمل خود بیاورم. زیرا هر کس به اندازه‌ی اهداف بلندی که مدّ

نظر دارد بزرگ است و در نتیجه چنین انسانی را با آنچنان اهدافی، جذبه‌ها و میل‌های پست به زانو در نمی‌آورد. وقتی تقاضای انسان، «کمال ایمان» و «افضل یقین» شد اولاً: به کمک نور کمال ایمان، شهوات بر او حکومت ندارند. و ثانیاً: در پرتو نور خورشیدِ افضل یقین، حقیقت دنیا و آخرت برای او روشن می‌شود، و آدم و عالم را آن‌طور که هست می‌یابد و چهره ملکوتی عالم برای او نمایان می‌گردد، همچنان‌که برای حضرت ابراهیم علیه السلام به سبب افضل یقین نمایان شد.^۵

در روایات هست که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در صف نماز صبح جوانی را دیدند که سخت نحیف و لاغر شده است، حضرت حال او را پرسیدند: جواب داد: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا» ای رسول خدا! صبح کردم در حالی که در یقین هستم. حضرت از سخنش تعجب کردند و فرمودند: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟» برای هر یقین حقیقتی است، حقیقت یقین تو چیست؟ گفت: یا رسول الله یقین من قلبم را اندوهگین ساخته، شب‌ها بیدارم می‌دارد و روزهایم را به تشنگی کشانده، نفسم از دنیا و آنچه در آن است جدا گشته، به طوری که گویا عرش پروردگارم را می‌بینم و نصب حساب و حشر خلائق را که من هم در بین آنها هستم می‌یابم، گویا اهل جهنم و بهشت را می‌نگرم، و صدای زفیر جهنم در

۵ - خداوند در آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره انعام روشن می‌فرماید، چگونه با روشن نمودن جنبه‌های ملکوتی عالم برای حضرت ابراهیم علیه السلام او را به یقین رساندیم. «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ».

گوش من طنین انداخته است. حضرت رو به اصحاب کردند و فرمودند: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ»^۶ این بنده ای است که خداوند قلب او را به نور ایمان منور کرده است. سپس فرمودند: نگهبان حال خود باش تا این یقین برایت بماند. شما نیز در این فراز از دعای مکارم الأخلاق، با تقاضای «افضل یقین» چنین احوالی را از خدا طلب می کنید، و ابتدا شرط آن شناختن چنین مقامی است تا بتوانید از خداوند آن مقام را تقاضا بنمایید.

در راستای نقش یقین و حاکمیت بر عالم، به پیامبر ﷺ عرض کردند: حضرت عیسیٰ السلام بر آب راه می رفتند، فرمودند: «لَوْ زَادَ يَقِينُهُ لَمْشَى فِي الْهَوَاءِ»^۷ اگر یقین ایشان بیشتر بود در هوا راه می رفتند. پس متوجه شوید «یقین» مقامی است که با شدت و ضعف همراه است و هرچه شدت آن بیشتر باشد انسان بیشتر از حاکمیت طبع و طبیعت آزاد می شود، چنانچه مؤمن اهل یقین متوجه است که «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، لذا همه چیز را از خدا می بیند، و از علامت ضعف یقین، تعلق قلب است به نقش استقلالِ اسباب دنیا و به نفس خود.

ابراهیم خواص گوید: در بیابان عربستان جوانی را دیدم که عازم مکه بود، گفتم بدون زاد و راحله! گفت: یا ضعیف الیقین آن که آسمان و زمین را حفظ می کند قادر نیست مرا به خانه اش برساند؟ در مکه او را در حال طواف دیدم به من گفت: آیا از آن ضعف به یقین رسیدی که «إِنَّ مَنْ

۶ - کافی، ج ۳، ص ۵۳.

۷ - بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۹.

وَتَقَّ بِاللَّهِ فِي رِزْقِهِ لَمْ يَطْلُبِ الرِّزْقَ قَبْلَ وَقْتِهِ» آن که در مورد رزقش به خدا اعتماد کرده است، قبل از وقت رسیدن رزقش آن را نمی طلبد. نظر امام علیه السلام در دعای مکارم در راستای طلب «افضل یقین» چنین احوالی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَغْزَى مِنْ الْيَقِينِ»^۸ ایمان از اسلام برتر است، و یقین از ایمان برتر، و هیچ چیز به اندازه یقین عزیز نیست. و امام رضا علیه السلام می فرماید: «وَلَمْ يُقَسِّمْ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْءٌ أَقْلُ مِنَ الْيَقِينِ»^۹ هیچ چیز در بین بندگان خدا کمتر از یقین قسمت نشده است. همچنان که در روایت داریم؛ «عمل کم و دائمی همراه با یقین، افضل از عمل زیاد با بی یقینی است». سالک آنجا که تقاضای منتهی شدن به «افضل نیات» را دارد، می خواهد که قلب او جز خدا نخواهد، و همه اعمال و افکارش به یک مقصد منتهی شود و آن توجه به حق است، و از کسانی نباشد که خداوند در موردشان فرمود: «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا»^{۱۰} قلبشان را از یاد خودمان غافل کردیم، بلکه تقاضا می کند برعکس آنها، سراسر زندگی اش در سیر و توجه به خداوند باشد و این در واقع تقاضای تطهیر نفس است از صفات ذمیمه دنیایی، و نورانی کردن قلب از عرفان و یقین.

۸ - کافی، ج ۲، ص ۵۱.

۹ - کافی، ج ۲، ص ۵۲.

۱۰ - سوره کهف آیه ۲۸.

همان‌طور که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «تَخْلِيصُ النَّيَّةِ مِنَ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طُولِ الْجِهَادِ»^{۱۱} سختی خالص کردن نیت - که فقط خدا مد نظر باشد - از کاری که جهادگران در حین مبارزه با دشمن انجام می‌دهند، بیشتر است. لذا در روایت داریم: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»^{۱۲} نیت مؤمن از عمل او برتر است. چون در قلب خود توجه به حقایق عالی‌ه‌ای دارد که هرگز در عمل ظاهر نمی‌شود.

دعاکننده در دعای مکارم؛ آن عملی را می‌طلبد که از نیت صادق سرچشمه گرفته باشد، عملی که همراه با خشیت الهی است. یعنی «الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَمْدَحَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهَ»؛ آن عمل خالصی که نخواهی جز خدا کسی مدح و تعریف تو را به جهت آن عمل، انجام دهد. یعنی «إِخْرَاجُ الْخَلْقِ عَنِ مُعَامَلَةِ الْحَقِّ»؛ خلق را در معامله با حق از میان خارج کردن و از طریق چنین نیتی است که «أَحْسَنُ أَعْمَالٍ» واقع می‌شود و در راستای آن نیت، سالک تقاضای توفیق انجام احسن اعمال را می‌کند. عملی که عامل آن در دنیا و آخرت برای آن عوضی نخواهد مگر نظر حق را و بس؛ نه به جهت ترس از آتش، عبادت کند، و نه به جهت طمع بهشت، بلکه خدا را به جهت خود خدا عبادت کند. با این توضیحات این‌شاءالله شما با معنی فرازی که گذشت آشنا شدید و معنی «اللَّهُمَّ» و «اکمال ایمان» و «افضل یقین» و «أحسن نیت» و «أحسن اعمال» روشن شد.

۱۱ - کافی، ج ۸، ص ۲۲.

۱۲ - کافی، ج ۲، ص ۸۴.

و حال با قلبی آماده آن را اظهار می‌داری و جزء تقاضای اصلی خود قرار می‌دهی و می‌گویی:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَانْتَهَ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ، وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.

تقاضای اصلاح نفس

در فراز دوم دعا، تمام و کمال کردن نیت را می‌طلبی، تقاضا می‌کنی: «اللَّهُمَّ وَفِّرْ^{۱۳} بِلُطْفِكَ نَيْتِي وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي».

الهی نیتم را طوری کامل کن که فقط وجه کریم تو مدّ نظر من باشد - چرا که مدد الهی به بنده‌اش به اندازه نیت بنده است - پس خدایا! نیتم را تمام و کامل کن، تا مدد خود را بر من، تمام و کامل کرده باشی و با کامل کردن نیت، در واقع نیتم را صیانت و حفاظت فرموده‌ای تا به ریا آلوده نشود، و هرچه نیت قوی شود، عمل آسان می‌گردد و به کمک آنچه نزد تو است یقینم را صحیح گردان و اصلاح کن به قدرت خود آنچه از من فاسد شد.

جهت «کمال نیت»، لطف او را می‌طلبی و تقاضا می‌کنی: «وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي» که «لطف» عبارت است از تصرف حق در عالم آن هم تصرفی خفی، و بعد تقاضا می‌کنی: «وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي» یقینم را صحیح و

ثابت و پایدار بدار تا شک بر آن نفوذ ننماید: عرضه می‌داری: «بِمَا عِنْدَكَ» یعنی؛ به امید آنچه از رحمت و لطف، نزد تو است، بدون امید به غیر تو.

چنانچه امام صادق علیه السلام فرمودند: «حَدِّ يَقِينِ اَيْنَ كِهْ بَا بُودَن خُدا از احدى ترسى». ^{۱۴} در چنین حالی است که انسان همه‌ی اسباب و مسببات را به خدا اسناد می‌دهد و لذا آرامشی خاص در خود می‌یابد. بعد تقاضا می‌کنی: «وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي»؛ خدایا آنچه را که موجب فساد روح و قلب من می‌شود از جان من خارج بفرما، تا آن‌جا که من در تمام ابعاد وجودم اصلاح گردم و مستقیم شوم، چرا که تا عوامل فساد از جانم بیرون نرود، خودم هم خودم را نمی‌پذیرم.

هوشیاری نسبت به هدف خلقت

در این بخش از دعا به نور حضرت سجاد علیه السلام تقاضا می‌کنی که: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَكُفِّنِي مَا يَشْغُلُنِي الْاهْتِمَامُ بِهِ، وَاسْتَغْمِلْنِي بِمَا تَسْتُلْنِي غَدًا عَنْهُ وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ».

اولاً: خدایا صلوات و سلامت بر مجاری فیضت باد که آن‌ها وسیله‌ی هدایت ما شدند. ثانیاً: تو خودت کفایت کن مرا نسبت به کارهایی که مشغولم می‌دارند و از اهدافم بازم می‌کنند، تا اسیر آن کارهای پر مشغله

۱۴ - قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ. قُلْتُ: فَمَا حَدُّ الْيَقِينِ؟ قَالَ: أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً» (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۰).

نشوم و از تو باز بمانم. و مرا به کارهایی موفق بدار که فردای قیامت در رابطه با آن‌ها از من سؤال خواهی نمود. و روزگارم را در مقصد و جهتی قرار ده که برای آن مقصد و جهت خلقم نمودی.

در این فراز از دعا تقاضا می‌کنی؛ خدایا! از هر آن‌چه که مرا از تو منصرف می‌کند نجاتم بده و به هر آن‌چه هدف اصلی زندگی من است متوجه‌ام کن.

از جمله چیزهایی که در قیامت مورد سؤال واقع می‌شود عمر و مال است، بنا به روایت می‌پرسند: جوانی‌ات را چگونه طی کردی؟ عمرت را در چه راه گذراندی؟ مالت را از کجا به دست آوردی؟ و آن را در چه راه صرف کردی؟^{۱۵} چون فرصت دوره‌ی جوانی را به ما دادند تا در نفس و جان خود، ملکات معنوی و معارف الهی را مستقر کنیم، و فراغت‌ها را دادند تا دل بتواند با خدایش خلوت داشته باشد. حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند: «لَوْ دِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُؤُسُهُمْ بِالسَّيَاطِرِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا»^{۱۶} من دوست دارم که تازیانه بر سر اصحابم زده می‌شد تا در دین تفقه کنند، زیرا این اندازه کسب معارف دین و تعمق و تفکر در آن اهمیت دارد و موجب نجات انسان است و فقط در فرصت جوانی چنین کاری ممکن است. و نیز در رابطه با کسب مال حلال، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای اباذر: کسی که باک ندارد از چه راه کسب مال کند و مقید به حلال و حرام آن

۱۵ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۶۹.

۱۶ - الکافی، ج ۱، ص ۳۱.

نیست، خدا هم باک ندارد که او را از چه دری وارد جهنم نماید. چون کسب مال حلال شخصیت انسان را خدایی می کند و نهایت کار با روبه‌رو شدن با رحمت خدا ختم می شود.

وقتی متوجه شویم که ما برای بندگی خدا خلق شده‌ایم و خود خداوند هم می‌فرماید: «ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۷} پس هر آنچه که جدای جهت بندگی ما باشد وسیله بی‌محتوا شدن زندگی ما خواهد بود، همچنان که درخت سیب با سیب‌دادن معنی پیدا می‌کند، اصل وجودی انسان هم با بندگی معنی می‌یابد، و اگر به بندگی پردازد به اصل خود نزدیک شده و هر چه از بندگی خدا غفلت کند از اصل وجود خود دور شده است. لذا در این فراز از دعا سالک از خدا می‌خواهد مشغول دنیا نشود و گر نه از قیامتش باز می‌ماند و نسبت به هدف اصلی حیات زمینی خود حساسیت لازم را از دست می‌دهد.

فرموده‌اند: اگر دنیا را بشناسیم، از دنیا صدمه نمی‌بینیم، همان‌طور که اگر سم را بشناسیم از آن ضرر نمی‌بینیم، و اگر دنیا را نشناسیم به دنیا و آخرت خود ضرر می‌زنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ وَ خُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ»^{۱۸} دنیا جایگاه سیر و رفتن است و آخرت محل ماندن، از محل عبورتان یعنی دنیا، برای محل استقرار ابدی‌تان بهره‌گیرید. کسی می‌فهمد در این دنیا چکار کند که بداند برای

۱۷ - سوره ذاریات، آیه ۵۶

۱۸ - بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۳۴.

چه هدفی به این دنیا آمده است و چه چیزی نسبت به آن هدف بزرگ مشغله است و باید از آن فاصله گرفت و لذا از خدا می‌خواهد به آن‌ها مشغول نشود و می‌فهمد بر چه کاری باید همت گمارد که فردا از آن بازخواست می‌شود و از خداوند می‌خواهد که زندگی‌اش را برای آنچه مسئله اصلی خلقتش حساب می‌شود، فارغ گرداند تا از آن مقصد اصلی بازماند. چقدر بیدار کننده است چنین تقاضایی که انسان از خدا بخواهد، شرایطی را برای او فراهم کند تا مشغول کاری شود که برای آن خلق شده‌است و تنها چنین کسی است که معنی زندگی دنیایی را می‌فهمد که گفت:

هر که غافل گشت از کشت بهار او چه داند قیمت این روزگار
می‌گوید:

در تمام کارها چندین مکوش جز به کاری که بُود در دین مکوش
عاقبت تو رفت خواهی ناتمام کارهایت ابتر و نان تو خام

عالی‌ترین خصلت‌ها

و سپس تقاضا می‌کند:

«وَ أَغْنِنِي وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَ لَا تَقْتِنِي بِالنَّظَرِ، وَ اعِزَّنِي وَ لَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكِبَرِ وَ عَبْدُنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ وَ أَجْرِ لِلنَّاسِ عَلَيَّ يَدِي الْخَيْرَ وَ لَا تَمْحَقْهُ بِالْمَنِّ وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ».

و بی‌نیازم گردان، و روزیات را بر من وسعت ده، و به چشم داشت مبتلایم مکن، و ارجمندم بدار، و گرفتار کبرم مگردان و برای بندگی

خودت راعم ساز و عبادتم را به آلودگیِ خودپسندی تباه مساز و خیر و نیکی به مردم را به دست من جاری ساز و آن را از مَت گذاری دور دار، و برتری اخلاق عطایم کن و از این که فخر بورزم مصونم دار.

دعا کننده در این فراز با تقاضای وسعت رزق از خدا می خواهد نیازمند مردم نباشد و دست تمنا به سوی مردم دراز نکند. خداوند به حضرت موسی علیه السلام می فرماید: بدترین مردم نزد من آن کسی است که در شب چون مرداری می خوابد و در روز به جای فعالیت برای کسب مال حلال، عمرش را به بطلالت می گذراند؛ «جِيفَةً بِاللَّيْلِ وَ بَطَالًا بِالنَّهَارِ»^{۱۹} لذا طفیلی مردم است و چشمش به مال مردم دوخته شده است و نه به توانایی که خدا به او داده است. این نوع از فقر که به جهت عدم تلاش فرد می باشد، حتی ممکن است به کفر کشیده شود و در این رابطه فرمودند: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»^{۲۰} این است که حضرت سجاد علیه السلام تقاضای وسعت رزق می کند تا نگرانی از رزق، همه زندگی را اشغال نکند و روح را تنگ و کدر ننماید. البته تقاضای توسعه ی رزق در متون دینی در مقابل تنگی رزق است، و هرگز به معنی ثروتمند شدن نیست. چرا که در روایات دیگر تقاضای کفاف می نمایند که بعداً به آن پرداخته می شود.

و بعد تقاضا می کند؛ «وَلَا تَفْتِنَنِي بِالْأَنْظَرِ» یعنی؛ خدایا! با توجه و نظر به اموالی که در دست ثروتمندان است، مرا مورد آزمایش قرار مده، مرا

۱۹ - مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۴۰.

۲۰ - کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.

آنچنان به غنای روحی برسان که نظری به اموال دیگران نداشته باشم. پیامبر ﷺ فرمودند: «مَنْ اتَّبَعَ بَصْرَهُ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ طَالَ هَمُّهُ وَلَمْ يُشْفَ غَيْظُهُ»^{۲۱} هر کس چشمش به چیزهایی باشد که در دست مردم است، اندوهش طولانی می شود و غیظش هرگز شفا نیابد. و لذا است که تقاضا می کنی؛ خدایا! غنای نَفْسَم عطا فرما. چنان که امام جواد علیه السلام می فرماید: غنا عبارت است از کمی تمنیات درونی و راضی بودن به همان چیزی که انسان را کفایت می کند، و فقر، همان حرصِ نفس و شدت یأس است. در این فراز از خداوند تقاضا می کنی: خدایا! مرا از فتنه نگاه یا اندیشه ی بیهوده محفوظ بدار.^{۲۲}

در ادامه ی دعا امام علیه السلام تقاضا می کنند: «وَأَعِزَّنِي» خدایا! موجبات عزت نفسم را فراهم آور تا مقهور نگردم و در نتیجه آزادگیم در مقابل ارباب دنیا از کفم برود، چرا که عزت واقعی همان بندگی تو است، وقتی تو ربِّ من باشی، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل خدای خود عرضه می دارند؛ «الهی کَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا»^{۲۳} الهی! همین عزت مرا بس است که بنده ی تو هستم، و

۲۱ - بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۴۱.

۲۲ - «نظر»؛ به معنی «نگاه کردن» و «اندیشیدن» هر دو به کار می رود. ولی در بعضی نسخ «بَطَر» آمده که در آن صورت معنی این فراز، عبارت می شود از این که خدایا! مرا گرفتار بطر و طغیانی که به جهت وسعت رزق حاصل می شود، مگردان، که البته این معنی با سیاق این بخش بیشتر هماهنگ است.

۲۳ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۰۲.

همین فخر مرا بس است که تو پروردگار من هستی. چون بنا به فرمایش علی علیه السلام ثمره‌ی طمع، خواری دنیا و آخرت است، پس خدایا از طمع بازم دار تا عزیزم کرده باشی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ عَظَّمَ صَاحِبَ دُنْيَا وَ أَحَبَّهُ لَطَمَعَ دُنْيَاهُ سَخِطُ اللَّهِ عَلَيْهِ»^{۲۴} هر کس صاحب دنیا را بزرگ شمارد و او را به سبب طمع به دنیای او، دوست بدارد، خداوند بر او خشم می‌کند. حضرت سجاد علیه السلام در راستای حفظ عزت، از خطر کبر غافل نماندند. عرضه داشتند: «وَلَا تَبْتَلِينِي بِالْكِبَرِ» خدایا! مرا به کبر مبتلا مدار و از شیرینی تواضع محروم مگردان. چرا که بنا به فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله تواضع موجب رفعت بنده و رحمت خدا بر او می‌شود و کبر موجب خواری فرد در دنیا و آخرت است و در زمره جبارین در خواهد آمد. همچنان که توجه به عزت نفس، یعنی این که انسان قدر و کرامت خود را بشناسد، تا خود را به دنیا آلوده نکند.

و در ادامه می‌گویی: «وَعَبْدُنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ» و برای بندگی‌ات رامم گردان. و عبادتم را به آلودگی خودپسندی تباه مساز.

خدایا! من افتخاری بلندتر از بندگی تو نمی‌شناسم، پس توفیق بندگی‌ات را به من مرحمت فرما، و تو نیز مرا به بندگی خود برگزین و مرا به عبودیت خود مشغول دار و البته لطف کن که در این راستا به عُجْب گرفتار نشوم و گرنه کارهای خود را عظیم شمارم و کوتاهی‌های خود را

نینیم و عملاً عبادات خود را فاسد کنم. پیامبر ﷺ فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که از اعمال نیک خود عجب پیدا کند مگر این که هلاک گردد.^{۲۵} لذا است که امام علی (ع) نیز در این فراز از دعا متذکر می‌شوند که؛ عجب عبادات انسان را فاسد و غیر مفید می‌کند، پس خدایا عباداتم را از عجب

۲۵ - قَالَ الصَّادِقُ (ع): «الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ يُعْجَبُ بِعَمَلِهِ وَلَا يَدْرِي بِمَا يُحْتَمُّ لَهُ فَمَنْ أَعْجَبَ بِنَفْسِهِ وَفِعْلِهِ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنَهِجِ الرُّشْدِ وَادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَالدَّعَى مِنْ غَيْرِ حَقِّ كَاذِبٌ وَ إِنْ خَفِيَ دَعْوَاهُ وَ طَالَ ذَهْرُهُ وَ إِنْ أَوَّلَ مَا يَفْعَلُ بِالْمُعْجَبِ نَزْعٌ مَا أَعْجَبَ بِهِ لِيَعْلَمَ أَنَّهُ عَاجِزٌ حَقِيرٌ وَ يَشْهَدُ عَلَى نَفْسِهِ لِيَكُونَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَوْ كَذَّ كَمَا فُعِلَ بِإِبْلِيسَ وَ الْعَجَبُ نَبَاتُ الْكُفْرِ وَ أَرْضُهَا النِّفَاقُ وَ مَاؤُهَا الْبُغْيُ وَ أَغْصَانُهَا الْجَهْلُ وَ وَرَقُهَا الضَّلَالَةُ وَ ثَمَرُهَا اللَّغْنَةُ وَ الْخُلُودُ فِي النَّارِ فَمَنْ اخْتَارَ الْعَجَبَ فَقَدْ بَذَرَ الْكُفْرَ وَ زَرَعَ النِّفَاقَ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ أَنْ يُنْمِرَ»؛ امام صادق (ع) فرمودند: تعجب حقیقی از آن کسی است که از اعمال خود راضی به نظر می‌رسد ولی نمی‌داند که پایان کارش چه خواهد شد، هر کس از خود راضی باشد و کارهای خود را به رخ مردم بکشد از طریق راست و مستقیم منحرف خواهد شد و طالب مقامی خواهد شد که شایسته آن نیست. کسی که طالب مقامی باشد که شایسته آن نیست دروغگو به‌شمار می‌رود اگر چه در ادعای خود آشکارا چیزی نگوید و مدت‌ها هم بر این بگذرد. اولین چیزی که از خودپسند گرفته می‌شود همان چیزی است که موجب خودپسندی او شده است تا او بفهمد که عاجز و ناتوان می‌باشد. خودپسند و خودخواه و از خود راضی باید گرفتار شود تا بنگرد و توجه پیدا کند که بدون جهت از حد خود تجاوز کرده است و برهان گمراهی بر او آشکار شود، همان گونه که برای شیطان آشکار گردید و رسوا شد و همگان دانستند که او در باطن چگونه می‌باشد. عجب و خودپسندی گیاهی است که دانه‌های آن کفر می‌باشد و زمین آن نفاق و آتش ستم، شاخه‌هایش نادانی، برگ‌هایش گمراهی و میوه‌اش لعنت خدا و سقوط در آتش دوزخ برای همیشه است، هر کس گرفتار عجب شد بذر کفر و نفاق را پاشیده است و ناگزیر حاصل آن خواهد رسید و میوه خواهند داد.

حفظ کن، تا بندگی‌ام نسبت به تو افزون شود و این که طلب کاری از تو
برایم به وجود آید و از نوری که می‌توانستم از طریق عبادت به‌دست
آورم، محروم گردم.

در این فراز تقاضای تحقق بندگی برای خداوند می‌کنی، چون هیچ
منزلت و کمالی برای انسان بالاتر از بندگی خداوند نیست و تمام برکات
ممکنه در راستای بندگی خدا برای انسان محقق می‌شود. به گفته‌ی
مولوی:

گر تو خواهی حُرّی و دل زندگی بندگی کن، بندگی کن، بندگی
از خودی بگذر که تایبی خدا فانی حق شو که تایبی بقا
سپس عرضه می‌داری: «وَ أَجْرُ لِلنَّاسِ عَلَى يَدَيِ الْخَيْرِ، وَ لَا تَمَحَقُهُ
بِالْمَنْ» و خیر و نیکی به مردم را، به دست من جاری ساز، و آن را از
مَنْت گذاری دور دار.

خدایا! نه عبادتم با عجب فاسد شود و نه خیری که به مردم می‌رسانم،
با منت گذاری از بین برود. خدایا! می‌خواهم در طول زندگی خیر من به
طور مستمر به مردم برسد و در قلبم محبت به مردم ریشه دوانده باشد.
چنانچه پیامبر ﷺ فرمود: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ اَنْتَفَعَ بِه النَّاسُ»^{۲۶} بهترین مردم
کسی است که مردم بیشترین بهره را از او ببرند. ولی نگرانم که با
مَنْت گذاردن، بهره‌ی آن خیر را از بین ببرم، پس توفیقم ده که آن عمل را
به منت آلوده نسازم. چرا که خودت فرمودی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا

تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»^{۲۷} ای مؤمنان! صدقات خود را با منت نهادن و آزار رساندن، باطل و بی اثر نکنید. و سپس ادامه می دهد: «وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ»؛ خدایا به من معالی^{۲۸} و برتری اخلاق عطا فرما، و از این که در بین مردم به دارا بودن مکارم اخلاق افتخار کنم و فخر بورزم مصونم دار.

معالی اخلاق یعنی آن فضائل روحی که به فرومایگی آلوده نیست و صاحب آن بزرگوarter از آن است که به کارهای پست میل کند. سالک در این فراز آن نوع کرامت نفسی را از خداوند تقاضا دارد که به راحتی بتواند از چیزهای مادی بگذرد و نسبت به کل دنیا بی اعتنا باشد و همت خود را در پی کمال معنوی مصروف دارد در آن حدّ که مثلاً حتی از انتقام کشی های سطحی خود را رها نماید، و نسبت به انحراف افراد همچون باران رحمت برخورد کند و برتری اخلاقی خود را به انتها برساند. در قسمت دوم این فراز از خدا می خواهد تا در اثر روحیه بی اعتنایی به دنیا، به خود برتری و فخر نسبت به بقیه افراد دچار نشود، که این به خودی خود روحیه ای مهلک، و یادآور صفات مردم جاهلیت است، و وای به حال کسی که علاقمند است بر بقیه فخر بفروشد و شرایط مباهات و فخر بر دیگران را در زندگی برای خود فراهم کند که در این حال

دریچه‌های ریزش رحمت الهی را بر جان‌ش مسدود می‌کند، زیرا خلق خدا را کوچک می‌بیند، در حالی که همه یکسان‌اند و همه مخلوق خدا.

امام صادق علیه السلام در رابطه با معالی اخلاق می‌فرماید: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^{۲۹} کامل‌ترین مؤمنان از نظر ایمان خوش‌خوترین آنان است. و یا می‌فرماید: «إِنَّ الصَّبْرَ وَ الصَّدْقَ وَ الْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ أَمْرِئِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَيْءٌ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»^{۳۰} شکیبایی، راستی و درستی، بردباری، و خوی خوش از اخلاق و خویهای پیامبرانست و هر چه در میزان مرد روز قیامت از اعمال شایسته بگذارند به حسن خلق نخواهد رسید.

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ»^{۳۱} قوی‌ترین عاملی که امت مرا وارد بهشت می‌کند، تقوای الهی و حسن خلق است. زیرا انسان در ابتدا بیش از آن که انسان باشد، حیوان است و از طریق معالی و مکارم اخلاق، انسان می‌شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من سرور فرزندان آدم هستم، و بدان افتخار ندارم، چرا که این از جهت نفس من نیست بلکه از فضل پروردگار من است، لکن شکر خدا را می‌کنم و یادآور نعمت او هستم...

۲۹ - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۳۳

۳۰ - همان

۳۱ - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۹۴

وقتی پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»^{۳۲} من مبعوث شدم تا اخلاقی را که همه‌ی انبیاء و اولیاء پایه‌ی آن را گذاردند، به انتها و اکمال برسانم و صورت کامله‌ی آن را ارائه دهم، می فهمیم هدف اصلی زندگی انسان‌ها در بندگی خدا برای کامل کردن اخلاق خودشان است و لذا جا دارد که از خداوند تقاضا کنیم: «هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ» و بخواهیم صورت عالی‌ه‌ی آن اخلاق را به ما مرحمت فرماید و در این راستا از فخر مصون مان دارد.

تبادل بیرونی و درونی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَلَا تُحْدِثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحْدَثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا».

خدایا: بر محمد و آلش درود فرست، درودی که ما نیز در زمره‌ی درودفرستادگان به آن خانواده باشیم، و نیز در بین مردم در هیچ درجه‌ای مرا بالا مبر، مگر آنکه معادل آن، در نزد خودم پستم گردانی، و نیز برایم عزت ظاهری ایجاد مکن، مگر آن که در ازاء آن عزت، ذلت درونی برایم ایجاد کنی.

علت چنین تقاضایی از خدا این است که تواضع به هنگام رفعت مانند شکر است به هنگام نعمت، و گرنه به نعمت مشغول می شویم و از منعم

غافل می گردیم. و چه بسیار انسان‌ها که چون در هنگام رفعت تواضع پیشه نکردند، به انحطاط اخلاقی افتادند. در همین رابطه پیامبر ﷺ فرمودند: «هر کس برای خدا تواضع کند خدا او را بلند مرتبه می‌دارد و هر کس تکبر کند، او را خوار می‌گرداند» زیرا تعادل بیرونی و درونی موجب استحکام روح از افراط و تفریط می‌گردد، و در شرایط رفعت بیرونی است که گوهر انسانی به امتحان گرفته می‌شود و حقیقتش نمایان می‌گردد. پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «أَفْضَلُ النَّاسِ عَبْدًا مَنْ تَوَاضَعَ عَنْ رَفْعَةٍ»^{۳۳} برترین مردم از جهت بندگی کسی است که هنگام رفعت اجتماعی، تواضع پیشه کند. حضرت شرایط امتحان انسان‌ها را وقتی می‌دانند که نظرها به او جلب شده و لذا وقتی در شرایط رفعت و برتری اجتماعی، اهل تواضع بود، فضیلت اخلاقی خود را به دست آورده است.

انسانی که متوجه خطر گرفتارشدن به کبر در موقعیت‌های برتر اجتماعی هست، از خدا تقاضا می‌کند تا در هنگام برتری اجتماعی، او را متوجه فقر ذاتی خود کند تا متوجه شود در ذات خود هیچ است هیچ، و به جای آن که به جهت پرهیز از کبر از مسئولیت‌های اجتماعی فرار کند، با اصلاح درون خود مسئولیت‌ها را به بهترین نحو انجام خواهد داد.

در ادامه‌ی این فراز تقاضا می‌کنی: «وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدْتُ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا» خدایا! برایم در منظر مردم عزت و احترامی پدید نیاور، مگر آن که به همان اندازه در ضمیر و باطنم ذلت

و خواری پدید آوری. تا خریدار احترام مردم نگردم و در نتیجه از توجه به بندگی خود باز بمانم،» زیرا اگر انسان به عزت ظاهری رسید ولی ذلت باطنی خود در مقابل خدا را ندید، از دست می‌رود. به گفته‌ی مولوی:

او چو بیند خلق را سرمست خویش از تکبر می‌رود از دست خویش

سالک واقعی در چنین شرایطی نجوا سر می‌دهد که خدایا! اگر عزتی هست، از تو است، و تو خواستی که من عزیز باشم پس چرا من آن را به خود بگیرم و از توجه به عزت و جلال تو محروم شوم. من عزتی می‌خواهم که در دست تو باشد، نه عزتی که در دست خلق باشد و بخواهند مرا به هماهنگی با خودشان بکشانند و از هماهنگی با تو محروم کنند. عزتی می‌خواهم که نفسم را احیاء کنم و آن ذیلان به عزیز دل سپردن است و به دست عزت‌های ظاهری خود را غرقه نکردن. در این حالت است که انسان به خودی خود به دنبال عزت‌های اجتماعی نمی‌دود و اگر هم خدا مصلحت دید که به ظاهر برای او مقاماتی پیش آورد، آن را به چیزی نمی‌گیرد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ، مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا، مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ»^{۳۴} ملعون است هر کس که ریاست بر خود ببندد، ملعون است کسی که همت کند تا رئیس شود، ملعون است کسی که خود را برای ریاست آماده سازد.

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید

بلندی از آن یافت، کو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد
 امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: «واعتَمِرُوا وَضَعِ التَّذَلُّ عَلَى رُؤُسِكُمْ وَ
 الْقَاءِ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَ خَلَعَ التَّكَبُّرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ»^{۳۵} فروتنی را بر سر
 نهید و عزت مداری را به زیر پا گذارید و حلقه‌ی تکبر را از گردن خود باز
 گیرید.

حضرت عیسی (علیه السلام) از حواریون خود تقاضا کردند اجازه دهید پاهایتان
 را بشویم، و چون چنین کردند، فرمودند: «إِنَّ الزَّرْعَ يُنْبِتُ فِي السَّهْلِ وَلَا
 يُنْبِتُ فِي الصَّفَا وَ كَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ
 الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ»^{۳۶} با فروتنی بنیاد حکمت برپا می شود و نه با تکبر،
 همان طور که در زمین نرم گیاه می روید و نه در زمین سخت.

امام صادق (علیه السلام) علامات تواضع را چنین برمی شمارند:

- ۱- اعتراف به اشتباه ۲- سبقت گرفتن در سلام و جواب سلام را به
 - گرمی دادن ۳- در هر مجلسی به پائین ترین مکان راضی بودن ۴- قبول فقر
 - و مستمندان ۵- در مقابل هر تجدید نعمت، تجدید تواضع کردن.
- این است که باید به واقع از خداوند تقاضا نمود اگر بنا است عزت
 ظاهری نصیب من کنی، حتماً به همان اندازه، خواری باطنی ام را به من
 نشان بده تا از هلاکت من جلوگیری کرده باشی، زیرا:
- آن جمال و قدرت و فضل و هنر ز آفتاب حُسن کرد این سو سفر

۳۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۳۶ - تحف العقول، ص ۵۰۴.

پس هر کمالی که در ما ظاهر می شود سایه‌ی جمال اوست، وای اگر از این حقیقت غفلت کنیم، در آن حالت است که با کبر خود، خودخواهی‌ها و برخورد‌های تند ما با بقیه خلق خدا شروع می شود. مولوی سخن خدا را به زبان شعر بیان کرده که:

آن جمال و قدرت و فضل و هنر ز آفتاب حُسن کرد این سو سفر
واستائیم آن که تا داند یقین خرمن آن ما است، خوبان خوشه چین
یعنی ما گاهی آن جمال و قدرت و فضل و هنر را می گیریم تا انسان‌ها متوجه باشند «خرمن آن ماست، خوبان خوشه چین».

تقاضای مهلت‌های مفید

سپس عرضه می داری:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَتَّعْنِي بِهْدَى صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ، وَ طَرِيقَهُ حَقًّا لَا أَزِيعُ عَنْهَا، وَ نِيَّةَ رُشْدٍ لَا أَشْكُ فِيهَا، وَ عُمْرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ».

بارخدا یا! بر محمد و آلش درود فرست. و مرا از روشی پسندیده بهره مند کن که آن را با روش و برنامه‌ای دیگر عوض نکنم. و مرا به طریق حق رهنمون شو، آن گونه که از آن روی برنتابم، و نیتی درست و استوار به من مرحمت کن، آنسان که در آن به تردید نیفتم، و مرا تا آن زمان زنده بدار که عمرم در طاعت تو به کار رود و چون بخواهد عمرم چراگاه

شیطان شود، جانم را باز گیر، قبل از آن که دشمنیت به من رو کند و یا خشم بر من مستحکم گردد.

پس از توجه به انوارِ مجاری فیض حق، یعنی محمد و آل او علیهم السلام، و اظهار سپاس و درود خداوند بر آنان که هرچه رحمت به ما رسیده به واسطه‌ی آن‌ها بوده است، تقاضا می‌کنی مرا هدایتی شایسته و بر وفق صلاح، مرحمت فرما، و آن هدایت طوری سعادت بخش باشد که من آن را با هیچ چیز عوض نکنم. همچنان که تکویناً جوجه‌ی مرغ را تا مرغ شدن هدایت می‌فرمایی، مرا تشریباً تا انسان شدن هدایت فرما. هدایت صالحی که تو بر آن فرمان برانی و نه غرایز و امیال خودم، و نه سایر انسان‌ها، چرا که تو بهتر از بقیه مصلحت‌بندگان را می‌دانی، ماوراء هدایت تو هدایتی نیست. پس مرا از آن برخوردار فرما و در این حال است که به نصایح ناصحان دل می‌سپارم و آن‌ها را به کار می‌برم و می‌فهمم آن نصایح در راستای هدایتگری تو است و وسیله‌ای برای نجات از مهالک دنیایی و آخرتی است که در پیش روی دارم.

«وَطَرِيقَةُ حَقٍّ لَا أَزِیغُ عَنْهَا»؛ و مرا آنچنان از راه حق بهره‌مند کن که هرگز آن را ترک نگویم.

من صراط مستقیمی را می‌خواهم که به رضایت و بهشت تو منتهی می‌شود و در این راه هرگز استقامت خود را از دست ندهم، و از کسانی نباشم که در مواقع سخت، از دینداری کوتاه بیایم، زیرا مهم آن است که

انسان بتواند بار ایمان خود را به سلامت به آخر برساند، زیرا چه بسیارند کسانی که بعد از هدایت شدن گرفتار ضلالت می شوند. چنان که رسول الله ﷺ فرمودند: «ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، وَ مَضَلَّاتُ الْفِتَنِ، وَ شَهَوَاتُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ»^{۳۸} از سه چیز برای امتم بعد از خود می ترسم؛ از گمراهی بعد از معرفت، از فتنه های گمراه کننده، و از شهوات شکم و افراط در شهوات جنسی.

پس خدایا! مرا از هدایتی برخوردار فرما که هرگز از آن روی بر نگردانم و به ضلالت بعد از هدایت گرفتار نشدم.

«وَيَنْبَغِي رُشْدٌ لَا أَشْكُ فِيهَا»؛ و بهره مندم فرما از نیت صحیحی که از شک و تردید مبرا باشد.

نیتی می خواهم که پشتوانه آن علم و معرفت باشد، نیتی که از ضمیری آگاه و خاطری مطمئن سرچشمه گرفته باشد. چرا که در سایه چنین نیتی انسان بدون تردید و دودلی می تواند وظایف الهی خود را انجام دهد و از سردرگمی در کارها نجات یابد. و این مسلم است که هر ملتی آنگاه دچار فتنه ها و مشکلات می شود که در راه حق دچار شک شود و حضرت سجاد علیه السلام نجات از همین خطر را می طلبند. لازمه چنین نیتی توجه دادن قلب است به واقعی ترین و کامل ترین واقعیات، یعنی حضرت حق. چون در راستای ارتباط با حق است که همواره سالک از انوار الهی بهره مند می شود و احساس غنا می نماید و لذا هرگز سست و خسته نمی شود. اگر

عقاید انسان پشتمانی عقلی و قلبی نداشته باشد و صرفاً تحت تأثیر افکار عمومی و مشهورات زمانه اسلام را پذیرفته باشد نمی‌تواند از برکات مخصوصی که نور ایمان به مؤمنین می‌رساند و همواره ایمان آن‌ها را زنده و پایدار می‌دارد بهره‌مند شود و در این قسمت تقاضای ایمانی را می‌کنید که بتوانید دائم از نور آن استفاده نمایید.

«وَعَمْرُنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ^{۳۹} فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ».

تا زمانی که عمرم در اطاعت تو مصروف می‌گردد مرا از نعمت طول عمر برخوردار فرما و هرگاه عمرم چراگاه شیطان شود به آن پایان ده، پیش از آن که خشم تو متوجه من شود و یا خشم تو بر من استوار گردد.

خدایا! می‌خواهم تمام عمر در طاعت تو باشم و از شیرینی اطاعت از تو مشعوف باشم، چنین عمری برای من ارزشمند است، نه عمری که فقط بودن و نفس کشیدن در این دنیا باشد. هرگز عمری را نمی‌خواهم که شیطان مرا در آن بازی دهد و ظاهر و باطنم را در تصرف خود درآورد و از حق ناامیدم کند و به خلق امیدوارم نماید و نور فطرتم را تیره نماید و از پروردگارم جدایم کند و نفس‌آماره‌ام را بپروراند که با میل‌های پراکنده‌اش، میدان‌دار زندگیم گردد و آرزوهای بلند را بر من القاء کند و از قیامتم بازدارد و معصیت را برایم زینت بخشد و از فقر در دنیا

بترسانندم و خشم و شهوت را بر من چیره گرداند و از این طریق عمر مرا چراگاه شیطنت خود قرار دهد. خدایا! حال که زندگی شیطانی مورد خشم و غضب و دشمنی تو است، پس مرا فرصتی چنین مده.

خداوند می فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^{۴۰} شیطان شما را از فقر می ترساند و به کارهای زشت راغب می کند، در حالی که خداوند به شما وعده‌ی مغفرت و فضل می دهد. پس هر وقت زندگی انسان در دست چنین شیطانی بیفتد حرص دنیا در او زیاد شود و به کارهای زشت رغبت پیدا کند، لذا است که تقاضا می کنی در این حالت جانم را بگیر تا به چنین رذیله‌ای آلوده نشوم.

مدار و محور این فراز از دعا؛ طلب استقامت در اعتقادات و اخلاق و عمل صحیح است و به واقع استقامت در کار نیک، بسیار مشکل تر از اعتقاد به آن است و آنچه که طاقت مؤمنان را می برد، عدم استقامت است، و به همین جهت است که از خدا درخواست می کنی تا استقامت در اعمال و عقاید الهی برایت بماند. و خداوند هم به کسانی که در راه دینداری استقامت ورزیدند، نتایج بزرگ می دهد و می فرماید: «وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا»^{۴۱} و خداوند جزای آن‌ها را به جهت پایداری و استقامتی که در دینداری داشتند، بهشت و حریر داد.

۴۰ - سوره بقره، آیه ۲۶۸.

۴۱ - سوره انسان، آیه ۱۲.

در این فراز سالک با هوشیاری تمام نظر به زندگی افرادی می‌اندازد که در راه دینداری خوب شروع کردند ولی خوب به انتها نرساندند و آرام آرام از آن زنده دلی که باید در راه دینداری هر چه بیشتر رشد می‌کرد کاسته شد تا آن جایی که به صورتی عادی نماز می‌خوانند و دیگر هیچ.

نقطه‌ی ایده آل دینداری باید مراحل بعدی دینداری باشد، باید طوری قلب نسبت به حقایق معنوی ارادت بورزد که یک لحظه جهت آن به جای دیگر نیفتد. اگر در ابتدا با عبادات؛ جهت قلب را به سوی حق و حقیقت سیر می‌کند باید مواظب باشد در مراحل بعدی آن عبادات حالت عادی به خود نگیرد، بلکه با انواع برنامه‌ها توجه قلب به حق و حقیقت زنده بماند.

اگر یک طلبه یا هر کس که فعالیت فرهنگی انجام می‌دهد در ابتدای امر با خلوص تمام وارد شد، باید متوجه باشد کسانی از این مسیر بهره‌ی کامل بردند که مواظب بودند گرفتار روزمرگی نشوند و در نتیجه کارشان برایشان عادی گردد. اگر ایمان را زنده نگه داریم و اگر با هوشیاری تمام خلوص خود را حفظ نکنیم یا از کار فرهنگی خود بهره‌ی کامل نمی‌گیریم و به صورت عادت ادامه می‌دهیم و یا آن را رها می‌کنیم و به کارهایی که شیطان از آن کارها راضی است، راضی می‌شویم. پس جا دارد عاجزانه از خدا بخواهیم «تا زمانی که عمرم در مسیر طاعت تو است مرا زنده نگه‌دار»، و با تمام دلواپسی نگران حضور شیطان در زندگی خود باشیم و این که خدای ناکرده ادامه‌ی زندگی مان در مسیر غضب الهی باشد. آری اگر برای من و شمایی که ادعای دینداری داریم جای نگرانی نداشت امام سجاد عزیز علیه السلام چنین تقاضایی را نمی‌کردند.

طلب اصلاح همه جانبه

«اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا. وَلَا عَائِبَةً أُؤْنَبُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتُهَا، وَلَا أَكْرُومَةً فِيَّ نَاقِصَةً إِلَّا أَتَمَمْتُهَا».

خدایا! برای من هیچ خوبی و خصلتی را که زشت تلقی می‌گردد وامگذار، جز این که اصلاحش فرمایی، و هیچ روش ناپسندی را که مایه سرزنش می‌شود وامگذار، جز آن که پسندیده‌اش سازی، و هیچ کرامت نفسی را که در من ناتمام است وامگذار، مگر آن که تکمیلش کنی.

چون هر کس به اندازه‌ی تهذیب نفسی که انجام داده کرامت و ارزش دارد، و چون اصل توفیق در تهذیب نفس با لطف خدا ممکن است، با چنین بصیرتی تقاضای تهذیب نفس می‌کنی و عرضه می‌داری خدایا! عیب‌هایی که موجب عیب‌جویی مردم می‌شود و مانع ارتباط صحیح من با مردم می‌گردد را از من بزدای. چرا که من به جهت حب ذات، ناخودآگاه فکر و عملی را که مربوط به خودم باشد خوب می‌بینم و لذا نمی‌توانم عیوب خود را درست بشناسم و چنین بصیرتی جز به لطف تو ممکن نیست. در همین راستا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا ارَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا، وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ غُيُوبَهَا»^{۴۲} وقتی خداوند برای بنده‌ای خیر و سعادت اراده کرده باشد، روح تعمق در دین را به او عنایت می‌نماید، و او را نسبت به امور دنیا بی‌اعتنا می‌کند، و نسبت به عیوبش آگاه می‌سازد. تا

نسبت به اصلاح آن‌ها بکوشد. پس خدایا! بصیرتی عطا کن تا عیوبم را بشناسم، و لطفی عطا کن تا بتوانم آن‌ها را برطرف کنم. خدایا! عیب‌هایی در من هست و مرا به کارهایی می‌کشاند که موجب ملامت من می‌گردد، غضب بر من چیره می‌شود و کارهایی از من سر می‌زند که به واقع قابل سرزنش است و من به خودی خود نمی‌توانم آن‌ها را فرو نشانم مگر آن‌که تو به لطف خودت آن را به نیکی تبدیل نمایی. خدایا! من هیچ چیزی را به اندازه کرامت و بزرگواریِ نفس، عزیز نمی‌دانم و لذا آن را بدون نقص می‌خواهم، چون هر نقصی در نفس من، جای پای روح حیوانی من است و تا من از همه این ابعاد حیوانی آزاد نشوم، به ساحت عصمت تو وارد نخواهم شد، بی‌شک تو مقلب القلوب هستی و می‌توانی مرا از نقص‌هایم آزاد کنی و روحم را از این تنگی‌ها برهانی.

به همان اندازه‌ای که عیب‌های اخلاقی من به طور کامل اصلاح نشده، از حالات روحانی اولیاء تو محروم و زندگی زیبا و آرامش قلب آن‌ها را نمی‌توانم داشته باشم، پس:

بازخر ما را از این نفس پلید کاردش تا استخوان ما رسید

به قدرت الهی امیدواریم که او کژی‌های ما را راست کند که گفت:

شاخ را بر تیشه دستی هست؟ نی هیچ شاخ از دست تیشه جست؟ نی

اصلاح بین خود و دیگران

عالی ترین امنیت روانی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَابْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَّانِ، الْمَحَبَّةَ وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ، الْمَوَدَّةَ وَمِنْ ظَنَّةِ أَهْلِ الصَّلَاحِ، التَّقَى وَمِنْ عَدَاوَةِ الْأَدْنِيِّينَ، الْوِلَايَةَ وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ، الْمَبَرَّةَ وَمِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِيِّينَ، التُّصَرَّةَ وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِيِّينَ، تَصْحِيحَ الْمَقَةِ وَمِنْ رَدِّ الْمَلَابِسِيِّينَ، كَرَمَ الْعِشْرَةِ وَمِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ، حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ».

بارخدايا! بر محمد و آلش درود فرست، و شدت کینه‌ی کینه‌توزان را به محبت، و حسد اهل تجاوز را به مودت، و بدگمانی اهل صلاح را به اطمینان، و دشمنی نزدیکان را به دوستی، و گسستن خویشاوندان را به خوشرفتاری، و روبروتافتن نزدیکان را از یاری نکردن به یاری، و دوستی ظاهرسازان را به دوستی حقیقی، و خوار انگاشتن مصاحبان را به حسن رفتار، و تلخی ترس از ظالمان را به شیرینی ایمنی، مبدل ساز.

در ابتدای این بخش اظهار می‌داری؛ ای خدا! درود تو بر مجاری فیضت که ما هرچه داریم از این خاندان پر برکت است، سپس عرضه می‌داری؛ «وَابْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَّانِ الْمَحَبَّةَ» بارالها! کینه‌ی شدید دشمنان مرا به دوستی مبدل فرما، تا زندگی‌ام گرفتار این دشمنی‌ها و

کینه‌ها نشود و از اصلاح خود باز بمانم، بلکه رابطه‌ام با انسان‌ها رابطه‌ای محبت‌آمیز باشد، همچنان که امام‌الموحّدين عليه السلام می‌فرمایند: «الْمُؤْمِنُ الْفُؤُ مَالُوفٌ، وَ لَا خَيْرَ فِى مَنْ لَا يَأْلِفُ وَ لَا يُؤْلَفُ»^{۴۴} مؤمن اهل الفت با مردم است، و هر کس با مردم الفت نگیرد و مردم هم با او الفت نگیرند، خیری در او نیست. عمده آن است که می‌دانیم خداوند قدرت آن را دارد تا روحیه‌ی دشمنی افراد را نسبت به ما تغییر دهد و راه رسیدن به اهداف بلند الهی را از همین طریق بر روی ما بگشاید، در همین راستا خود را نیز آماده می‌کنیم که از چنین رحمتی محروم نگردیم و بر دشمنی با دیگران اصرار نورزیم زیرا «اگر فرشتگان در پای ما به سجده افتادند، چرا ما یکدیگر را تکریم نکنیم؟» وقتی تمام زیبایی‌ها در محبت نهفته است، چرا از خدا نخواهیم که دشمنی‌ها را به دوستی و محبت تبدیل کند؟ شیطان است که زیبایی‌ها را زشت جلوه می‌دهد و کینه‌ها و کبرها را می‌افزاید.

درهای گلستان ز برایت گشوده‌اند در خارزار چون رَوِی ای برهنه‌پا؟
اگر به نور الهی نگاه خود را به عالم و آدم عوض کردیم و عالم را
نمایش حق دیدیم بسیاری از خشم‌ها و زشتی‌ها فرو می‌ریزد و به جایی
می‌رسیم که همدل با حافظ خواهیم گفت:
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
و در این راستا است که باید از خدا خواست تا کینه‌ها را به محبت
تبدیل کند، چرا که «در سینه‌ی پر کینه اسرار نمی‌گنجد».

«وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةُ»، و نیز خدایا! حسد اهل معصیت و ستم را به دوستی مبدل نما. حَسَد یعنی تمنای زوال نعمت از کسی که استحقاق آن نعمت را دارد. به همین جهت حضرت محمد ﷺ می فرمایند: «وَاسْتَعِينُوا عَلَى قَضَاءِ حَوَائِجِكُمْ بِالْكِتْمَانِ فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ»^{۴۵} برای تأمین حوائجتان از پنهان کردن نعمت هایی که دارید، کمک بگیرید، زیرا همه صاحبان نعمت مورد حسد دیگران اند. در این فراز دعا از خداوند دفع حسد حسودان را می خواهی، آنگاه که آن حسدورزی به مرز بُغی و تجاوز برسد و شخصیت انسان حسود برای آزار رساندن به محسود، قُال شود و تقاضای تبدیل چنین حسدِ فعال به محبت و دوستی موجب می شود ریشه کینه توزی آن فرد با انسان از بین برود و مزاحمت های او مانع بندگی انسان نگردد. چون در فضای حسادت، رقابت های آزاردهنده ای حاکم می شود که انسان از هیچ نگاهی احساس امنیت نمی کند و زیبایی های اعمال و اخلاق انسان های صالح به صورت زشت تفسیر می شود، در حالی که در فضای مودّت و دوستی درست عکس آن است. وقتی رابطه ها مودّت آمیز شد، انسان ها نسبت به همدیگر جذبه پیدا می کنند و در نتیجه استعدادهای درونی شان به زیباترین شکل ظاهر می شود. به عنوان مثال؛ تمام مثنوی مولوی حاصل مودّتی است که مولوی به حسام الدین چلیپی داشت، و لذا چون او را در جلو خود می دید، اشعار بلند مثنوی از درون مولوی فوران می کرد، خود او نیز در این رابطه می گوید:

همچنان مقصود من از مثنوی ای ضیاء الحق حسام‌الدین تویی و به همین جهت آن مدتی که همسر حسام‌الدین بیمار گشت و فوت نمود و حسام‌الدین به مولوی سر نمی‌زد، مولوی هم هیچ شعری نسرود. و آثار مودّت بین انسان‌ها تا این حدّ نقش‌آفرین است که موجب آنچنان شوری می‌شود که حاصل آن مثنوی مولوی است و این که همه‌باید بدانیم هیچ کس نیست که نیاز به ارتباط‌های محبت‌آمیز نداشته باشد، پس نباید از پدیدآوردن مودّت‌ها غفلت کرد و باید از خداوند خواست آن را برای ما به‌وجود آورد.

«وَمِنْ ظُلْمَةِ أَهْلِ الصَّالِحِ الثَّقَةِ»، و بدگمانی افراد صالح را به اطمینان تبدیل فرما. طوری هدایتیم فرما که کارهایم موجب بدگمانی افراد صالح نگردد و آن بدگمانی که در قلب آن‌ها پیش آمده است، خودت به اطمینان و خوش‌بینی تبدیل فرما. چون ما به رابطه‌ای بین یکدیگر نیاز داریم تا بتوانیم به انگیزه‌های همدیگر احترام بگذاریم و به یکدیگر بدبین نباشیم. و خودمان نیز نباید وسیله‌ی بدبینی افراد شویم، چنانچه رسول‌الله ﷺ فرمودند: «أَوَّلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ»^{۴۶} سزاوارترین افراد برای متهم شدن کسانی هستند که با اهل تهمت مجالست می‌نمایند. پس از یک طرف انسان باید مواظب باشد خودش با حضور در جلسات آنچنانی موجب متهم کردن خود نشود، و از طرف دیگر گاهی شیطان تلاش می‌کند ذهن افراد صالح را نسبت به انسان مُکدّر کند،

این جاست که باید از خدا خواست چنین بدگمانی را خنثی نماید. زیرا بعضاً سم پاشی های افراد حسود گاهی ارتباط افراد صالح را نسبت به انسان کدر می کند و انسان از نعمت ارتباط با افراد صالح محروم می شود و از تجلیات معنوی که خداوند مخصوص آنها کرده محروم می گردیم. پس جا دارد از خدا تقاضا کنیم بدگمانی افراد صالح را به اطمینان تبدیل نماید. «وَمِنْ عَدَاوَةِ الْأَذْنَيْنِ الْوَلَايَةُ»، و بارالها! دشمنی نزدیکان را به دوستی مبدل فرما.

اگر دشمنی افراد نسبت به من به جاست، اعمال خلافم را به اعمال نیک مبدل نما که جایی برای دشمنی آنها نماند، و اگر دشمنی آنها نابه جاست، قلب آنها را نسبت به من تغییر ده، تا نیت آنها نسبت به من خوش بینانه باشد، تا در چنین فضایی صفا و دلدادگی جاری گردد. علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ نِيَّةُ الْإِنْسَانِ لِلنَّاسِ جَمِيلَةً»^{۴۷} خداوند دوست دارد که نیت انسان ها نسبت به همدیگر نیک و خیر باشد. و سالک در این فراز از دعا چنین شرایطی را تقاضا می کند. چون در شرایط دشمنی اولاً: قلب از وظیفه ی اصلی خود غافل می شود و گرفتار عداوت ها می گردد. ثانیاً: واقعیات را از پشت حجاب کینه ها می بیند و عملاً از شناخت واقعیات دور می افتد. در رابطه با خلاف واقع دیدن موضوعات و ضرورت توجه به آن، مولوی می گوید:

تا یکی مو باشد از تو پیش چشم در خیالت گوهری باشد چو یشم

و در آن صورت انسان آن‌چه واقعی است غیر واقعی می‌پندارد و آن‌چه را غیر واقعی است گمان می‌کند واقعی است و عمر خود را در پای فریب‌ها تمام می‌کند چون تلاش نکرد ریشه‌ی دشمنی‌ها را بسوزاند و آن‌ها را به دوستی تبدیل کند.

«وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمُبَرَّةُ»، و کدورت با ارحام را به پیوستگی و نیکی با آنها مبدل فرما.

صله‌ی رحم یک وسیله‌ی بزرگ عبادی است و برعکس آن عقوق و جدایی از ارحام، مورد خشم خدا است. چون در جدایی ارحام نسبت به هم، طبعی‌ترین و الهی‌ترین ارتباط که می‌تواند بستر بسیاری از توفیقات شود، از بین می‌رود و زشت‌ترین نوع جدایی ارحام، جدایی از والدین است. چنان‌که پیامبر ﷺ فرمودند: سه چیز است که با شتاب عقابش به انسان می‌رسد؛ ۱- عقوق والدین ۲- ظلم ۳- ناسپاسی احسان

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «إِنَّ لِي أَبَوَيْنِ مُخَالَفَيْنِ» پدر و مادری دارم که مخالف اسلام و ولایت هستند، حضرت فرمودند: «بَرَّهُمَا كَمَا تَبَرُّ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا»^{۴۸} به آن‌ها نیکی کن همان‌طور که به دوستان ما نیکی می‌کنی. و نیز رسول خدا ﷺ بارها فرمودند: «وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَأَرْحَمُوا صِغَارَكُمْ وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ»^{۴۹} به بزرگسالان احترام و به خردسالان ترحم نمایید و ارحام خود را صله کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

۴۸ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۲.

۴۹ - وسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

«أَكْرَمُ عَشِيرَتِكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ»^{۵۰} عشیره‌ی خود را گرامی بدار که آن‌ها بال‌های تو هستند، و به وسیله‌ی آن‌ها می‌توانی در جامعه پرواز کنی، و اصل تو هستند و بالاخره به آن‌ها برمی‌گردی، و دست‌ها و قدرت تو هستند، که صولت و مهابت تو به آن‌هاست.

اساساً «رَحِم» یک حقیقت آسمانی دارد که اگر در زمین رعایت ارحام نشود، رابطه آن حقیقت قدسی با انسان قطع می‌شود و رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «شَجْنَةُ مِنَ الرَّحْمَنِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللَّهُ»^{۵۱} «رَحِم» رشته‌ای از رحمان است، هر کس به آن وصل شود خداوند با او پیوند برقرار می‌کند، هر کس از آن قطع رابطه کند خداوند نیز با او قطع رابطه کند. باز در روایت دیگر داریم که رسول خدا ﷺ فرمودند: «الرَّحِمُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ يَقُولُ: مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللَّهُ»^{۵۲} رحم در حالی که به عرش آویزان است می‌گوید: هر کس به من وصل باشد، خدا به او وصل می‌شود و هر کس از من قطع رابطه کند، خدا با او قطع رابطه می‌کند. و به همین دلیل است که از خدا تقاضا می‌کنی جدایی ارحام را به نزدیکی و نیکی به ارحام تبدیل فرما.

۵۰ - مستدرک، ج ۱۵، ص ۲۴۸.

۵۱ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۱۶۹۰ - کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۵۳.

۵۲ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۱۶۹۱.

«وَمِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ»، و ترک یاری بستگان را به حمایت و نصرت تبدیل فرما.

چون بهترین یاران و طبیعی ترین آن‌ها بستگان انسان هستند و بریدن از آن‌ها و محروم شدن از پشتیبانی‌های آن‌ها، یک نوع تنهایی اساسی در جامعه است و در نتیجه روح را مضطرب و انسان را از انجام یک زندگی طبیعی باز می‌دارد. لازم است که فرد از خداوند بخواهد از چنین رابطه سالمی که بین او و بستگانش برقرار است محروم نگردد و از پناه گرفتن در نزد بستگان برخوردار باشد، تا در حادثه‌ها تنهایی‌اش او را آزار ندهد و نیز از عاطفه سالم بین بستگان و دلسوزی نسبت به همدیگر بهره ببرد. چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «هرگز نباید آدمی نسبت به فامیل خود بی‌اعتنا باشد و آنان را با چشم بی‌رغبتی بنگرد اگرچه خودش دارای مال و اولاد باشد». انسان نباید دوستی و کرامت اخلاقی و دفاع از آنان را که با دست و زبان باید انجام دهد، فراموش کند. اگر او با مصیبتی مواجه شود یا با ناملایمی روبه‌رو گردد، عشیره و فامیل، بزرگ‌ترین مدافع، عطف‌ترین افراد، و جمع‌کننده‌ی پراکندگی‌های وی هستند. «اگر کسی از اقارب و بستگان خود دست کشید او یک دست را از آنان قبض نموده، اما در مقابل دست‌های متعدد فامیل و بستگان از وی قبض شده است».^{۵۳} پس ملاحظه می‌کنی چقدر ضرورت دارد که از خدا بخواهیم تا یاری بستگان برایمان پایدار بماند و ترک یاری آن‌ها به حمایت و نصرت تبدیل

شود. عمده آن است که ما حقوق آن‌ها را ناچیز نشمریم تا خدا هم کمک کند و آن‌ها نیز از یاری ما کوتاه نیایند.

«وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينِ تَصْحِيحُ الْمَقَةِ»، بارالها! دوستی کسانی را که صرفاً به عنوان مدارا و تنها به صورت ظاهری با من برخورد می‌کنند، به دوستی حقیقی تبدیل فرما. خدایا! مداراهای تلخ و رنج‌آوری را که ناشی از ترس و فرصت‌طلبی است، به برخوردهای سالم و صمیمی تبدیل فرما، تا انسان‌ها مجبور نباشند دائماً یکدیگر را بپایند و برخوردهای هزارلایه با همدیگر داشته باشند. خدایا! کمک کن رابطه‌ها غیر از آن نوع از رابطه‌های سرد و مدارایی باشد، رابطه‌هایی باشد سراسر با صمیمیت و وفاداری.

«وَمِنْ رَدِّ الْمَلَابِسِينَ كَرَمِ الْعِشْرَةِ»؛ بارالها! آمیزش‌های وَهْن‌آور و حقارت‌آمیز را به معاشرت‌های کریمانه مبدل نما.^{۵۴}

رابطه‌ی کریمانه باعث می‌شود تا با سایر انسان‌ها در ارتباطی آمن به سر بریم و جنبه‌های کمال همدیگر را بنگریم و به ضعف‌های جزئی همدیگر نظر نکنیم. چون انسان شدیداً نیاز دارد که دیگران به جنبه‌های کمالی او احترام بگذارند و از این طریق است که شوق حفظ کرامت‌ها در انسان رشد می‌کند، و سخت‌ترین زندگی وقتی است که معاشرت‌ها تحقیرآمیز باشد و کرامت‌های انسانی افراد مورد نظر قرار نگیرد. در اجتماعاتی که عنایات الهی جاری نیست متأسفانه انسان‌ها در چشم همدیگر جز ابزارهای

بی ارزش، چیز دیگری به حساب نمی آیند. و برعکس آن، شرایطی است که رابطه ها کریمانه باشد در آن صورت رابطه ی انسان ها نسبت به همدیگر چنان است که گفت:

گر هنری دارد و هفتاد عیب دوست نبیند به جز آن یک هنر
«وَمِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةُ الْأَمْنَةِ»؛ بارالها! تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امنیت تبدیل فرما. تا در حیات فردی و اجتماعی، کسی متعرض دیگری نگردد و بتوانم در مسیر زندگی الهی بدون اضطراب از حواشی زندگی، راه اصلی خود را طی نمایم و سایر انسان ها را نیز به این راه دعوت نمایم. زیرا در زیر سایه ی شیرین امنیت است که استعداد های انسانی به راحتی رشد می کنند و دین الهی شکوفایی خود را به دست می آورد، و این نیز ممکن نیست مگر از طریق ایجاد حکومتی اسلامی که آن حکومت عامل تحقق آرزوهای مؤمنین خواهد بود، و در واقع در این فراز عملاً تقاضای تحقق حکومت اسلامی را می فرماید که نه جاسوسان حکومت مانع زندگی ایمانی مؤمنین باشند و مؤمنین مورد تحقیر قرار گیرند، و نه حکومت نسبت به ارزش های مورد نظر اهل ایمان بی تفاوت باشد، و نه تنها حیات دینی مورد تعرض قرار نگیرد، بلکه جنبه ی ارزشی نیز داشته باشد.

در راستای این تقاضا که طالب شیرینی امنیت در مقابل تلخی خوف از ظالمین است، تقاضای قدرتی را دارد که تمام زمینه های ظلم را از بین ببرد و به عبارت دیگر متقاضی نهاد قدرت یا حکومت دینی است و در فراز بعدی عرضه می دارد.

خواری؛ خلل درونی آرد

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاَصَمَنِي، وَظَفَرًا بِمَنْ عَادَنِي، وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي، وَقُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي، وَتَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَنِي، وَسَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي، وَوَقْفَنِي لِبَطَاةٍ مِنْ سِدْدَنِي، وَتُبَاعَةً مِنْ أَرْشَدَنِي».

یا الله! درود بر محمد و خاندان او فرست و همه برکات ممکنه را بر آنها ارزانی دار که منشأ دینداری واقعی هستند و در نمایش اسلام واقعی از اسلام غیرواقعی چه آزارها دیدند. و مرا در مقابل تجاوزگران به حقوقم توانا گردان و زبان دفاع در مقابل دشمنانم و پیروزی بر آنها را عطا کن، و قدرت چاره‌جویی در مقابل آن‌هایی که بر ضد من نقشه می‌کشند را به من ببخش، و توان مقابله با هر زورگو و رسواکردن هر تجاوزگر به حقوقم و سلامت در مقابل هر تهدیدی را به من عطا فرما و در پذیرفتن نصیحت دلسوزان و متابعت ارشادکنندگان موفقم بدار.

«وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي»؛ مرا در مقابل تجاوزگران به حریم شخصی و اجتماعی و اعتقادیم، توانا بگردان. زیرا این یک قاعده است که «خواری؛ خلل درونی آرد» اگر انسان ظلم‌پذیر شد روان او دیگر از نشاط و امید محروم می‌شود. و در همین رابطه ادامه می‌دهی: «وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاَصَمَنِي»؛ و قدرت دفاع از خود و دین و ملت خودم را در مقابل سخن‌پراکنی کسانی که پایه دشمنی با مرا گذارده‌اند عطا کن. «وَظَفَرًا بِمَنْ عَادَنِي»؛ خدا! نه تنها قدرت مقابله با چنین قدرت‌هایی را

عطایم کن، بلکه در نهایت بر دشمنانم پیروزم گردان و حق را حاکم کن. «وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي»؛ و توان مکر و چاره‌جویی با هر توطئه‌گری را به من بده که بتوانم برنامه‌های درازمدت برای نفی دشمنانم بریزم. «وَقُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي»؛ و قدرت مقابله با هر زورگویی را به من عطا کن تا روحیه‌ی سلحشوری در من شکوفا شود. «وَتَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَنِي»؛ و بتوانم آن‌هایی را که سعی در ضایع کردن من دارند، رسوا کرده و تکذیب نمایم. و توانایی خنثی کردن شرایط تبلیغاتی دشمن اسلام را به من عطا کن. «وَسَلَامَةً مِّمَّنْ تَوَعَّدَنِي»؛ و در مقابل تهدید تهدیدکنندگان، در کمال سلامتی باشم، به طوری که قدرت تهدید آن‌ها در انتخاب من و برنامه‌های آینده‌ی من کارساز نگردد. «وَوَقْفَنِي لِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِي»؛ و در داشتن روحیه پندپذیری یاریم کن، تا هدایت هدایتگران را با جان و دل بپذیرم. «وَمُتَابَعَةً مِّنْ أَرَشَدَنِي»؛ و بتوانم متابعت کنم از کسی که درصدد ارشاد من برآمده و هرگز خضر راه خود را بی‌محلی نکنم.

در این فراز دو وجه مورد نظر است؛ یکی تقاضای توانمندی در مقابل ظلم و تجاوز، و دیگر تقاضای شناخت راهنمایان و تبعیت از آن‌ها. روشن است که به ظلم تن دادن بسیار زشت است و روحیه‌ی خوارطلبی تمام نشاط و امید انسان را در هم می‌ریزد و لذا امام صادق علیه السلام

می‌فرماید: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ»^{۵۵} بر هیچ مؤمنی شایسته نیست که خود را خوار نماید. و این است که حضرت سجاد علیه السلام از خداوند تقاضا می‌نماید شرایطی را که عامل شکست ایشان می‌شود از بین ببرد و شرایط پیروزی در همه شرایط را برایشان فراهم آورد تا چون سلحشوران زندگی کنند، و نه چون شکست خورده‌ها. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَغْضِبُ إِذَا أُغْضِبَ»^{۵۶} هیچ خیری در انسانی نیست که چون مورد غضب قرار می‌گیرد، غضب نکند و تجاوز به خود را دفع ننماید. چرا که قوه غضبیه نباید در جایی که باید به کار گرفته شود، سرکوب گردد، بلکه باید با عقل و شرع هدایت گردد. و اگر دقت بفرمایید و تجربه‌های تاریخی را نیز مدّ نظر قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که بالاخره نمی‌شود اجازه دهیم ظالمان حاکم شوند و بعداً از خدا بخواهیم قدرت مقابله با آن‌ها را به فرد فرد ما بدهد، بلکه راهش آن است که حق حاکم باشد تا دیگر ظالمان قدرت برتر نباشند و خداوند هم از ما چنین انتظاری دارد و در راستای چنین عملی دعا‌های ما را مستجاب خواهد کرد.

در فراز دوم تقاضای روحیه هدایت‌پذیری از ناصحان مطرح است، و گرنه سلحشوری به تنهایی انسان را چنگیزوار به هلاکت می‌کشاند،

۵۵ - کافی، ج ۵، ص ۶۴.

۵۶ - ریاض السالکین، ج ۳، ص ۳۱۱.

چنانچه علی علیه السلام فرمود: «مَنْ قَبِلَ النَّصِيحَةَ آمِنَ مِنَ الْفُضِيحَةِ»^{۵۷} هر کس نصیحت ناصحان را پذیرفت از ضایع شدن و بی آبرو گشتن نجات می یابد. پس باید به واقع از خدا تقاضای پدید آمدن روحیه‌ی نصیحت پذیری را نمود، باید در مقابل نفس اماره‌ی سرکش، حکم خدا را که توسط ناصحان به ما گوشزد می شود، پذیرفت و از این طریق بر نفس اماره دهنه زد و آن را در کنترل خود قرار داد، چرا که گفت:

ما همه در حکم نفس کافریم در درون خویش کافر پروریم
کافر است این نفسِ نافرمان چنین کشتن او کی بود آسان چنین
هر که این سگ را به مردی بند کرد در دو عالم شیر آرد در کمند
هر که این سگ را زبون خویش کرد گردد کفشش را نیابد هیچ مرد
هر که این سگ را نهد بندی گران خاک او بهتر ز خون دیگران

زندگی؛ فوق خشم‌ها و کینه‌ها

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ سَدِّدْنِي لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ غَشَّيَ بِالنُّصْحِ، وَ أَجْزَى مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ، وَ أَثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ، وَ أَكْفِئْ مَنْ قَطَعَنِي بِالصِّلَةِ، وَ أَخَالَفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ، وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَ أُغْضِي عَنِ السَّيِّئَةِ»

یا الله! بر محمد و آل او از جانب من درود بفرست، تا من هم در کنار خداوند و ملائکه، در زمره صلوات فرستندگان بر محمد و آل او گردم، و

یاری ام ده تا با کسی که فریم داده، با پند و اندرز برخورد کنم و با آن کس که از من دوری می کند، با نیکی برخورد نمایم، و در جواب کسی که به من ضرر می رساند، بخشش روا دارم، و کار آن کس را که با من قطع رابطه کرده با تجدید رابطه جبران کنم، و در مقابل آن کس که عیوب مرا برملا کرده، با یاد خیر عکس العمل نشان دهم، و بتوانم خوبی ها را شکر کنم و از بدی ها چشم پوشی نمایم.

در این فراز حضرت علیه السلام از خداوند تقاضا می کنند که مقابل بدی ها برخوردی بالاتر از مقابله به مثل داشته باشند، و به جای این که بدی ها را با بدی جواب دهند، توفیق یابند بدی ها را با خوبی جواب دهند، تا سنت تثبیت خوبی ها در روابط بین انسان ها حاکم شود و انسان در زمره عباد الرحمن قرار گیرد، که خداوند در مورد آن ها می فرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^{۵۸} عباد الرحمن کسانی اند که بر روی زمین متواضعانه قدم می زنند و چون افراد جاهل آن ها را مورد خطاب قرار دهند، در مقابل برخورد جاهلانیهی آن ها، برخورد سالم و همراه با سلامت خواهند داشت. و نیز در وصف همین افراد می فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^{۵۹} اینان شهادت ناروا نمی دهند و مواظبتند قضاوت غلط از آن ها سر نزنند و چون با کار لغو و یا سخن لغو و پوچ روبه رو شوند، با

۵۸ - سوره فرقان، آیه ۶۳.

۵۹ - سوره فرقان، آیه ۷۲.

بزرگواری از آن می گذرند و خود را همسنگ انسان های در سطح پایین قرار نمی دهند.

در این فراز حضرت علیه السلام از خداوند یک نحوه بردباری و شکیبایی را طلب می کنند که در ازای آن انسان بتواند بر ضعف ها و نقص های سایر انسان ها از منظر کرامتِ نفس بنگرد.

از خدا می خواهد: «وَسَدَّدْنِي ۚ لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ غَشَّنِي بِالنُّصْحِ»؛
خدایا! تو توانایم کن تا در مقابل هرکس که در مقابل من فریب کاری پیشه کرد، خیرخواهی پیشه کنم.

چون در دنیا فقط یک قدرت و یک آزادی و یک عدالت وجود دارد و آن قدرت حکومت بر خویشان است، پس تقاضا می کنی خدایا! قدرت مقابله با فریب کاری فریب کاران را، با برخوردی همراه با پند و اندرز به من عطا کن، تا هرچه آن ها بیشتر فریب کاری پیشه می کنند، من بیشتر خیرخواهی پیشه سازم. درست است که تسلط بر نفس، نیاز به شجاعت و تقوای زیاد دارد، ولی اگر بتوان آن را به دست آورد، ثمره آن آزادی از همه قید و بندهایی است که نفس اماره بر جان انسان بسته است و به واقع هرکس بر خود مسلط شود، بر دنیا مسلط شده است و این است که از خداوند تقاضا می کنی قدرتی عطا فرماید که بتوانی در مقابل فریب کاری فریب کاران، راه خیرخواهی را پیشه سازی.

در ادامه تقاضا می‌کنی: «وَأُجْزَى مَنْ هَجَرَنِي بِالْبَرِّ»؛ و در مقابل هر کس که نسبت به من دوری پیشه کرد، نیکویی پیشه کنم.

در این فراز از خدا می‌خواهی جواب فاصله‌ها را با نیکی کردن بدهی، تا هر چه دوست یا آشنای تو بیشتر دوری می‌کند، تو بیشتر نزدیکی کنی و در نتیجه تو منشأ یگانگی‌ها باشی، لذا از خدا تقاضا می‌کنی: خدایا! به من آن نوع توانایی لطف کن که جواب دوری‌ها را با نیکی‌ها بدهم؛ و شرط چنین عملی این است که تصمیم‌گیری انسان‌ها را دوست داشته باشی و بدانی در دنیا فقط یک نیکي وجود دارد و آن دوست داشتن دیگران است. مسلّم وقتی پای دوستی انسان‌ها به میان آمد نمی‌گویی اگر آن‌ها بازدید ما آمدند ما هم دوباره به دیدن آن‌ها می‌رویم، بلکه برعکس، اجازه نمی‌دهی که بین تو و دیگران چنین رابطه‌ای حاکم باشد، بلکه بنای شما نیکي کردن است و لذا هر چه دوری و فاصله شدیدتر باشد نیکي کردن باید بیشتر شود، تا ما بر قوه‌ی و همیه‌ی خود حاکم باشیم و نه و همیه بر ما حکومت کند.

سپس تقاضا می‌کنی: «وَأُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ»؛ یعنی، توانایم کن که در مقابل آن کس که مرا از مایحتاجم محروم می‌کند و به من ضرر می‌رساند، بخشش داشته باشم و نه تنها مقابله به مثل نکنم، بلکه بتوانم چیزهایی نیز به او ببخشم. می‌خواهی به آن‌هایی که با محروم کردن تو دل خود را خنک می‌کنند بنمایانی که با بخشش به آن‌ها دل خود را بسیار خنک‌تر می‌کنی، آیا درختی که غرق میوه است و می‌تواند با افشاندن میوه‌هایش خود را بنمایاند، در مقابل کسی که سنگ به شاخ و بر او می‌زند، سنگ پرتاب می‌کند یا میوه می‌افشاند؟ پس:

کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش
آن کسی جواب سنگ زنده را، سنگ می دهد که چیز دیگری ندارد تا
به او ببخشد، تو که قدرت بخشش داری، در مقابل هر ضرری که به تو
می زنند، بخششی را قرار ده، چون تو از برادرانت نمی ترسی و نگران
ضربه زدن آنها نیستی، مادامی که ما از برادران خود می ترسیم نمی توانیم
به هدف های خود برسیم.

در ادامه تقاضا می کنی: «وَ أَكْفِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ؟» و بتوانم در
مقابل هر کس با من قطع رحم کرد، صله رحم انجام دهم. می گویی: هر
عملی را جواب و مکافاتی است، خدایا! من می خواهم از آن هایی باشم
که جواب آن هایی که با من قطع رابطه کرده اند و به جای صله رحم، قطع
رحم نموده اند، صله رحم را پیشه کنم. هرگز نمی خواهم از آن هایی باشم
که بگویم، چون آنها نمی خواهند رابطه داشته باشد، پس من هم
قطع رابطه می کنم، در این حالت بالأخره آنچه در میان می ماند فرمان نفس
اماره است، در حالی که وظیفه هر بشری است که بفهمد چطور بر نفس
خود مسلط گردد؛ تقاضا می کنی خدایا! راه تسلط بر نفس را وصل به
جای قطع می دانم ولی انجام آن مشکل است و این توفیق را از تو
می خواهم. وقتی دو برادر با هم بجنگند و یکی از جنگیدن توبه کند،
احساس محبت را که در نهادش خفته است، بیدار می کند، پس خداوند!
توفیق چنین عملی را، از این طریق که من همواره شروع کننده وصل باشم
به من عطا کن. در همین رابطه جناب هابیل در مقابل قابیل گفت: «لَسْتُ
بَسَطْتُ إِلَيْكَ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ

رَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۶۱} اگر به سوی من دست‌درازی کنی و بخواهی مرا بکشی من چنین کاری نخواهم کرد، من از خدایی که رب العالمین است خوف دارم.

در راستای به کمال رساندن این روحیه، تقاضا می‌کنی: «وَأُخَالِفَ مَنْ اغْتَابَتْنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ»؛ حالا که دنیا، دنیای عکس‌العمل‌هاست، من در زمره کسانی باشم که عکس‌العمل غیبت‌ها را با ضدّ غیبت‌ها بدهم، و هر چه سرکه بیشتر ترشی می‌افزاید، من شکر و شیرینی بیشتر اضافه کنم.

هر چه سرکه، سرکگی افزون کند پس شکر را واجب افزونی بود من می‌خواهم در مقابل سرکه غیبت، شکرِ حُسنِ ذکر بیفزایم و خوبی‌های غیبت‌کنندگان را آشکار سازم، تا سراسر زندگی را زیبایی‌های اخلاق پر کند. می‌شود انسان فقیر باشد ولی زندگی شیرینی داشته باشد، ولی نمی‌شود اسیر نفس اماره بود و زندگی شیرینی داشت.

به من بگو، به نظر تو شجاعت برای چه کسانی است؟ کسی که پشت توپ سنگر گرفته و آتش می‌کند تا هدف مقابل را قطعه‌قطعه کند، یا کسی که با چهره متبسم، خود را به دهانه توپ نزدیک می‌کند؟ این مقاومت، تمرین جنگی لازم ندارد فقط باید انسان بر نفس خود مسلط باشد، ولی این مقاومت نه هرگز گُند می‌شود و نه می‌شود آن را به غنیمت برد و نه شمشیری است که به غلاف برود، آری؛ آشکار کردن زیبایی‌ها و

در مقابل گلوله توپ غیبت، خوبی‌ها را آشکار کردن، نشان دادن توفیق بزرگ الهی است که خداوند به هر کسی ارزانی نمی‌کند.

چون می‌خواهی نگذاری خوبی‌ها در جامعه گم شوند، پس تقاضا می‌کنی: «وَأَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَأُغْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ؟» خدایا! بارها در مقابل خوبی‌ها که به ما شده هیچ تشکری را بروز نداده‌ایم و به راحتی آن را چشم‌پوشی کرده‌ایم، ولی در مقابل کوتاهی‌هایی که نسبت به ما کرده‌اند، هیچ چشم‌پوشی نداشته‌ایم، نه در آن‌جا اهل شکر بوده‌ایم و نه این‌جا اهل عفو. به راحتی حقوق افرادی را که حق داشتند از ما تشکری بشنوند و ببینند، زیر پا گذاردیم ولی نفس خود را زیر پا نگذاشتیم. در این فراز امام سجاد علیه السلام مبارزه لطف علیه قهر و مبارزه حلم علیه کبر را از خدا می‌خواهد تا داستان محبت در زندگی بشر فراموش نشود، محبت عبارت است از پاداش خوبی‌ها را بهتر و بیشتر دادن و از بدی‌ها گذشتن. چون محبت، معراج انسان است به سوی اوج کمال انسانی، تا قلب‌ها به یگانگی حق، یگانه شوند.

نگذاریم نفس اماره آخرین حرف را بزند

امام سجاد علیه السلام به ما می‌آموزد با سپاسگذاری از همدیگر، چگونه می‌شود از یک طرف مجذوب یکدیگر شد و از طرف دیگر همه مجذوب خدا گردیم.

محبت قانون اساسی زندگی است، به خصوص موقعی که مردم خشونت را به عنوان یک راه حل قبول کرده‌اند، پس تو برای نجات از خشونت از خدا تقاضا کن: «وَأُغْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ؟» خدایا! بتوانم از

بدی‌های افراد بگذردم. با به‌دست آوردن چنین روحیه‌ای تو چیز تازه‌نداری که به مردم یاد بدهی الا این که با محبت و ملایمت، رمز پایداری را به آن‌ها می‌نمایی، چون «حق» و «ملایمت» مانند کوه‌ها، پایدار و پای‌برجایند.

ملایمت چیزی نیست که از حق و حقیقت جدا باشد، چون ملایمت و بردباری و گذشت، وسیله‌اند تا تو را به حقیقت که هدف است برسانند، همچنان که خشم و عدم‌سپاسگذاری تو را از حقیقت فرسنگ‌ها دور می‌کنند.

البته؛ چون ملایمت نیاز به ریاضت دارد، افراد عجول زیر بار انجام آن نمی‌روند و تازه در راه به میدان آوردن ملایمت، عقل و قلب هر دو باید به کار گرفته شوند، و گرنه گرفتار ملایمت غیرعقلانی خواهیم شد و جایگاه ملایمت حقیقی را گم می‌کنیم و ملایمت را که وسیله دفع زشتی‌ها و دشمنی‌هاست عامل رونق بازار ستمکاران خواهیم کرد.

در تمام این فراز معلوم است که امام (علیه‌السلام) به دشمنی دائم بین دو انسان اعتقاد ندارد و معتقد است وقتی دو برادر شمشیر را به یک سو انداختند جز جام محبت چیز دیگری در میان نمی‌ماند که به همدیگر تقدیم دارند. باید به نقش‌آفرینی شمشیر، بی‌ایمان شویم و به نقش محبت ایمان بیاوریم. امام (علیه‌السلام) به ما یاد می‌دهند به کسانی محبت کنیم که ما را دوست نمی‌دارند.

وقتی به اصل خود رجوع کنیم متوجّه وحدانیت روح خود با سایر ارواح بشری می‌شویم که متعلقات به عالم کثرت آن‌ها را قطعه‌قطعه کرده

و وقتی متوجه وحدانیت روح‌ها شدیم به راحتی از افراد خطاکار دست نمی‌شویم، عمده آن است که نگذاریم نفس اماره آخرین حرف را بزند. کسی که بر نفس خود حاکم است چرا باید در ارتباط با افراد جامعه خشونت به کار برد؟! و کسی که بر نفس خود حاکم نیست، چگونه می‌تواند بر قلب دیگران حکومت کند؟!

آن که می‌خواهد محبت سراسر جامعه را فراگیرد، به نتایج فوری نظر ندارد، چون محبت درختی است که کمی دیر به ثمر می‌نشیند، ولی اگر درست کاشته شود -آن‌طور که امام در این فراز از خدا تقاضا می‌کند- میوه‌های گرانقدری می‌دهد و قدرت حقیقی را به بار می‌آورد.

محبت بزرگ‌ترین قدرت حقیقی است که در دنیا وجود دارد، با این همه، محبت از همه قدرت‌ها متواضع‌تر است و به همین جهت مستکبران هرگز نمی‌توانند محبت داشته باشند.

امام علیه السلام می‌دانند که طریق ملایمت و عدم خشونت، مبارزه علیه کلیه بدی‌ها است و از انتقام و کشتار، قوی‌تر است، لذا این چنین از خدا تقاضا می‌کنند که بتوانند جواب بدی‌ها را با ضد آن، یعنی با خوبی‌های متناسب با آن‌ها بدهند و معنی این که هیچ پیامبر و امامی شروع‌کننده جنگ نبودند، در همین راستا روشن می‌شود، چون باید در مقابل رقیب، بیش از مقاومت جسمی، مقاومت روحی داشت و راه و رسم مقاومت روحی را امام در این فراز نشان می‌دهند.

زیباترین ارتباط با خود

نشانه‌ی متّین

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَلِّئِي بِحِلْيَةِ الصَّالِحِينَ، وَالْبِسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ، فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَكَظْمِ الْغَيْظِ، وَإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ، وَضَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ، وَإِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَإِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَسِتْرِ الْعَائِبَةِ، وَلَيْنِ الْعَرِيكَةِ، وَخَفْضِ الْجَنَاحِ، وَحُسْنِ السَّيْرِ، وَسُكُونِ الرِّيحِ، وَطَيْبِ الْمُخَالَقَةِ، وَالسَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ، وَإِثَارِ النَّفْضِ، وَتَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَالْإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحَقِّ، وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَإِنْ عَزَّ، وَاسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَاسْتِكْنَارِ الشَّرِّ وَإِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَاكْمَلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَلِزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَرَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَمُسْتَعْمِلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ»؛

ای خدا! درود و برکات خود را بر محمد و آل او سرازیر گردان تا راه آن‌ها عالم گیر شود و مرا نیز به زینت صالحان پوشش ده و با لباس متّین زینت بخش در گسترش عدل و فروبردن خشم و فرونشاندن آتش دشمنی و آشتی دادن اهل اختلاف، و ایجاد اتحاد، و گسترش خوبی‌ها، و پوشاندن عیب‌ها و بدی‌ها، و رشد نرم‌خویی و فروتنی، و خوش‌برخوردی و آرامش خاطر، و برخورد خوش، و تلاش هر چه بیشتر در فضیلت‌ها، و انتخاب بزرگی‌ها و ترک سرزنش‌ها، و بخشش به غیر مستحق و گفتن سخن حق در عین دشواری آن، و زیادنپنداشتن کارهای خیر خود، و کم‌نپنداشتن کارهای بد خود و کامل کردن این صفات را با دوام طاعت، و

همراه با مؤمنین و جدایی از اهل بدعت و فاصله گرفتن از تک‌روان موفق گردان.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید؛ در این فراز حضرت ﷺ زینت صالحان را از خداوند تقاضا می‌کند و سپس بیست‌وسه صفت را به عنوان زینت صالحین و متّین برمی‌شمرند و از خدا تقاضای متخلّق شدن به آن‌ها را می‌نمایند تا از طریق تخلّق به آن صفات انسان برای خودش پذیرفتنی باشد و زیباترین ارتباط خود را پیشه کند. آن صفات بیست و سه‌گانه که حضرت ﷺ از خدا تقاضا می‌کنند، عبارت است از: «بَسْطِ الْعَدْلِ»؛ این که بتوانم در رابطه با دوست و آشنا عدل را گسترش دهم و حقوق افراد را با همه ظرائف رعایت کنم. «وَكُظْمِ الْغَيْظِ»؛ چون بالأخره در رابطه با انسان‌های متفاوت بارها شرایط ایجاد غضب پیش می‌آید، از خدا می‌خواهی بتوانم آن غضب را کنترل کنم و فرو خورم به طوری که دیگر آثارش در صحنه ذهن و قلب من نباشد. «وَإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ»؛ نائره یعنی، عداوت و فتنه. از خدا تقاضا می‌کنی در وقتی که دشمنی‌ها شعله می‌کشد و طرفین به انواع کینه‌ها گرفتارند، من بتوانم با خیرخواهی تمام این آتش‌ها را فرو نشانم. «وَوَضَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ»؛ و در راستای فرو نشاندن دشمنی‌ها، وسیله‌ی رفاقت کسانی شوم که از همدیگر جدا شده‌اند و عامل اصلاح بین مؤمنان گردم تا قاعده «وَإِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ»؛ به دست من بین مؤمنین جاری شود و «وَإِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ»؛ و عامل گسترش اخلاق نیکو و پوشاندن عیب‌ها گردم، چرا که این کار موجب رغبت انسان‌ها به سوی خوبی‌ها می‌شود و بدی‌ها و بدان در انزوا قرار می‌گیرند، ائمه

معصومین علیهم السلام به ما دستور داده‌اند: «مَنْ لَمْ يَتَغَافَلْ وَلَا يَغْضُ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ تَغَضَّتْ عَيْشُهُ»^{۶۲} هر کس در بسیاری از امور چشم‌پوشی و تغافل نکند، زندگی‌اش به مشکلات می‌افتد. به ما فرموده‌اند در مورد بدی دیگران طوری خود را به تغافل بزیند، که گویا اصلاً شما آن بدی‌ها را ندیده‌اید.

حضرت سجاد علیه السلام در ادامه تقاضای خود در رابطه با زینت صالحین و متّقین، عرضه می‌دارند: «وَلَيْنِ الْعَرِيكَةِ، وَخَفْضِ الْجَنَاحِ»؛ خدایا! مرا به نرم‌خویی و فروتنی آراسته گردان؛ در همین راستا حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْبِرُّ وَحُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ»^{۶۳} نیکی و حُسن خلق شهرها را آباد می‌کند و عمرها را برکت می‌دهد. حال در این فراز می‌گویی: خدایا! از تو خفض جناح و فروتنی می‌خواهم تا آن فروتنی، صورت بندگی من باشد و مرا از کبر نجات دهد و عامل ریزش رحمت واسعه تو گردد.

«وَ حُسْنِ السَّيْرِ، وَ سَكُونِ الرِّيحِ، وَ طَيِّبِ الْمُخَالَفَةِ»؛ و مرا مزین فرما به بهترین راه و رسم و آرامش خاطر و حلم و وقار و اخلاق خوب در معاشرت‌هایم، تا در چنین حالات اخلاقی در نهایت آرامش و تعادل وظیفه خود را نسبت به خدای خودم به نحو احسن انجام دهم، سراسر

۶۲ - غررالحکم، شماره ۱۰۳۷۵، ص ۴۵۱.

۶۳ - کافی، ج ۲، ص ۱۰۰.

زندگی من طالب بهترین ارتباط با خود و بقیه باشد و از تو چنین چیزی را طلب می‌کنم.

«وَالسَّبْقُ إِلَى الْفَضِيلَةِ، وَإِثَارِ التَّفَضُّلِ، وَتَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَالْإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحَقِّ، وَالْقَوْلُ بِالْحَقِّ وَإِنْ عَزَّ»؛ و خدایا! در راستای مفتخر شدن به زینت صالحان و متقین، به من توفیق پیشتازی در داشتن فضائل و کمالات و برگزیدن نیکی‌ها و ترک عیب‌جویی، و نیکی کردن به کسی که کاری در خور نیکی نکرده و گفتن سخن حق در عین دشواری‌اش، عطا کن.

آری؛ «به تماشای رخ یار عجولانه شتاب!» انسان باید فرصت را غنیمت شمرد، شاید شرایط جدیدی پیش نیامد، پس اگر شرایطی فراهم است که می‌توانی فضائل معرفتی و اخلاقی را در خود به وجود آوری، بر این کار شتاب کن، اگر شرایطی پیش آمده که می‌توانی در عین امکان سرزنش، سرزنش نکنی، آن شرایط را با ترک سرزنش، از دست مده، اگر شرایطی پیش آمده که می‌شود نیکی از تو به کسی که اصلاً مستحق نیکی نیست، شروع شود، آن شرایط را از دست مده. اگر شرایطی پیش آمده که می‌توانی سخن حق را در عین دشواری بگویی، فرصت را از دست مده. چنانچه رسول خدا ﷺ به اباذر فرمودند: «يَا أَبَاذَرُّ! الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرٌّ وَالْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلُوٌّ»؛ یعنی، حق برای نفس سنگین و تلخ است و باطل آسان و شیرین است، ولی باید حق را پیشه کرد. بشتاب تا در زمره‌ی چنین افراد باشی و برای شتاب در این امور و این که کار خیر را به تأخیر نیندازی، از خداوند با تمام وجود تقاضای توفیق بکن.

هنوز برای آذین‌بندی جان به زینت صالحان و متّقین یکی از دو زینت مانده است، لذاست که تقاضا می‌کنی: «وَاسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَاسْتِكْثَارِ الشَّرِّ وَإِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي»؛ خدایا! توفیق کم‌بها دادن به کارهای خوبم را به من عطا کن، هر چند آن کارها زیاد باشد، و توفیق حسّاس بودن به کارهای بدی که انجام داده‌ام را عطا کن، هر چند آن کارها کم باشد. حضرت سجّاد علیه السلام خوب می‌دانند ریشهٔ عجب‌ها راضی شدن به کارهای خیری است که انجام داده‌ایم و غافل شدن از کارهای بدی است که مرتکب شده‌ایم و لذا است که تقاضا می‌کنند: خدایا! این معادله برعکس شود تا من از مهلکه کبر و عجب به گلستان بندگی و تواضع راز و نیاز وارد شوم.

در آخرین فراز از این قسمت از دعای مکارم الأخلاق؛ حضرت رمز کمال این صفات را به چهار عامل مربوط می‌دانند و لذا عرضه می‌دارند: «وَ اكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَلُزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَ رَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَ مُسْتَعْمِلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ»؛ خدایا! این صفات متعالی را بادوام طاعت و در کنار جماعت مؤمنین بودن و با دوری از اهل بدعت و جدایی از مکتب‌سازان، برایم کامل بگردان، زیرا؛ در دوام طاعت و همراهی با جماعت مؤمنین انوار الهی بر قلب انسان سرازیر می‌گردد و عملاً این صفات فاضله تثبیت می‌شوند. و با دوری از کسانی که یا اعمالی را به اسم دین وارد زندگی انسان‌ها می‌کنند که مربوط به دین نیست و یا افکاری را می‌سازند که جدای از عقاید دینی است، خطر غفلت از فضایل را از زندگی خود بیرون می‌کنیم، چون با مشغول شدن انسان‌ها به آن اعمال و

به این افکار، عملاً فرصت کسب فضائل از دست می‌رود. عنایت داشته باشید که رفع موانع اخیر بسیار در سیر قلب به سوی حقیقت کارساز است. به گفته مولوی:

ای برادر! چون بینی قصر او؟ چون که در چشم دلت رسته است مو

چشم دل از موی علت پاک دار وانگهان دیدار قصرش چشم

دار

اوّل باید امید خود را از این اسباب عادی قطع کنی، سپس امید داشته باش که حق برای تو جلوه کند، تا وقتی امید داری که نام و نانت نجات دهند چگونه انتظار داری حق برای تو جلوه کند؟! در ادامه می‌فرماید:

هر که را هست از هوس‌ها جانِ پاک زود بیند حضرت و ایوان پاک

هر کس از حجابِ هوس خود را آزاد کرد و هوس نتوانست برای او برنامه‌ریزی کند و گرفتار عوامل ارضای هوس نبود، به سرعت با جلوه‌های ظهور پروردگارش روبه‌رو می‌شود. در ادامه می‌گوید: چون محمد ﷺ از حجابِ آتش و دودِ علت خود را آزاد کرد، هر چه می‌دید وجه‌الله می‌دید.

چون محمد پاک شد از نار و دود هر کجارو کرد وجه‌الله بود

چون رفیقی وسوسه بدخواه را کی بینی ثمَّ وجه‌الله را

تا از توکل بر خدا محرومی و دلواپس نقش ابزارها هستی، هرگز خداوند را روبه‌روی خود نخواهی یافت.

هر که را باشد زسینه فتح باب او ز هر ذره بیند آفتاب

عمده آن است که بدانیم با رفع تأثیر اسباب و ابزارها، سینه انسان نسبت به حقایق گشوده می‌شود، در آن حالت هر چه ببیند در آن چیز نقش و حضور ربّ العالمین را می‌بیند.

حق پدید است از میان دیگران همچو ماه اندر میان اختران

شرطش آن است که ما مواظب باشیم چشم دلمان را ابزارها نبندند.
 دو سر انگشت بر دو چشم نه هیچ بینی از جهان؟ انصاف ده
 ورنبینی، این جهان معدوم نیست عیب جز ز انگشت نفس شوم نیست
 اگر با میدان داری هوس‌های نفس اماره، ما از رؤیت وجه‌الله محروم
 هستیم، این طور نیست که وجه‌الله واقعیت ندارد، همچنان که اگر دو سر
 انگشت را بر چشم خود بگذاریم و عالم را نبینیم، این طور باشد که عالمی
 وجود ندارد.

تو ز چشم انگشت را بردار هین وانگهانی هر چه می‌خواهی
 آدمی دیده است، باقی پوست است دیده آن است، آن که دیده دوست
 شاید همه حرف در این بیت اخیر است که می‌فرماید: حقیقت و ارزش
 آدمی این است که قدرت دیدن وجه‌الله را پیدا کند، و اساساً انسان یعنی
 همین رؤیت، و به واقع زینت اصلی زندگی همین است و بس، که انسان
 به رؤیت دوست نائل شود.

چون که دید دوست نبود، کور به دوست کو باقی نباشد، دور به
 چون بدون رؤیت حق زندگی، دروغی بیش نیست و دوست حقیقی
 هم فقط پروردگار ما است، و هم اوست که باقی است و دل همواره
 می‌تواند به او دلگرم و شاد باشد، حال هر محبوبی جز او، باقی و پایدار

نیست، پس بهتر که آن محبوب برود تا حجاب بین ما و پروردگارمان نگردد، تا ما باشیم و پروردگار ما، که به واقع زینت حقیقی صالحین و متّقین همین است و بس، و بقیه مقدمه‌اند برای رسیدن به چنین مقصدی و اگر حضرت العزیز علیه السلام تقاضای بسط عدل و کظم غیظ و سایر فضائل مطرح شده در این بخش را می‌نماید، همه و همه برای آن است که به زینت متّقین مزین شوند و حجاب‌های بین خودشان و پروردگارشان از بین برود و با چشم دل به تماشای حضرت «الله» بنشینند و به زیباترین ارتباط با خود نایل شوند و به خودی برسند که جز خدا نبینند.

آینده‌ای آرامش بخش

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَى إِذَا كَبُرْتُ، وَأَقْوَى قُوَّتِكَ فِي إِذَا نَصَبْتُ، وَلَا تَبْتَلِنِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ، وَلَا الْأَعْمَى عَنْ سَبِيلِكَ، وَلَا بِالَّتَعَرُّضِ لِخِلَافِ مُحِبَّتِكَ، وَلَا مُجَامَعَةٍ مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ، وَلَا مُفَارَقَةٍ مَنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ».

ای خدا! به واقع اعلام وفاداری خود را نسبت به پیامبر و آل او علیهم السلام هرگز فراموش نمی‌کنیم، پس درود خود را بر آن‌ها جاری بگردان. نیز در هنگام پیری و ناتوانی‌ام، رزق خود را برای من بسیار فراخ گردان، و هنگام واماندگی‌ام نیرومندترین قوّت را برای من قرار ده، و در هنگام عبادت، گرفتار بی‌حالی و بی‌رغبتی‌ام مگردان، و مرا نسبت به راه به سوی خودت گرفتار کوری مکن، و نیز به کاری دست نزنم که خلاف رسم دوستی با

تو است، و با کسی که از تو جداست همراه نباشم و با کسی که با تو همراه است، فاصله نداشته باشم.

رابطه‌ی حقیقی، فقط رابطه با حق است که نه تنها انسان را از تنهایی نجات می‌دهد، بلکه به بهره‌ها و ثمرات بی‌کران نائل می‌کند، پس به جاست که اصلی‌ترین طلب هر کس اولاً؛ از خدا باشد، ثانیاً؛ اصلی‌ترین طلب، طلب ارتباط با او باشد، و در این راستا باید تقاضا کرد که موانع چنین ارتباطی از بین برود، آن کسی که در آخر عمر - که وقت به ثمر رسیدن انس‌های سراسر عمر است - گرفتار تهیه نان و آب باشد، گرفتار ضرری بزرگ‌تر شده است، لذا است که تقاضا می‌کنی: «وَأَجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ»؛ در هنگام کهولت، فراخ‌ترین رزقت را بر من ارزانی دار، که هم در داشتن نان و آب در زحمت نباشم و هم در داشتن ارتباط با تو در بهترین شرایط قرار گیرم.

سپس می‌دانی که امکان تحقق قاعده‌ای در رابطه با خدا هست که انسان طبق آن قاعده و سنت، به قدرت و قوّت الهی قدرتمند شود و به نیروی الهی به راحتی بر ضعف و سستی فائق آید، لذا تقاضا می‌کنی: «وَأَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ»؛ خدایا! نیرومندترین قوّت را بر من جاری فرما، آن هم هنگامی که به ظاهر قدرت انسان‌ها رو به ضعف می‌گذارد. در راستای همین سنت است که در احوالات وجود مقدّس پیامبر خدا ﷺ داریم که در آخرین سفر حج در سن ۶۳ سالگی، در یک روز ۶۳ شتر را به دست مبارک خود قربانی کردند و سپس از سرزمین منی حرکت کردند آمدند در مکه طواف انجام دادند و برگشتند به سرزمین منی. این

همان معنی «وَأَقْوَىٰ قُوَّتِكَ فِیَّ إِذَا نَصَبْتُ»؛ می‌باشد که خداوند در سن شصت و سه سالگی چنین قدرتی را نصیب آن حضرت کرده است. ممکن است هم در این فراز حضرت چنین تقاضا کرده باشند که نیرومندترین قوَّت را در من جاری کن، هنگامی که برای عبادت به پا می‌ایستم، که باز در این راستا باید متوجّه جریان قدرت الهی در انجام امور بود و از او مدد خواست.

پس از آن که از خداوند تهیه مقدمات نمودی، به طلبِ تمنای اصلی رو می‌آوری و می‌گویی: «وَلَا تُبْنِلْنِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ»؛ خدایا! در عبادت و بندگی خودت شور و حال حضور می‌خواهم، پس مرا گرفتار بی‌رغبتی مگردان، زیرا پیامبر خدا ﷺ بهترین انسان‌ها را کسی می‌داند که نه تنها نسبت به عبادت بی‌رغبت نیست، بلکه عاشق عبادت است. می‌فرماید: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أَمْ يُسْرٍ»^{۶۴} برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و دست در گردن آن اندازد و با قلب خود به آن محبّت داشته و از طریق بدن به آن پردازد و برای انجام آن خود را از مشغله‌های دنیایی آزاد کند، چنین کسی هرگز نگران نیست روزگارش به آسانی بگذرد یا به سختی. پس بسیار شایسته است از خدا خواسته شود در امر مهم عبادت، گرفتار بی‌رغبتی نگردیم.

«وَلَا أَلْمَعَى عَنْ سَبِيلِكَ، وَلَا بِالتَّعَرُّضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ»؛ و نه تنها در عبادت گرفتار بی رغبتی نباشم، بلکه نسبت به یافتن مسیر تو گرفتار کوری و ناینایی نگردم تا خدای ناکرده، راه رسیدن به همه چیز را بدانم ولی نسبت به راه رسیدن به تو ناینای باشم، همچنان که نمی خواهم خلاف رسم محبت نسبت به تو عمل کنم، و به کاری دست بزنم که خلاف راه محبت به تو است.

انسان با محبت به پروردگارش می تواند امیدوار و دلگرم باشد، حال اگر راه رسیدن به سوی محبوب را گم کرده باشد و گرفتار عمل خلاف محبت محبوب خود باشد، دیگر به چه چیز دلخوش کند، آن کسی که از خود نگذرد، نه راه رسیدن به محبوب را می شناسد و نه از دست زدن به عمل خلاف محبت به حق ابایی دارد، ولی آن کس که قلب خود را دائماً متذکر حضور حق نگهدارد، هم راه به سوی حق را می یابد و هم عمل مناسب جلب رضایت پروردگارش را انجام می دهد، این است که می گویی: «وَلَا بِالتَّعَرُّضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ»؛ به کاری دست نزنم که خلاف رسم محبت به تو باشد.

سپس در راستای باقی نگهداشتن محبت قلب عرضه می داری: «وَلَا مُجَامَعَةً مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ، وَلَا مُفَارَقَةً مَنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ»؛ خدایا کمکم کن که تا از خدا دوران، همواره دور بمانم و برعکس، هرگز از مقربان درگاهت دور نباشم.

هر کس شوق نزدیکی به حق دارد، سخت از فضایی که بوی خدا نمی دهد گریزان است و از خدا می خواهد گرفتار چنان جمعیت و جمعی

نشود و سخت مشتاق یگانگی با کسانی است که دوست حقّ‌اند و با حق یگانه‌اند، تا از طریق همنشینی با آن‌ها، بیشتر و بیشتر متذکّر پروردگارش باشد و چه دوستانی بهتر از محمّد و آل او علیهم‌السلام. و به واقع علامت دوستی خدای عزّوجلّ، متابعت کردن از دوستان خدا است که فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^{۶۵} یعنی، پیامبر! به مؤمنین بگو: اگر مشتاق محبت خداوند هستید، مرا تبعیت کنید تا محبت خدا را به خود جلب نمایید و مورد توجّه محبوب خود قرار گیرید.

در این فراز اخیر حضرت امام سجّاد علیه‌السلام خطر فرو نشستن محبت خدا را می‌نمایاند و آن عبارت است از گرد آمدن با اهل دنیا که موجب می‌شود صفای قلب ضایع گردد و تجلّیات انوار الهی به قلب انسان فرود نیاید و شوق توحید که اساسی‌ترین سرمایه هر قلبی است، از دل برود. در این جا از خدا می‌خواهی شرایط را طوری فراهم آورد که از این طرف با آن‌هایی که از خدا دورند، جمع نباشی و از طرف دیگر از حضرت بقیّه‌الله‌اعظم علیه‌السلام که دوست واقعی توست فاصله نداشته باشی. گفت:

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی	دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی
مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد	کز دست بخواهد شد پایان شکیبایی
ای دردِ توام درمان در بستر ناکامی	وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی

برکات توجه به حق در مشکلات

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَصُولُ بَكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَ أَسْأَلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَ أَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ عِنْدَ الْمُسْكِنَةِ، وَ لَا تَقْتِنِي بِالْأَسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرَرْتُ، وَ لَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ، وَ لَا بِالتَّضَرُّعِ إِلَى مَنْ دُونَكَ إِذَا رَهَيْتُ، فَاسْتَحَقَّ بِذَلِكَ خِذْلَانَكَ وَ مَنَعَكَ وَ إِعْرَاضَكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

خدایا! مرا آنچنان کن که در موقع نیاز، بر تو تکیه کنم و در موقع حاجت، نیازم را از تو بخواهم، و هنگام مسکنت و بیچارگی، به سوی تو زاری کنم و در هنگام ناچاری، مرا گرفتار طلب یاری از غیر خودت مگردان و هنگام فقر، برای غیر تو خضوع نکنم و فقط از تو تقاضا کنم، و هنگام هراس برای غیر تو تضرع نکنم، که در آن حال مستحق عدم یاری و روی برگردانی و بی لطفی از طرف تو خواهم بود، ای بهترین رحم کنندگان!

حضرت سجاد علیه السلام در این فراز از حضرت پروردگار می خواهند تا در صحنه های فقر و بیچارگی و وحشت، «دل» قلبی اصلی خود یعنی خدا را گم نکند، چون این طور نیست که در آن ورطه ها عنان امور از دست پروردگار عالم خارج شده باشد، پس تمام این صحنه ها، صحنه های امتحان ما است تا هر چه بیشتر دل را متوجه پروردگار کنیم و هر چه بیشتر به او معرفت پیدا نماییم.

«در کافی، از حضرت امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گزارش کرده که: خداوند به برخی از پیامبران فرمود:

به شأن و شکوه و عزّت و عظمت خودم سوگند که هر کس به جز به من امید بندد، نومیدش می‌کنم، لباس خواری بر او می‌پوشانم، او را از درگاه خویش می‌رانم، از وصال و تقرّب خویش دورش می‌دارم، آیا رواست که او در سختی‌ها به دیگری امید بندد، با این که گشایش همه سختی‌ها به دست من است؟ آیا رواست که او دل به دیگری بندد و در خانه دیگری را بکوبد، با این که کلید همه درهای بسته به دست من است و تنها در خانه من است که همواره به روی همگان باز است؟ آیا تا حال چنین چیزی واقع شده که کسی در سختی‌ها و بیچارگی‌ها به من امید بسته باشد و من نومیدش کرده باشم؟ آیا شده کسی در گشایش کارش تنها به من روی آورده باشد و من گره کارش را نگشوده باشم؟

بنده‌های مرا چه شده؟! من آرزوهای همه را نزد خود نگه داشته‌ام تا اگر از من طلب کردند آن‌ها را برآورده سازم، آسمان‌هایم را از ملائکه‌ای که هرگز از تسبیح و اطاعت خسته نمی‌شوند، انباشته‌ام و آنان را فرمان داده‌ام هرگز میان من و بندگانم حجابی ایجاد نکنند و دری را به روی آنان نبندند، اما گویا بندگان من به سخن من باور ندارند.

آیا بنده‌ای که بلایی به او روی می‌آورد، نمی‌داند که جز من کسی نمی‌تواند آن بلا را از او برگرداند؟ آیا چنین می‌پندارد من که بدون دعا این همه نعمت به او بخشیده‌ام اگر از طریق دعا چیزی از من بخواهد به او نخواهم بخشید؟ مگر من بخیلیم که بندگانم به من چنین گمان برند؟ مگر بخشنده بخشایشگر نیستم و مگر هر بخششی و بخشایشی در دست من نیست که بندگانم در دعا و درخواست از من کوتاهی می‌کنند؟ آیا

بندگان من نمی ترسند و شرم ندارند که به جز من امید ببندند؟ مگر نمی دانند که اگر همه آسمانی ها و زمینیان از من درخواست کنند من درخواست همه را برآورده خواهم کرد و هرگز از ملک و قدرت من چیزی کاسته نمی شود؟ مگر می شود ملک و قدرتی که از من می جوشد و من قیم آن هستم کاهش پذیرد؟ پس وای بر آنان که از درگاه من، از رحمت من، از بخشایش من، و از داد و دهش من امید بریده اند، و فرمانم را زیر پای نهاده اند و حقم را پاس نداشته اند.»^{۶۶}

۶۶ - قَالَ إِنْ أَبَا عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي أَنَّهُ قَرَأَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ مَجْدِي وَ ارْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لَأَقْطَعَنَّ أَمْلَ كُلِّ مُؤْمِلٍ [مِنْ النَّاسِ] غَيْرِي بِالْأَيْسِ وَ لَأَكْسُوَنَهُ ثَوْبَ الْمَذَلَّةِ عِنْدَ النَّاسِ وَ لَأُنَحِثَهُ مِنْ قُرْبِي وَ لَأُبْعِدَهُ مِنْ فَضْلِي أَوْ يُؤْمَلُ غَيْرِي فِي السَّادَاتِ وَ السَّادَاتِ بِيَدِي وَ يَرْجُو غَيْرِي وَ يَقْرَعُ بِالْفِكْرِ بَابَ غَيْرِي وَ يَسِدِي مَفَاتِيحُ الْأَبْوَابِ وَ هِيَ مُغْلَقَةٌ وَ بَابِي مُفْتَوِّحٌ لِمَنْ دَعَانِي فَمَنْ ذَا الَّذِي أُمْلِي لِنَوَائِبِهِ فَقَطَعْتُهُ دُونَهَا وَ مَنْ ذَا الَّذِي رَجَانِي لِعَظِيمَةٍ فَقَطَعْتُ رَجَاءَهُ مِنِّي جَعَلْتُ أَمَالَ عِبَادِي عِنْدِي مُحْفُوظَةً فَلَمْ يَرْضَوْا بِحِفْظِي وَ مَلَأَتْ سَمَاوَاتِي مِمَّنْ لَا يَمَلُ مِنْ تَسْبِيحِي وَ أَمَرْتُهُمْ أَنْ لَا يُغْلِقُوا الْأَبْوَابَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَلَمْ يَقِفُوا بِقَوْلِي أَلَمْ يَعْلَمْ [أَنْ] مَنْ طَرَفْتُهُ نَائِبَةً مِنْ نَوَائِبِي أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ كَشْفَهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِي فَمَا لِي أَرَاهُ بِالْهَيْأَةِ عَنِّي أَعْطَيْتُهُ بِجُودِي مَا لَمْ يَسْأَلْنِي ثُمَّ انْتَزَعْتُهُ عَنْهُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي رَدَّهُ وَ سَأَلَ غَيْرِي أَوْ فِرَانِي أَوَّلًا بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ أَسْأَلَ فَلَا أُجِيبُ سَائِلِي أَوْ بَخِيلٌ أَنَا فَيُبْخِلُنِي عَبْدِي أَوْ لَيْسَ الْجُودُ وَ الْكَرَمُ لِي أَوْ لَيْسَ الْعَفْوُ وَ الرَّحْمَةُ بِيَدِي أَوْ لَيْسَ أَنَا مَحَلُّ الْأَمَالِ فَمَنْ يَقْطَعُهَا دُونِي أَوْ فَلَا يَخْشَى الْمُؤْمِلُونَ أَنْ يُؤْمِلُوا غَيْرِي فَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَاوَاتِي وَ أَهْلَ أَرْضِي أَمَلُوا جَمِيعًا ثُمَّ أُعْطِيتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلَ مَا أَمَلُ الْجَمِيعُ مَا انْتَقَصَ مِنْ مُلْكِي مِثْلَ عَصُو ذَرَّةٍ وَ كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكُ أَنَا قِيمُهُ فَيَا بُؤْسًا لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي وَ يَا بُؤْسًا لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يُرَاقِبْنِي (الكافي، ج ۲، ص ۶۶)

منظور از طرح این روایت نسبتاً طولانی، این نکته ارزشمند است که چرا امام سجاد (علیه السلام) در این فراز از دعا، تقاضا دارند خداوند قلبشان را در تمام مشکلات به سوی خودش معطوف دارد، چون اولاً؛ جای دیگر به جز در درگاه خداوند خبری نیست، ثانیاً؛ در بستر چنین مشکلات است که قلب فرصت انس با خدا را بهتر پیدا می کند و چنین انس کاملی که در مشکلات حاصل می شود، در بقیه شرایط به عنوان یک سرمایه گرانقدر برای انسان باقی خواهد ماند.

عرضه می داری: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَصُولُ بَكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَ أَسْأَلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ»؛ خدایا! آنچنان شوم که در هر ضرورتی بر تو تکیه کنم و در هر حاجتی از تو فقط درخواست کنم. چون اولاً؛ در آن صورت بنده مفتخر می شود که با خدا ارتباط پیدا کند. ثانیاً؛ روحیه بی نیازی از مردم و حفظ کرامت انسانی در او زنده می ماند و در این حالت است که می فهمد چرا خداوند این حاجت ها و ضرورت ها را برایش به وجود آورد، می فهمد قصد اصلی برای قرارداد این حاجت ها و ضرورت ها آن بود که بنده خود را هر چه بیشتر به خودش نزدیک کند.

سپس تقاضا می کنی: «وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ عِنْدَ الْمُسْكِنَةِ، وَلَا تَفْتِنْنِي بِالْإِسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرَرْتُ»؛ مرا آنچنان کن که در هر مسکنتی به درگاه تو بنالم تا اولاً؛ در درگاه تو نالیده باشم که خود آن به خودی خود مقصد و مقصود من است و با فقر ذاتی من هماهنگی دارد، ثانیاً؛ تو سرمایه بزرگی برای من خواهی شد که آن سرمایه موجب رفع همه اضطراب ها می گردد.

«وَلَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ وَلَا بِالْتَّضَرُّعِ إِلَى مَنْ دُونِكَ إِذَا رَهَبْتُ»؛ و به چند چیز دچارم مکن: یکی طلب کمک به غیر خودت در هنگام اضطرار و ناچاری، دیگر خضوع در هنگام فقر برای رفع فقر به غیر خودت، و سوم تضرع در مقابل غیر خودت هنگام خطرات و وحشت‌ها. چون می‌خواهم تمام دلم را به تو داده باشم و نیز طمع خود را از هر آنچه در اختیار مردم است بریده باشم، در همین راستا حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمایند: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ»^{۶۷} کلّ خیر را در این دیدم (و در این روحیه جمع شده) که انسان از آنچه در دست و اختیار مردم است قطع طمع کند. چنانچه در روایت دیگری فرمودند: «هر کس هیچ امیدی به مردم نداشته باشد و امرش را در هر کاری به خدای عزّوجلّه واگذارد، خدای عزّوجلّه در هر کاری او را اجابت کند.» و نیز از امام صادق علیه السلام داریم: «حاجت خواستن از مردم موجب سلب عزّت و رفتن حیا گردد، و نومی‌دی از آنچه در نزد مردم است موجب عزّت مؤمن در دینش شود، طمع فقری است حاضر و آماده».^{۶۸}

آری؛ باید با مردم خوشرو باشی، ولی سعی کنی از آن‌ها بی‌نیاز باشی. در آخر این بخش عرضه می‌داری: «فَأَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ خِذْلَانِكَ وَ مَنْعَكَ وَإِعْرَاضَكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛ اگر در اضطرار و فقر و وحشت به غیر تو نظر کنم، پس مستحق بی‌یاوری و بی‌لطفی و دوری از طرف تو خواهم

۶۷ - کافی، ج ۳، ص ۱۴۳.

۶۸ - بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۴۰۷.

شد، پس ای بخشنده ترین بخشندگان! هرگز گرفتار آنچنان مشکلاتم مکن که گرفتار این چنین بی محلی از طرف تو بشوم.

چنان چه ملاحظه فرمودید، حضرت علیه السلام رمز و راز توجّه به غیر را در این فراز آخر متذکّر شدند و عرضه داشتند: خدایا! خودم می دانم اگر در مشکلات نظرم به غیر تو معطوف گردد، مستحق بی یآوری و منع لطف و اعراض از طرف تو خواهم شد، و این است علّت تأکید و اصرار حضرت در این که: خدایا! در مشکلات توجّه من را به خودت جلب نما. مولوی در راستای جمع بین بنده و پروردگارش می گوید:

راه نجات از وساوس شیطان

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنَّى وَ التَّظَنِّي وَ الْحَسَدِ، ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ، وَ تَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ، وَ تَدْبِيرًا عَلَى عَدُوِّكَ، وَ مَا أَجْرَى عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظَةٍ فَحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ شَتْمٍ عَرَضٍ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اغْتِيَابٍ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبٍّ حَاضِرٍ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَ إِغْرَاقًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَ ذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ، وَ شُكْرًا لِنِعْمَتِكَ، وَ اغْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ، وَ إِحْصَاءً لِمَنِّكَ».

در مقابل آنچه شیطان بر قلب من القاء می کند، از آرزوهای بلند و بدگمانی ها و حسادت ها، تو یادِ عظمتت، و تفکّر در قدرتت، و تدبیر و برنامه ریزی بر علیه دشمنت را در من القاء فرما، و در مقابل آنچه شیطان جاری می کند بر زبان من - اعم از فحش و هرزه گویی و آبروریزی و شهادت باطل و غیبت مؤمن غایب و دشنام به مؤمن حاضر و امثال این ها - اظهار حمد و غرق

شدن در ستایشات و ورود به تمجیدت و شکر نعمتات و اعتراف به احسانات و برشمردن منتهایت را قرار بده.

امام سجّاد علیه السلام در این فراز از خداوند تقاضا می‌کند: خدایا! حال که شیطان دو نحوه فعالیت در انسان دارد: یکی روحی و یکی عملی، پس تو در مقابل هر کدام از فعالیت‌های شیطان قدرت مقابله‌ای مناسب را به من عطا کن.

تحرّکاتی که شیطان در روح انسان انجام می‌دهد، القاء آرزوهای بلند و بدگمانی و حسد است تا انسان را مشغول دنیا نماید و از خدا غافل کند و لذا مقابله‌ای مناسب این القائات، اولاً؛ یاد عظمت خدا است، تا آرزوهای بلند دنیایی در مقابل توجّه به عظمت پروردگار، تماماً فرو ریزند و ثانیاً؛ تفکر در قدرت خدا، تا بدبینی و حسد از درون انسان ذوب گردد، چرا که وقتی حسد شعله می‌کشد، انسان به حالتی گرفتار می‌شود که چرا آن امکانات را رقیب دارد و من ندارم. با تفکر در قدرت خدا، به یاد می‌آورد خدایی که می‌تواند بهتر از این‌ها را به من بدهد، پس مصلحتی در کار است که نداده و نفع مرا در همین دیده و لذا شعله آزاردهنده حسد خاموش می‌شود. و آن جایی هم که انسان بی‌خود به خلق خدا بدبین است و نسبت به مردم گمان بد دارد، وقتی در قدرت خدا تفکر نمود و یاد عظمت حضرت ربّ العالمین افتاد، با آن‌همه شکوه و برنامه‌ریزی که هر چیزی را بر اساس حسابگری‌های خاص خود تدبیر نموده است، همه چیز را روی حساب می‌بیند و لذا جایی برای بدبینی و گمان بد بدون دلیل نسبت به مردم نمی‌بیند، چون گمان بد، یعنی انسان بَری از گناهی را بدون

دلیل گناهکار پنداریم، و ریشه آن بی پروا شدن در قضاوت است نسبت به افراد، حال توجّه به عظمت خدا اجازه چنین بی پروایی را به ما نمی دهد و تفکر در قدرت خداوند ما را متوجّه جایگاه زیبای هر چیزی می گرداند، پس جایی برای بدبینی نمی ماند. پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقَدْرِ وَ جَسِيمِ النِّعَمِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»^{۶۹} اگر انسان ها در قدر عظیم و نعمت های فراوان خداوند تفکر کنند به راه بندگی برمی گردند و ترس از آتش جهنّم در آن ها ایجاد خواهد شد.

حضرت سجاد علیه السلام از خدا تقاضا می کند برنامه و نقشه ای برای مقابله با شیطان که دشمن راه تو است به من القاء بفرما. «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنَّى وَ التَّظَنِّي وَ الْحَسَدِ ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ، وَ تَفَكَّرًا فِي قُدْرَتِكَ، وَ تَذَبُّرًا عَلَى عُدُوْكَ»؛ خدایا! شیطان از سه طریق به من حمله می کند، که بحث آن گذشت و عرض شد این ها را القائات شیطانی می نامند، چون موجب انحراف روح و قلب انسان است و راه مقابله با آن ها هم اولاً؛ توجّه به عظمت خداوند و ثانیاً؛ تفکر در قدرت او و ثالثاً؛ برنامه ریزی برای مقابله با اوست. در واقع در قسمت ثالث می خواهد ما را متوجّه کند اگر برنامه ریزی بکنیم و متوجّه باشیم با برنامه ریزی الهی می توان با القائات شیطانی مقابله کرد، موفق می شویم. عمده آن است که ما باور کنیم می توان با برنامه هایی که دین در اختیار ما قرار داده است، با القائات شیطانی مقابله کرد و گمان نکنیم ما محکوم القائات او هستیم،

بلکه باید دستورات دینی را - اعم از عبادیات و ترک محرمات و انجام واجبات - جدی بگیریم.

پس از توجه به القائنات شیطان و تحریک روح در اثر آن القائنات، متوجه برنامه‌های شیطان در تحریک بدن می‌شود. روشن می‌کند که چگونه شیطان زبان انسان را در اختیار می‌گیرد و او را آلوده به فحش و هرزه‌گویی و بی‌آبرو کردن مردم و شهادت دروغ و غیبت مؤمنین و امثال آن می‌کند، و سپس برای نجات از آلودگی زبان از تحرکات شیطانی تقاضای جایگزینی مناسب در همان زبان می‌نماید که عبارت باشد از: «نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَ إِغْرَاقًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَ ذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ، وَ شُكْرًا لِنِعْمَتِكَ، وَ اعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ، وَ إِحْصَاءَ لِمَنِّكَ»؛ چون وقتی زبان به حمد خدا مشغول شد و زیبایی‌های عالم خلقت را بر زبان آورد و نیز متوجه کمالات الهی و غرق در ثنای حضرت حق گشت و راه تمجید الهی را پیشه کرد و مجد و عظمت او را بر زبان راند و شکر نعمت او را نمود و نسبت به احسان‌های بی‌حدّ پروردگارش معترف گشت و منت‌های الهی را برشمرد، آن‌چنان این زبان پاک می‌گردد که محال است شیطان بتواند چنین زبانی را در اختیار گیرد و آن را آلوده فحش و هرزه‌گویی و غیبت و امثال آن بنماید، پس جا دارد که از خدا بخواهیم برای نجات زبان از دست شیطان ما را مفتخر به حمد و ثنای خود بگردان.

آرمانی ترین کنترل

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي، وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي، وَلَا أَضِلُّنَّ وَقَدْ أَمَكَّتَكَ هِدَايَتِي، وَلَا أَفْتَقِرَنَّ وَمِنْ عِنْدِكَ وَسْعِي، وَلَا أَطْغَيْنَنَّ وَمِنْ عِنْدِكَ وَجُدِي».

خدایا! سلام تو بر محمد و آلش که واسطه فیض تو بر بندگانت هستند، که هر اندازه فیض تو بر آنان افزونی یابد، ما از طریق آن ذوات مقدسه از الطاف تو بیشتر بهره مند می شویم، و چنان کن که مورد ستم واقع نشوم، چراکه تو بر دفع آن از من قادری، و من نیز ستم نکنم، چراکه تو قادری مرا از آن منع کنی، و چنان کن که گمراه نشوم، چراکه در تو، امکان هدایت من وجود دارد، و چنان کن که گرفتار فقر نگردم، چراکه گشایش زندگی من نزد تو است و نیز چنان کن که طغیان نکنم، چراکه هستی من در پیش تو است.

در این فراز حضرت سجاد علیه السلام با آن روح ظریف نگر خود در دو ساحت قلب خود از یک طرف، و قدرت الهی از طرف دیگر نظر کرده اند و جان خود را برای آرمانی ترین نوع زندگی، با توجه به لطف و قدرت خدا، آماده نموده اند، تقاضا می کنند: «وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي»؛ خدایا! خطراتی مرا تهدید می کند و آن این که زیر چرخ ستم ستمکارانت خرد و نفله شوم و در اثر آن نه تنها سخت روحیه ام را می بازم، بلکه تمام حرکاتم بی ثمر و پوچ می گردد، و من به خودی خود از افتادن در چنین خطری در امان نیستم مگر این که تو با قدرت خودت آن خطرات را از من دفع کنی.

صد هزاران دام و دانه است ای خدا ما چو مرغان حریص بینوا
 دم به دم ما بسته دام نویم هر یکی، گر باز و سیمری شویم
 می‌رهانی هر دمی ما را و باز سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز^{۷۰}
 و لذا از خدا تقاضا می‌کنی: چنان نباشد که گرفتار چنین دام‌هایی شوم
 و تو برای رهایی من از لطف و قدرت خود دریغ نمایی و مورد ستم قرار
 گیرم.

سپس تقاضا می‌کنی: «وَلَا أَظْلِمَنَّ وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي»؛ نه
 تنها مورد ستم قرار نگیرم، بلکه از تو می‌خواهم ستم هم نکنم و تو با
 قدرت خود مرا از آن که ستم کنم باز داری، چون ظلم کردن موجب
 نابودی بنیاد انسان می‌شود و هیچ چیز برای انسان نمی‌گذارد. امام
 صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَظْلِمُ مَظْلَمَةً إِلَّا أَخَذَهُ اللَّهُ بِهَا فِي نَفْسِهِ وَ
 مَالِهِ»^{۷۱} محال است که کسی ظلمی را روا دارد و خداوند او را در جان و
 مالش به جهت آن ظلم، نگیرد.

حضرت موسی (علیه السلام) در کنار چشمه‌ای وضو گرفتند و سپس رفتند
 بالای تپه‌ای تا نماز بخوانند، در همین موقع اسب‌سواری جهت نوشیدن
 آب به کنار چشمه آمد، کیسه پول خود را جا گذاشت و رفت. چوپانی
 رسید و کیسه را برداشت و رفت، هیزم‌شکنی از راه رسید و در آن جا
 استراحت کرد، سواری که کیسه‌ی پول خود را جا گذاشته بود، برگشت و

۷۰ - مثنوی، دفتر اول، ج اول، شماره ۳۷۴.

۷۱ - کافی، ج ۲، ص ۳۲.

از هیزم شکن کیسه‌ی پول را طلب کرد و او برداشتن آن را انکار کرد و با همدیگر درگیر شدند، بالاخره سوار، هیزم شکن را کشت و رفت. حضرت موسی علیه السلام که ناظر ماجرا بودند، با کمال تعجب به خدا عرضه داشت: خدایا! عدل در این قضیه چگونه است؟ خطاب آمد: پیرمرد پدر آن اسب سوار را کشته بود و بین این دو قصاص انجام گرفت، در ضمن پدر اسب سوار به پدر چوپان به اندازه پول همان کیسه مقروض بود، به حق خود رسید، من از روی عدل و دادگری حکومت می کنم.^{۷۲}

منظور عرضم از این واقعه این است که ظلم بدون جواب نمی ماند ولی رسوایی ظلم کننده سرچایش می ماند. لذا است که حضرت تقاضا می کنند که ظالم نباشم. در متون روایی ما بسیار تأکید شده که از آه مظلوم باید ترسید، امان نمی دهد که شب به سحر برسد، چون خود خداوند به دفاع از مظلوم می آید.

مولوی در مثنوی داستانی را در این رابطه می آورد که شیری در جنگل، خرگوش ها را ظالمانه می خورد و طوری کرده بود که هر روز باید خرگوشی به او می دادند تا شیر آن را بخورد. یک روز آن خرگوشی که مأمور بود خرگوش ها را برای شیر بیاورد نقشه ای می کشد تا همه خرگوش ها از دست شیر راحت بشوند، اولاً؛ خرگوشی به همراه نمی برد، ثانیاً؛ دیرتر از وقت مقرر خودش به تنهایی نزد شیر می رود. شیر گرسنه و عصبانی فریاد می زند: اولاً؛ چرا این همه دیر آمدی؟ ثانیاً؛ پس چرا

خرگوشی با خود نیاوردی؟ خرگوش جواب می‌دهد: قربان شیر دیگری در سر راه مزاحم ما شد و در نهایت هم خرگوش شما را از دست من درآورد و نگذاشت آن را برای شما بیاورم. شیرِ گرسنهٔ عصبانی تصمیم گرفت آن شیر مزاحم را از سر راه بردارد. با راهنمایی خرگوش حرکت کرد. خرگوش گفت: قربان آن شیر مزاحم، خرگوش را گرفت و رفت داخل این چاه، من را در دست خود بگیرد تا نشان‌تان دهم. شیر چون به درون چاه نگاه کرد - عکس خود و خرگوش را در درون چاه دید - فکر کرد در چاه شیری است که خرگوشی هم در دست دارد، پرید در چاه تا حساب آن شیر مزاحم را برسد و کارش تمام شد، مولوی از این به بعد نتیجه‌ی بسیار خوبی گرفته، می‌گوید:

ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی	از برای خویش دامی می‌کنی
گِرد خود چون کرم، پيله بر مَتَن	بهر خود چه می‌کنی، اندازه کن
گر ضعیفی در زمین خواهد امان	غلغل افتد در سپاه آسمان
عکس خود را او عدوِّ خویش دید	لاجرم بر خویش شمشیری کشید
حمله بر خود می‌کنی ای ساده‌مرد	همچو آن شیری که بر خود حمله کرد
هر که دندان ضعیفی می‌کند	کار آن شیر غلط بین می‌گند

سپس در ادامه‌ی دعا حضرت علیه السلام عرضه می‌دارند: «وَلَا أَضِلُّنَّ وَ قَدْ أَمَكَّتْكَ هِدَايَتِي»؛ خدایا! چنان کن که گمراه نشوم، در حالی که امکان هدایت من در دست تو است. آری؛ زمینهٔ پذیرش هدایت باید از طرف ما باشد و ما طالب هدایت الهی باشیم، ولی هدایت از طرف خدا است، ما به

خودی خود هرگز راه به جایی نمی‌بریم و باید هدایت خود را از خداوند تقاضا کنیم.

بی‌عنایات حق و الطاف حق گر ملک باشد، سیه باشد ورق
پس باید چشم دل را متوجّه نور هدایت الهی گرداند و از مقام حضرت حق عاجزانه تقاضا نمود که کشش به سوی خوبی‌ها را در ما ایجاد کند، زیرا:

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون از سَمَك تا به سَمَکَش کشش لیلی
محبوب باید جذب کند تا من و شما راه بیفتیم، کافی است ما شایستگی‌های هدایت را از خود نشان دهیم تا او ما را هدایت فرماید، به خدا می‌گوید:

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
من خس بی‌سر و پایم که به سیل افتادم او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد
جام صهبا ز کجا بود، مگر دست که بود که در این بزم بگردید و دل شیدا برد

با چنین دیدی است که تقاضا می‌کنی: خدایا! با توجّه به این که تو قدرت هدایت مرا داری و من به چنین قدرتی ایمان دارم، پس مگذار من گمراه بمانم و از رسیدن به چشمه نورانی هدایت - که همه چیز در آن به ثمر می‌رسد - محروم باشم.

در ادامه ندا سر می‌دهی: «وَلَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وُسْعِي»؛ مرا گرفتار فقر مگردان، در حالی که گشایش کار من به دست تو است. عمده آن است که انسان متوجّه باشد گشایش کارها نزد خدا است و تنها در این صورت است که جهت و مقصد زندگی خود را تصحیح می‌کند، وقتی

انسان برای فرار از تنگناهای زندگی، راه و برنامه‌ای غیر از راه و برنامه الهی پیشه کرد، نه تنها گشایشی در زندگی‌اش پیش نمی‌آید، بلکه یأسی جانگداز تمام شور و نشاط او را تبدیل به خاکستر می‌کند. حضرت سجاد علیه السلام در افق چنین بصیرتی تقاضا می‌کنند، حال که گشایش زندگی من - در همه موارد- در دست تو است، پس مرا گرفتار تنگی زندگی مگردان، و مسلّم چنین بصیرتی عامل به جریان افتادن رحمت پروردگار خواهد شد، چون در چنین شرایطی دیگر راحتی‌ها شخص را به کبر و عجب و غرور گرفتار نمی‌کند.

و سپس تقاضا می‌کنی: «وَلَا أَطْغَيْنَ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَجُدِي»؛ خدایا! اهل طغیان نباشم، زیرا تمام وجود و بودنم در نزد تو است و به راحتی می‌توانی این کجی‌های ما را راست بگردانی، من آنچنانم که از حدود بندگی خارج می‌شوم و مرزهای تعادل را پاره می‌کنم و در نتیجه از آن نتایج بزرگی که می‌توانم در زندگی خود به دست آورم، محروم می‌شوم، از خودم مأیوسم که به خودی خود کاری بکنم، ولی از نفوذ قدرت تو که می‌توانی مرا به تعادل برگردانی و از این کجی‌ها راست کنی مأیوس نیستم.

شاخ را بر تیشه دستی هست؟ نی	هیچ شاخ از دست تیشه جَست؟ نی
حقّ آن قدرت که آن تیشه تو راست	از کرم کن این کژی‌ها را تو راست

امید به مغفرت، بزرگ‌ترین سرمایه

«اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ، وَإِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ، وَإِلَى تَجَاوُزِكَ اشْتَقْتُ، وَبِفَضْلِكَ وَثَقْتُ، وَلَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ، وَلَا فِي عَمَلِي مَا أَسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَكَ، وَمَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ».

ای خدا! با تمام شوق به سوی مغفرت تو آمدم و به سوی عفو تو قصد کردم و به سوی گذشت تو مشتاق شدم و به فضل تو اعتماد نمودم و این در حالی است که آنچه موجب مغفرت شود در من نیست و عملی که مرا شایسته عفو تو گرداند، ندارم، وقتی به نفس خود نظر کنم هیچ چیزی ندارم مگر امید به فضل تو را، پس درود بی‌پایان بر محمد و آل محمد که شایسته تمام رحمت‌های عالم‌اند بفرست و در آن راستا بر من نیز تفضلی بفرما.

در این فراز حضرت سجاد علیه السلام چشم دل را متوجّه‌ی دریای بی‌کران مغفرت و عفو و بخشش و فضل الهی نموده و شوق بر خورداری از آن‌ها را با حضرت ربّ العالمین در میان گذارده‌اند، چرا که به گفته حافظ:

دانی که چیست دولت، دیدار یار دیدن در کوی او گدایی از خسروی گزیدن

وقتی انسان نظر به پروردگار عالم می‌اندازد، او را سراسر رحمت و مغفرت و لطف می‌بیند و لذا دریغش می‌آید از گدایی مغفرت دست بردارد. حضرت عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ»؛ خدایا! به سوی مغفرت تو وارد شدم و دل را به آن امیدوار کردم، هنر من فقط

دیدنِ مغفرت تو است به طوری که آن مغفرت از هزار عیب من بالاتر است و تو با دیدن این هنر، آن هزار عیبم را دیگر نخواهی دید که در مورد بنده‌ی تائب گفت:

گر هنری دارد و هفتاد عیب دوست نیستند به جز آن یک هنر
پس تمام هنرم دیدن مغفرت تو است: «وَإِلَىٰ مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ»؛ و
امیدوارم تو هم فقط به همین بنگری، و از همه گناهانم درگذری.

«وَإِلَىٰ عَفْوِكَ قَصَدْتُ»؛ و هدف خود را توجّه به عفو تو قرار داده‌ام تا
با عفو خودت سراسر افق جانم را از انوار الهی بپوشانی، که در آن صورت
در عالم خاکی، هیچ چیز را توان آن نیست تا گوهر پاک جانم را - که
هدیه‌ی تو است به من - آلوده کند، که گفت:

عالم خاک از کجا، گوهر پاک از کجا؟ از چه فرود آمدیم، باز کنند این چه
آری؛ دریچه‌های غیب را با عفو خود در مقابل جان من بگشا و من نیز
چنین عفو‌ی را قصد کرده‌ام که از همه چیز بگذرم و به عفو تو دل ببندم.
«وَإِلَىٰ تَجَاوُزِكَ اِسْتَقْتُ»؛ و به سوی گذشت و چشم‌پوشی تو مشتاقم.
آمده‌ام تا زیبایی‌های چشم‌پوشی و گذشت تو را ملاقات کنم، پس:

منگر اندر ما، مکن در ما نظر اندر اکرام و سخای خود نگر
و با شوق به گذشت و چشم‌پوشی‌ات راه قرب و نزدیکی به تو را
یافته‌ام، همچنان که: «وَ بِفَضْلِكَ وَثِقْتُ»؛ و با اعتماد به فضل تو امیدوار
شدم و اطمینان یافته‌م که متوجّه گنج بزرگی شده‌ام و آن فضل توست و
این توجّه‌ام را با تو در میان می‌گذارم که:

در زمین بودیم و غافل از زمین غافل از گنجی که در وی بُد دفین

گنج اعتماد به فضل الهی، بزرگ‌ترین گنجی است که من بدان دست یافته‌ام و لذا در ادامه عرضه می‌دارد: «وَلَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ»؛ من اصلاً به خودم نمی‌نگرم که بینم آیا چیزی دارم که شایسته مغفرت تو شود یا نه، بلکه به مغفرت تو می‌نگرم که می‌خواهد سراسر عالم را فراگیرد، زیرا در اجرای سنت مغفرت، لازم نیست عاملی جهت مغفرت در صحنه باشد، و گرنه دیگر مغفرت معنی نمی‌دهد، کافی است مانعی برای جاری شدن مغفرت نباشد و توجه به مغفرت به تنهایی همه‌ی موانع را مرتفع می‌کند، ای سالک! به خود منگر، که در آن حال از نگاه به مغفرت بازمانده‌ای، بلکه به مغفرت حضرت غفار بنگر.

جمله ما و من به پیش او نهید مُلک، مُلک اوست، مُلک
چون فقیر آید اندر راه راست شیر و صید شیر خود آن شما
عرضه می‌داری: «وَلَا فِي عَمَلِي مَا أَسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوُكَ»؛ چون به عمل خود بنگرم چیزی که مرا شایسته عفو تو کند نمی‌یابم. «وَمَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ»؛ وقتی در مورد خود به داوری بنشینم، نتیجه داوری‌ام این است که مگر من چه دارم جز توجه به فضل تو، و همین توجه به فضل خدا، همه‌ی سرمایه‌ی من است، کدام چشمه برای سیراب کردن تشنگان شرط قرار داده است؟ همین که موجود تشنه کام به سوی چشمه حرکت کرد، این چشمه است که با تمام شوق، سیرابی را به سوی تشنه گان هدیه می‌کند، فقط کافی است سیراب کردن چشمه را به رسمیت بشناسیم و آن را اظهار کنیم، که همان گفتن و اظهار کردن، عامل جهت‌گیری روح است به سوی آن. گفت:

أمر «قل» ز آن آمدت کی راستین کم نخواهد شد، بگو دریاست این حرکت و تجلّی فضل الهی به سوی مزرعهٔ جان تو، یک شرط دارد و آن طلب آن است، چراکه:

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک جو درد در تو نبیند، که را دوا بکند؟

پس:

الله، الله زود بشتاب و بجو چون که بحرِ رحمت است این، نیست جو

الله، الله چون به فضلت راه داد سر به خاک پای او باید نهاد

خود که را آمد چنین دولت به دست قطره را بحری تقاضاگر شده است

چون تقاضا می کند دریا تو را از چه استادی و واماندی هلا؟

هین بده ای قطره خود را بی ندم تابیابی در بهای قطره یم

پس باید با نظر به فضل و مغفرت او، آن فضل و مغفرت را بخواهی؛ فقط همین! و لذا در آخر این فراز عرضه می داری: «فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَفَضَّلْ عَلَىَّ» ابتدا تقاضای رحمت و فضل برای پیامبر و اهل البیت (علیهم السلام) نمودی تا با فیض بیشتری که بر آن واسطه های فیض مرحمت می کند ما هم بهره مند شویم و سپس تقاضا می کنی: «وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ»؛ یعنی بر من هم رحمت بیکران خود را سرازیر فرما که شیرین ترین حالت، نگاه به رحمت توست و آماده برای لطف بی کرات.

ای برادر موضوع ناکشسته باش کاغذ اسپید نابنوشته باش

تا مشرف گردی از «ن و القلم» تا بکارد در تو تخم، آن ذوالکرم

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، يُقْبِلُ التَّوْبَةَ وَ يَغْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»^{۷۳} خداوند غفور و رحیم است، لذا توبه را می پذیرد و از گناهان می گذرد. انسان به راحتی با نظر و امید به رحمت بی کران پروردگار، رحمت بی کران او را می خرد، پس:

یک چشم زدن غافل از آن یار نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

گفتار هدایت بخش

«اللَّهُمَّ وَ أَنْطِقْنِي بِالْهُدَى، وَ أَلْهِمْنِي التَّقْوَى، وَ وَفِّقْنِي لِلَّتِي هِيَ أَزْكَى، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى».

ای خدا! مرا به هدایت گویا گردان، و به تقوا الهام کن، و به آن عملی که پاک ترین عمل است موقم فرما، و به آنچه بیش از همه موجب رضایت توست وادارم.

حافظ در راستای عدم جهت گیری صحیح می گوید:

ای دل به هرزه، دانش و عمرت به باد رفت صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

به این دلیل زحمات ما به باد رفت که نتوانستیم از استعدادهایی که داشتیم درست استفاده کنیم.

حضرت در این فراز عرضه می دارند: خدایا! «أَنْطِقْنِي بِالْهُدَى»؛ دل انسان آنچنان است که به دنبال هر آنچه زبان می گوید راه می افتد، پس زبان مرا به گفتار هدایت آمیز گویا بفرما تا دل نیز به مسیر هدایت سیر کند

و در راستای هدایتِ دل به جایی برسم که قبله و مقصودم تو باشی. مولوی
در راستای گله از زبانی که گویای هدایت نیست، می گوید:

ای زبان! هم آتش و هم خرمی چند این آتش در این خرمن زنی؟
در نهان، جان از تو افغان می کند گرچه هر چه گویی اش آن می کند
ای زبان هم گنج بی پایان تویی ای زبان هم رنج بی درمان تویی
هم صفیر و خدعه‌ی مرغان تویی هم انیس و حشت هجران تویی

اگر زبان گویای هدایت نشد، جان انسان را به فغان و ناله در می آورد
و امام علی^{علیه السلام} از خدا می خواهند که آن را به هدایت گویایش بگرداند تا
جانشان نیز از دست زبانشان در آرامش قرار گیرد. زیرا اگر زبان را در
مسیر هدایت قرار ندهیم زبان ما را در مسیر ضلالت سوق می دهد. از
حضرت صادق^{علیه السلام} هست که هیچ روزی نیست مگر آن که هر عضوی از
اعضاء بدن به زبان خطاب می کند، ترا به خدا قسم می دهم که ما به عذاب
نیندازی. در روایت دیگر هست که گویند: در حق ما از خدا بترس زیرا
اگر تو راست باشی همه‌ی ما راستیم، و اگر تو کج شوی ما همه کج
می شویم^{۷۴}.

«وَأَلْهَمْنِي التَّقْوَى»؛ آن نسیم و الهام تقوایی که با لطف و کرم خود بر
قلب‌ها می وزانی، بر قلب من نیز بوزان تا دائماً مواظب خود باشم و یک
لحظه از کنترل «قلب» و «عقل» و «خیال» و «اعضاء» خود غافل نباشم.

در مناجات شعبانیه عرضه می‌داری: «إِلَهِي! قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي نَظَرِ لَهَا، فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا»؛ ای خدا! در راستای عدم توجه و غفلت از نگهداری قلب خود، به خود ستم کردم، وای اگر آن را نبخشی. تقوی همان نگهداری نفس است در راه شریعت، و چنانچه چنین ملکه‌ای را خداوند بر قلب ما الهام فرماید، دائماً مواظب خواهیم بود که نفس خود را در مسیر شریعت نگه داریم. عمده آن است تا بتوانیم عواملی که موجب غفلت قلب می‌شود، مثل آرزوهای بلند دنیایی و یا پرحرفی و یا تکبر را بشناسیم.

«وَوَقَّيْنِي لِلتَّيِّبِ هِيَ أَزْكَى»؛ و مرا در به دست آوردن پاکیزه‌ترین و پر فایده‌ترین چیزها موفق بگردان، تا به بالاترین نتیجه‌ها برسم و در آن راستا اطمینانم به تو و به دستورات دین تو بیشتر شود، اگر به اقامه صلاة امر نمودی، موفقم کن به انجام پاکیزه‌ترین نماز، که هیچ فکری جز توجه به ساحت قدسی تو در آن نباشد، و اگر توفیق خدمت‌گذاری عظیم کردی، موفقم کن که در انجام آن خدمت، جلب نظر هیچ کس مدت‌نظم نباشد، زیرا هراندازه عقیده و عمل، پاک‌تر باشد، بهره‌اش برای انسان بیشتر است و انسان زودتر به نتیجه می‌رسد و بعداً با آن نتیجه همواره به‌سر خواهد برد.

«وَأَسْعَمِلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى»؛ به کاری وادارم که موجب نهایت رضایت تو باشد، نه تنها از اعمال رذیله که موجب خشم تو است بازم دار، بلکه به اعمال حسنه‌ای که صرفاً موجب رفع خشم تو است هم راضی نیستم، بلکه طالب اعمالی هستم که اوج رضایت تو را دربرداشته باشد، مثل اصحاب اباعبدالله علیه السلام، که شب عاشورا حضرت به آن‌ها فرمودند:

«بیعت خود را از شما برداشتم و لذا از سیاهی شب استفاده کنید و بروید!» آری؛ درست است که اگر رفته بودند، به عذاب جهنم گرفتار نمی شدند و خدا هم بر آنها خشم نمی کرد، ولی آن بزرگواران به صرف خشم نکردن پروردگارشان راضی نبودند، بلکه طالب عملی بودند که نهایت رضایت پروردگارشان را در پی داشته باشد و همین طلب موجب رسیدن به چنین موفقیتی شد که در زیر نظر امام زمانشان شهید شدند و راه سیر به سوی قیامت را به بهترین شکل طی کردند. حال خدایا! مرا نیز به چنین کارهایی رهنمون باش.

من فدای آن که فروشد وجود	جز به آن سلطان با افضال و جود
چون بگرید آسمان گریان شود	چون بنالد چرخ، یا رب شود
من غلام آن مسّهت پرست	کاو غیر از کیمیا نارد شکست

پر برکت ترین راه

«اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِيَ الطَّرِيقَةَ الْمُتَلَى، وَاجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ أُمُوتُ وَ أَحْيَا».

خدایا! مرا در مسیر پاکان سیر بده و این طور برایم مقرر فرما که مرگ و حیاتم سراسر در مسیر دین تو باشد.

در راستای این که دل طالب راهی است که به خدا ختم شود و زندگی و مرگش در آن راه باشد، مولوی می گوید:

دل من رأی تو دارد، سر سودای تو دارد	رخ فرسوده زردم، غم صفرای تو دارد
سر من مست جمالت، دل من دام خیالت	گوهر دیده نثارت، کف دریای تو دارد
اگرم در تو بنبدی، زره بام برآیم	که زهی جان لطیفی که تماشای تو دارد

به دو صد بام برآیم، به دو صد دام درآیم چه کنم آهوی جانم سر صحرای تو دارد

حضرت در این فراز از حضرت ربّ العالمین تقاضا می‌کنند: مرا به راه
بیاور! آن هم راه و طریق مُثُلّی، یعنی طریق اقّوم، راهی که همواره در آن
برکت و نتیجه هست، که همان طریق اهل البیت علیهم‌السلام است، چون اگر انسان
به لطف الهی در مسیر حقیقی قرار گرفت، زمین و زمان در تعالی او به
کمک او می‌آیند و عالم تکوین در خدمت او قرار می‌گیرد، دیگر سرعت
تعادلی اش مثل حرکت قایقی است که در مسیر موافق رودخانه حرکت
می‌کند، به طوری که به خودی خود سیر می‌کند.

«وَاجْعَلْنِي عَلَىٰ مِلَّةِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا»؛ و خدایا! تا زنده‌ام در فضای
دین تو تنفس کنم و روحم در معرض نسیم جانفزای دین تو قرار داشته
باشد و چون از این دنیا رحلت کردم، با قلبی که سراسر متدین به دین تو
است از این دنیا بروم، تا سرنوشت من مطابق سرشت من باشد. زیرا:

هوای کوی تو از سر نمی‌رود آری غریب را دل سرگشته با
وطن باشد

وطن حقیقی ما در زیر سایه‌ی بندگی تو به‌سربردن است، بندگی و
علاقه‌ی به خودت را قبل از خلقت من در من قرار دادی، قصّه‌ی این
دنیا، قصّه‌ی پایداری بر آن عهد است.

همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی

راه کسب حکمت

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَعْنِي بِالْاِقْتِصَادِ، وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّدَادِ، وَ مِنْ أَدْلَةِ الرَّشَادِ، وَ مِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ، وَ ارْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ، وَ سَلَامَةَ الْمِرْصَادِ».

خدایا! درود تو بر محمد و آل او که مجاری فیض تواند و در امر رساندن دین تو به مردم بسیار زحمت کشیدند و خون دل خوردند، و نیز مرا از میانه روی در امور بهره مند بگردان، و اهل صواب در قول و عمل قرارم ده، و از راهنمایان به راه راست و از بندهای صالح قرارم ده، و رستگاری در معاد و ابدیت و رهایی از کمینگاه دوزخ را رزق من بگردان. از آن جایی که انسان جاهل، یا گرفتار افراط است و یا گرفتار تفریط، هر کس به اندازه ای که خود را در تعادل و میانه روی وارد نمود، خود را از جهل به عقل و حکمت سیر داده است، این است که حضرت ﷺ از خدا تقاضا می کنند که از اقتصاد و میانه روی برخوردار باشم و لذا اگر انسان خواست گرفتار افراط و تفریط نباشد، باید قوه ی غضبیه و شهویه خود را تحت کنترل عقل و شرع قرار دهد، در آن صورت قوه ی شهویه به عفت تبدیل می شود و قوه ی غضبیه بدون آن که سرکوب شود، به شجاعت مبدل می گردد، در آن حالت انسان مفتخر به ملکه حکمت می گردد و شرایط ریزش الطاف الهی را بر قلب خود فراهم می کند. هر چقدر انسان بیشتر خود را در تعادل و میانه روی قرار دهد، بیشتر خود را به ملکه حکمت نزدیک می کند، پس جا دارد با تمام وجود تقاضا کنیم: «وَتَعْنِي بِالْاِقْتِصَادِ»؛ خدایا ما را به میانه روی مفتخر بگردان.

سپس حضرت تقاضا می کنند: «وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّادَاتِ، وَمِنْ أَدْلَةِ الرَّشَادِ، وَمِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ»؛ خدایا! مرا از کسانی قرار ده که اهل سداد و صواب هستند. قرآن به مؤمنین می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»^{۷۵} تقوا پیشه کنید و در گفتار، سخنان سدید و صواب بگویید، گفتاری که انسان ها در راستای آن، جهتی به سوی کمال و حقیقت داشته باشند و نه به سوی پوچی و خیال. حال حضرت در این فراز از خدا چنین شخصیتی را طلب می کنند تا زندگی در جهت کمال و حقیقت باشد و نیز «مِنْ أَدْلَةِ الرَّشَادِ»؛ و از کسانی باشم که راهنما به سوی واقعیات هستند، نه راهنما به سوی پوچی ها، چون انسان رشید، انسانی است که راه را از بی راهه تشخیص می دهد و حضرت ﷺ طالب اند که در راهنمایی های خود مردم را به سوی مقصد حقیقی شان راهنمایی کنند.

«وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّادَاتِ، وَمِنْ أَدْلَةِ الرَّشَادِ، وَمِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ»؛ و خدایا! مرا از بنده های صالح خودت قرار بده، آن هایی که صلاحیت بندگی تو را پیدا کرده اند، چرا که انسان در ابتدای امر صلاحیت بندگی خدا را ندارد، زحمت ها باید کشید تا خدا! خدا! گفتن برای قلب شیرین گردد و انسان افتخار خود را بندگی خدا بداند. قرآن می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ»^{۷۶} آن هایی که ایمان به خدا و به حقایق غیبی آوردند و عملی مناسب با شریعت انجام دادند، حتماً

۷۵ - سوره احزاب، آیه ۷۰.

۷۶ - سوره عنکبوت، آیه ۹.

آن‌ها را در زمرهٔ صالحین وارد خواهیم کرد. پس معلوم است باید مراحل را طی کرد تا وارد مقام بندهای صالح گشت. آری؛ اگر کسی وارد مقام بندهای صالح گشت و صلاحیت بندگی خدا نصیبش شد و خدا، خدا گفتن برای قلبش شیرین شد، وارد مرحله‌ای می‌شود که بسیاری از مردم از آن محروم‌اند. در روایت قدسی داریم که پیامبر خدا ﷺ از قول خداوند می‌فرماید: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ، مَا لَأَعَيْنُ رَأْتُ وَلَا أُذُنُ سَمِعْتُ وَلَا لَأَخْطُرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»^{۷۷} برای بندگان صالحم چیزی را فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است.

«وَأَرْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ، وَ سَلَامَةَ الْمِرْصَادِ»؛ خدایا! رستگاری در قیامت و نجات از کمینگاه جهنم را روزی من قرار ده، چون مقطع اصلی زندگی ما در ابدیت ماست، اگر ابدیت ما اصلاح نشود، تمام زندگی را باختیم، باید کمالاتی به دست آوریم که در آن عالم به کارمان آید، حالا هر چه در این دنیا برای دنیا زرننگ و دانا باشیم، این زرنگی‌ها و دانایی‌ها اگر ما را در ابدیتمان یاری نکند، هیچ دردی از ما دوا نکرده است. به ما خواهند گفت:

ای که خلقان را تو خر می‌خوانده‌ای این زمان چون خر بر این یخ مانده‌ای
گر تو علامه‌ی زمانی در جهان نکند فَنای این جهان بین این زمان

برای موفقیت در آن جهان و نجات یافتن از کمینگاه جهنم، باید خداوند به ما توفیق دهد تا به کارهایی پردازیم که آنجا به کار آید. به گفته مولوی:

روز مرگ این حسّ تو باطل شود نور جان داری که یار دل شود؟

در لَحْد کاین چشم را خاک آکند هست آنچه گور را روشن کند؟

آن زمان کاین دست و پایت بردرد پر و بالت هست تا جان بر پرد؟

در آن حال کسانی که مبتلا به حبّ شهوات و زینت دنیا هستند، بیچاره می شوند، چون پس از مفارقت از این دنیا محبوب خود را که دنیا و شهوات دنیایی بود، نمی یابند، و دل را هم به چیزی که آنجا به کار می آید آشنا نکرده اند.

این جهان پوشیده گشتی و غنی چون از این جا می روی چون حضرت العقیلا از خداوند موفقیت در آن دنیا را طلب می کنند تا خداوند در این دنیا به کارهایی متمایلشان کند که آنجا به کار آید و آماده زندگی آن جهانی شوند. از پیامبر خدا ﷺ سؤال کردند: زیرک ترین اهل ایمان چه کسانی هستند؟ فرمودند: «أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ إِسْتِعْدَادًا لَهُ»^{۷۸} یعنی، آنان که بیشتر از همه به یاد مرگ اند و بیشترین آمادگی را برای آن دارا هستند.

تقاضای خلوص نفس

«اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا، وَابْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصَلِّحُهَا، فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعَصِمُهَا»

خدایا! آنچه موجب خلوص نفس من می‌شود برای خودت بگیر، و از نفسم آنچه موجب اصلاح آن می‌شود را برایم نگه دار، چراکه نفس من به خودی خود در هلاکت است، مگر آن که تو آن را نگه داری.

نفس هر انسانی در ابتدای امر هم از ملکات فاضله، و هم از رذائل فاسده، خالی است و سعادتش در گرو تربیت آن است، انسانی که متوجه باشد خلوص نیت چگونه آن را به مقامات و کمالات غیرقابل توصیف سیر می‌دهد، یک لحظه در مراقبه آن سستی به خود راه نمی‌دهد و سعی دارد با هر چه بیشتر خالص کردن نیت خود حجاب‌های بین خود و عالم آخرت را برطرف نماید.

حضرت سجاد علیه السلام در این قسمت از دعا چنین تقاضا می‌کنند: «اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا»؛ خدایا! همه تقاضای من خالص‌شدن نفسم می‌باشد، که برای تو خالص شود و بین آن و تو هیچ حجاب و مانعی نباشد، حال هر آنچه نفس مرا به چنین مرحله‌ای می‌رساند در اختیار خودت بگیر تا فقط و فقط برای تو باشد. و مسلّم این آرمان محقق نمی‌شود مگر با انجام دقیق فرائض و دوری از محرمات به طور کامل، پس خدایا! در این امور توفیق کامل را نصیب من بگردان. تا تمام توجهم به تو افتد و آن، آن چیزی است که از من برای خودت اخذ می‌کنی و نفسم از نظر به خودش پاک می‌شود.

روی بنما و وجود خودم از یاد بیر خرمن سوختگان را تو بگو باد بیر
 در ادامه تقاضا می‌کنی: «وَأَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصْلِحُهَا»؛ حال که
 برای اصلاح نفسم باید چیزی را در اختیار گیری و چیزی را برایش
 واگذاری، پس آنچه موجب اصلاح من می‌شود را در آن باقی بگذار، مثل
 ذخیره گرانقدر فطرت که اگر از آن غافل شوم، نور تو را در جانم
 خاموش کرده‌ام، آن را برایم باقی بگذار و کمکم بفرما تا توجه به آن را از
 دست ندهم، و نیز آن عقلی که به من دادی تا تو را بشناسم و تو را عبادت
 کنم، و آن نیات پاکی که موجب اخلاص من می‌شود، در نزد خودت
 برایم حفظ کن و خلاصه هر آنچه موجب اصلاح نفسم می‌شود همه را
 سراسر برای من باقی و پایدار بدار.

«فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعَصِمُهَا»؛ چرا که اگر آن گرفتن در نزد خودت را
 و آن باقی گذاشتن را انجام ندهی، و به عبارت دیگر اگر نفس مرا به
 خودش واگذاری، هلاک خواهد شد. نفس دشمنی است که با انسان
 اظهار یگانگی و رفاقت می‌کند و همین است علّت خطرناک بودنش،
 چرا که دشمن هم‌خانه است. بنا به فرمایش علی علیه السلام: «هُوَ أَكْ أَعْدَى عَلَيْكَ
 مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ فَاعْلُبْهُ وَ لَا أَهْلِكَ»^{۷۹} خواست خود تو، دشمن‌ترین دشمن تو
 است، پس به جای میدان دادن به آن، بر آن حکومت کن و کنترلش نما،
 وگرنه تو را هلاک می‌کند. به گفته مولوی:

حیله کرد انسان و حیله‌اش دام بود آنچه جان پنداشت، خون آشام بود

در بېست و دشمن اندر خانه بود حيله فرعون از اين افسانه بود

آری؛ گاهی انسان فکر می کند به نفع خود نقشه می کشد، ولی چون گرفتار نفس اماره است، همان چیزی را که جان می پنداشت، خون آشام بود و خون او را خواهد ریخت. مثل کسی است که از ترس آن که دشمن وارد خانه نشود در را بسته است، در حالی که دشمن داخل خانه است، نقشه های فرعون در مقابل موسی عليه السلام از همین نوع نقشه کشی ها بود. برای نجات از این خطر، یک راه بیشتر نیست و آن این که دست به دامن پروردگار شویم و این فراز از دعا را با تمام وجود جزء اصلی ترین تقاضای خود قرار دهیم و بگوییم: خدایا! نفس ما را از ناخالصی ها پاک گردان و گرنه هلاک می شویم.

صلاح کار کجا و من خراب کجا بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

حق؛ مأمَن جان انسانها

«اللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزَنْتُ، وَأَنْتَ مُتَنَجِّعِي إِنْ حُرِمْتُ، وَبِكَ اسْتِغَاثَتِي إِنْ كَرِهْتُ، وَعِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفُ، وَلِمَا فَسَدَ صَلاحٌ، وَفِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ، فَاْمُنْ عَلَيَّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ، وَقَبْلَ الطَّلَبِ بِالْجِدَّةِ، وَقَبْلَ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ، وَ اكْفِنِي مُؤَنَّةَ مَعْرَةِ الْعِبَادِ، وَ هَبْ لِي أَمْنًا يَوْمَ الْمَعَادِ، وَ امْنِحْنِي حُسْنَ الْإِرْشَادِ».

ای خدا! تو پشت و پناه من هستی، آنگاه که غم مرا فرا گیرد، و تو محلّ امید منی، آنگاه که اهل دنیا از همه چیز محروم کنند، و به سوی تو استغاثه می کنم، آنگاه که اندوه ها از همه طرف به سویم آیند، و عوض و

جایگزینی آنچه از دست برود نزد تو است، همچنان که اصلاح هر آنچه فاسد شود و تغییر هر آنچه پسندیده نیست، به دست تو است، پس بر من مَنّت گذار و قبل از آن که بلا مرا فرا گیرد، عافیت را جایگزین آن گردان، و قبل از آن که نیازمند شوم، عدم نیاز را جایگزینش فرما و قبل از آن که گمراه شوم، ارشاد را جایگزینش کن و مرا از برخوردهای ناشایستِ بندگانت بی نیاز گردان و امنیت روز قیامت را بر من مرحمت فرما، و زیبایی هدایت را از من دریغ مدار.

در این قسمت از دعای مکارم الأخلاق، حضرت سجاد علیه السلام پس از آن که به خدا عرضه می‌دارند که تو در همه شرایط نقطه امید جان من هستی و اظهار می‌دارند تبدیل هر بدی به خوبی نزد تو است، بر همین اساس از خدا تقاضا می‌کنند که بدی‌ها را به خوبی تبدیل فرماید.

ابتدا در این بخش می‌گویی: «اللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزَنْتُ، وَأَنْتَ مُنْتَجَعِي إِنْ حُرِمْتُ، وَبِكَ اسْتِغَاثَتِي إِنْ كَرِهْتُ»؛ ای خدا! با توجّه به همه خوبی‌ها که در تو هست و با توجّه به این که من به گوهر وجود تو ایمان دارم، چون غمی مرا فرا گیرد، سرمایه‌های من از آن غم، تو هستی، و چون دشمنانم حيله کنند تا مرا از آنچه باید داشته باشم محروم نمایند، تویی که محلّ امید و نعمت من هستی، و چون انواع اندوه‌ها و با شدّت بسیار سراسر روح و قلب مرا فرا گیرد، به تو پناه می‌برم، پس تو را دارم و تا تو را دارم به همه تکیه‌گاه‌ها و گنج‌ها دست یافته‌ام، دیگر هیچ مشکلی توان خاکستر کرده شعله حیات مرا ندارد، چون در هنگامه‌ی خطر به جای

وای وای گفتن، و خود را نابود کردن؛ خدا خدا می گویم و خود را نجات می دهم، چرا که:

هر که صید وای خود شد، وای او گم شود از وای، سر تا پای او
 «وَعِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفُ، وَلِمَا فَسَدَ صَلاَحُ، وَفِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرُ»؛ در
 کشاکش زندگی و در مسیر بندگی تو، هر آنچه از دست بدهم، عوض و
 جایگزین آن نزد تو هست، و هر آنچه تباه شود، قدرت اصلاحش نزد تو
 هست و هر آنچه را نپسندی، تغییرش نزد تو هست.

وقتی انسان متوجه حضرت رب العالمین در زندگی اش شد و تقاضا
 کرد که خداوند ولایت و سرپرستی او را به دست گیرد، برای تغییر اساسی
 جهت جان چنین بنده ای خداوند تغییراتی در زندگی او به وجود می آورد،
 لذا چیزهایی که او مایل بود بماند، می رود، چیزهایی که به آن ها امید
 داشت، از دست می دهد و خلاصه دگرگونی هایی در زندگی اش رخ
 می نماید؛ در این فراز اظهار می داری:

ما که دادیم دل و دیده به طوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر
 حالا که پذیرفتیم دیگر ما در صحنه نباشیم و خدا باشد، پس خدایا!
 سیل غم دوری از مأنوسات را بفرست و بنیاد خانه مئیت و انانیت ما را به
 کلی ویران نما، چون می دانم: «وَعِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفُ»؛ به جای آنچه
 می رود، جایگزین و عوضش نزد تو است، تو با نور خودت آن را جبران
 می کنی، چنانچه به پیامبرش حضرت موسی علیه السلام فرمود: «يَا مُوسَى! مَا
 خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ فَإِنِّي إِنَّمَا إِنْتَلَيْتُهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ
 أَعَافِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَرْوَى عَنْهُ مَا هُوَ شَرٌّ لَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا

يَصْلِحْ عَبْدِي عَلَيْهِ»^{۸۰} ای موسی! هیچ موجودی را دوست داشتنی تر از بنده مؤمن خلق نکردم، گرفتارش کنم به آن چیزی که برای او بهتر است و عافیتش دهم در آن چیزی که برای او بهتر است و بزدایم از او آنچه برایش شرّ است با جایگزینی آنچه برای او خیر است من به آنچه صلاح بنده‌ی من است عالم‌ترم.

حضرت سجاد علیه السلام پس از آن که اظهار فرمود: آنچه تو برای من می‌کنی سراسر خوبی است، عرضه می‌دارد: «فَأَمْنٌ عَلَى قَبْلِ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ، وَقَبْلَ الطَّلَبِ بِالْجِدَّةِ، وَقَبْلَ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ»؛ خدایا! بر من منت بگذار و در زندگی‌ام، عافیت و گذر از موانع را به جای گرفتارشیدن در موانع قرار بده.

منگر اندر ما، مکن بر ما نظر اندر اکرام و صفای خود نگر و در راستای همان منت‌گذاری و دادن با ارزش‌ترین چیزها به من، قبل از آن که گرفتار نیازمندی و فقر شوم، به برخورداری مفتخرم نما تا بتوانم همواره با تو باشم.

در خدا گم شو، وصال این است و بس گمشدن گم کن، کمال این است و بس

اگر گرفتار فقر شوم، به چنین کمالی دست نمی‌یابم. و در راستای همان منت‌گذاری بر من، قبل از آن که گمراهی‌ها به سراغم آید، راهنمایی‌ام کن، وگرنه اگر فرصت‌ها از دست برود و من هنوز مایل به

راه یابی به سوی تو نباشم و تو را نیافته باشم، به خسران بزرگی گرفتار شده‌ام.

گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود پیش پایی به چراغ تو ببینم چه شود؟

یا رب اندر کف سایه‌ی آن سرو بلند گر من سوخته یک دم بشنیم چه شود؟

آخر ای خاتم جمشیدِ همایون آثار گرفتد عکس تو بر نقش نگینم چه شود؟

آری؛ کمک بفرما که در زیر سایه هدایت تو قرار گیرم و عکس انوار هدایت تو بر نقش نگین قلب من فرود آید.

«وَ أَكْفِنِي مَوْنَةَ مَعْرَةٍ^{۸۱} الْعِيَادِ»؛ تو خودت برای داشتن توان مقابله با مکر مردم کفایت کن، چون در آن صورت «نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد» مردم بنا دارند مرا گرفتار حیل‌های خودشان کنند و اگر تو را نداشته باشم، من نیز گرفتار آن‌ها می‌شوم و سیل مکرها و حیل‌هاست که سراسر زندگی مرا اشغال می‌کند، عمده آن است که من فقیر لطف تو باشم و تو برای من کافی باشی.

غلام همت آن رند عافیت سوزم که در گداصفتی کیمیاگری آموخت

اگر تو مرا کفایت کنی، در اوج گدایی از تو، به حقیقی‌ترین کیمیا دست یافته‌ام و دیگر احوالات من به ردّ و قبول مردم گرفتار نیست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ رِضَا النَّاسِ وَ لَا يُمْلِكُ وَ أَلْسِنَتَهُمْ لَا تُضْبِطُ وَ

۸۱ - مَعْرَةٌ: در موردی به کار می‌رود که فردی نسبت به دیگری مرتکب بدی می‌شود و

عیبی را به او نسبت دهد.

كَيْفَ تَسْلَمُونَ مِمَّا لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَرُسُلُهُ»^{۸۲} خوشنودی مردم دست‌نایافتنی است، و زبان آن‌ها قابل کنترل نیست و چگونه از آنچه انبیاء و رسولان الهی در امان نبودند، می‌خواهی در امان باشی. حال می‌شود مرا با این مردم بگذاری؟! حضرت موسی عليه السلام عرض کرد: «یا رب! أَسْأَلُكَ أَنْ لَا يُذَكِّرُنِي أَحَدٌ إِلَّا بِخَيْرٍ، قَالَ: مَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِنَفْسِي»^{۸۳} خدایا! از تو تقاضا مندم که شرایطی فراهم نمایی که مردم در مورد من جز به خوبی یاد نکنند. خداوند فرمود: من برای خودم هم چنین کاری نکردم، چگونه می‌خواهی برای تو چنین کنم. لذا در این فراز از دعای مکارم تقاضا می‌کنی: خدایا! مرا با این مردم وامگذار، وگرنه گرفتار مدح و ذم آن‌ها می‌شوم.

لقمان در راهنمایی فرزندش به او گفت: «لَا تَعْلُقَ قَلْبَكَ بِرِضَا النَّاسِ وَ مَدْحِهِمْ وَ ذَمِّهِمْ، فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَحْصُلُ وَ لَوْ بَالِغَ الْإِنْسَانُ فِي تَحْصِيلِهِ بِغَايَةٍ قُدْرَتِهِ»^{۸۴} قلب خود را به مدح و ذم مردم متعلق نکن که چیزی به دست نمی‌آوری، حتی اگر در این رابطه نهایت کوشش و تلاش خود را به کار گیری. سپس حضرت لقمان برای این که در عمل این نکته را به فرزندش نشان دهند، درازگوشی را انتخاب کردند و ابتدا فرزندشان را سوار نمودند و خودشان پیاده در میان شهر افسار آن را می‌کشیدند. به فرزندشان

۸۲ - وسائل، ج ۲۷، ص ۳۹۴.

۸۳ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۷.

۸۴ - بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۳۳.

فرمودند: دَقْتُ کن بین مردم چه می گویند. مردم به همدیگر می گفتند: عجب پسر بی غیرتی! خودش روی الاغ نشسته است و پدر پیرش پیاده است. سپس لقمان به پسرشان گفتند: حالا کار را عکس می کنیم، من سوار می شوم و تو افسار الاغ را بکش. چون به سخنان مردم گوش دادند، شنیدند می گویند: چه پیرمرد بی رحمی! سوار الاغ شده و به این جوان رحم نمی کند و پیاده او را این طرف و آن طرف می برد. سپس گفت: حالا دوتایی سوار می شویم. باز به سخنان مردم گوش دادند، شنیدند می گویند: چه آدم های بی انصافی! به این حیوان زبان بسته رحم نمی کنند، دوتایی سوار آن شده اند. گفت: حالا دوتایی پیاده می رویم. چون به سخنان مردم گوش دادند، شنیدند می گویند: چه آدم های بی عقلی! سوار حیوان نمی شوند و خود را خسته می کنند. سپس لقمان روی به فرزنش کرد و فرمود: «تَرَى فِي تَحْصِيلِ رِضَاهُمْ حِيلَةً لِمُحْتَالٍ؟» آیا برای انسان باتدبیر به منظور جلب رضایت مردم، جای دیگری برای اعمال تدبیر و چاره جویی باقی هست؟ ولی دیدی که در هیچ حالتی اظهار رضایت نکردند.

پس در زندگی باید جهت خود را در راستای رضایت خدا قرار دهیم تا خداوند خودش ما را از مردم کفایت کند، و گرنه راهی برای نجات از حيله‌ها و طعنه‌های مردم از طریق تلاش خودمان نمی‌توانیم به دست آوریم.

«وَهَبْ لِي أَمْنًا يَوْمَ الْمَعَادِ»؛ و امنیت روز بازگشت به سوی خودت را به من مرحمت فرما، زیرا اصل زندگی آن جاست و از طرفی آن روز برای

عده‌ای، روز فَرَجِ اکبر و بی‌تابی بزرگ است و اگر به لطف خودت مرا در آن روز زیر سایه‌ی اَمَن خود قرار ندهی تمام زندگی خود را باختهم. هرچه هست در ابدیت است، شرایطی با اوج شکوفایی و داشتن ظرفیتی که همه‌ی رحمت‌های عالی‌ه‌ی الهی یک‌جا می‌تواند به بنده برسد، خدایا در چنین شرایطی امنیت استفاده از آن نعمت‌های ابدی را به من مرحمت فرما تا برای همیشه حیات خود را در جوار رحمت تو بگذرانم و در آن عالم بقاء باقی به صفای تو باشم.

«وَأَمْنِي حُسْنَ الْإِرشَادِ»؛ نعمت حُسن ارشاد و هدایت مردم به نحو صحیح را به من عطا کن تا بتوانم انسان‌های گرفتار شده در بیراهه‌ها را به زیباترین شکل به راه آورم و وسعتی به وسعت همه‌ی انسان‌های هدایت‌یافته برای خودم کسب کنم، می‌دانم هر عنایتی که در اثر اسلام به هر کسی بفرمایی، ابتدا به پیامبر اسلام ﷺ می‌رسد و سپس به ائمه‌العیاده و سپس به علما و اساتید آن کسی که هدایت می‌کند، و سپس به خود آن کس، حال چنین نقشی را به من عنایت فرما تا از عنایات وسیع تو برخوردار شوم و به اوج هدایت‌یافتگی برسم.

تقاضای هدایت بر سر دو راهی‌ها

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَادْرَأْ عَنِّي بِطُفِكَ، وَاغْذِنِي بِنِعْمَتِكَ، وَاصْلِحْني بِكَرَمِكَ، وَدَاوِنِي بِصُنْعِكَ، وَأَظِلَّنِي فِي ذَرَاكَ، وَجَلِّلْنِي رِضَاكَ، وَوَقِّنِي إِذَا اشْتَكَتُ عَلَى الْأُمُورِ لِأَهْدَاهَا، وَإِذَا تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لِأَرْكَاهَا، وَإِذَا تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ لِأَرْضَاهَا».

ای خدا! بر بهترین آیات خود - یعنی محمد و آل او - صلوات و درود خود را بفرست تا هم نمونه‌ای از اعلان وفاداری ما به آن آیات عظمی باشد و هم سراسر مردم عالم از انوار معنوی آن‌ها بهره‌مند گردند، و به لطف خود هر بلایی را از من دفع بفرما، و به نعمت خود مرا تغذیه کن، و به کرم خود اصلاحم نما، و به کمک پرورش خاص خودت درمانم کن، و در زیر سایه‌ی پوشش خودت جایم ده، و خلعت رضای خودت را بر من بپوشان، و وقتی امور و موقعیت‌ها مرا به اشتباه می‌کشاند مرا به سوی درست‌ترین آن‌ها راهنمایی فرما، و وقتی کارها بر من مشتبه می‌شوند در عمل به انجام پاکیزه‌ترین آن‌ها موفقم گردان، و وقتی مذاهب مختلف درهم می‌آمیزد مرا در انتخاب پسندیده‌ترینش موفق بدار.

در این فراز حضرت سجاد علیه السلام پس از درود بر پیامبر و آل او علیهم السلام حضور هر چه بیشتر حضرت حق را در زندگی طلب می‌کنند. و از خداوند عالی‌ترین موضع‌گیری‌ها را در کلیه امور می‌طلبند. لذا عرضه می‌دارند: «وَأَدْرَأُ^{۸۵} عَنِّي بِلُطْفِكَ»؛ خدایا! حالا که باید موانع ارتباط با مقصد و مقصود خود را دفع کنم، تو با «لطف» خودت در این امر به کمک من بیا. چون خیلی فرق است که با لطف الهی یک مشکل دفع شود و یا این که با برنامه‌های ناقص خودمان بخواهیم آن مشکل را مرتفع نماییم، زیرا ظرائف و لطائفی که در اسم لطیف حضرت رب العالمین هست بیشتر با مدارای بنده‌اش او را به مقصد می‌رساند نه با تنبیه او را از

کاری منصرف کند. «وَ أَغْذِئْنِي بِنِعْمَتِكَ»، و خدایا! حالا که باید تغذیه شوم، منشأ آن تغذیه، نعمت تو باشد، که در راستای آن نعمت، خودِ رزق هم وسیله‌ی بندگی من خواهد شد، زیرا ممکن است انسان رزق مقسوم خود را از طریق حرام به دست آورد که در آن حالت بدون آن که رزق بیشتری نصیب خود کرده باشد، آلوده به معصیت نیز شده است. چنانچه حضرت صادق (علیه السلام) از قول پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دارند که: «...قَدْ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ بَيْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ هَتَكَ حِجَابَ السُّتْرِ وَ عَجَلَ فَأَخَذَهُ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ، قُصَّ بِهِ رِزْقُهُ الْحَلَالِ وَ حُوسِبَ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{۸۶} رزق‌های مردم بین مردم از قبل مشخص شده، حال هر کس در طلب آن‌ها، راه حرام را پیشه کند و عجله نماید، همان رزقی را به دست می‌آورد که برایش مشخص شده، منتها از طریق غیر حلال، در آن صورت در غیبی که از رزق حلال خود کم کرده، در روز قیامت گرفتار عذاب آن عمل حرام می‌شود. حضرت سجاد (علیه السلام) با آگاهی بر این قاعده تقاضا می‌کنند: خدایا! با نعمت خود تغذیه‌ام نما. و تغذیه نمودن در موارد دیگر - مثل علم و آبرو و ... - نیز بر همین اساس است که اگر از طریق نعمت الهی باشد برای انسان برکت دارد، و گرنه وبال انسان می‌شود.^{۸۷}

۸۶ - مستدرک الوسائل، ج ۱۳ ص ۲۸.

۸۷ - به کتاب «جایگاه رزق انسان در هستی» رجوع فرمایید.

سپس تقاضا می‌کنی: «وَأَصْلِحْ لِي بِكَرَمِكَ» و خدایا! با اسم کرمت مرا اصلاح کن؛ یعنی بر اساس استحقاق ما بر ما منگر، بر اساس کرم خودت بر ما نظر کن و در اصلاح ما عنایت فرما.

منگر اندر ما، مکن بر ما نظر اندر اکرام و صفای خود نگر چون وقتی سالک به کرم خدا نظر کرد، خدا هم با اسم کریم خود با او برخورد می‌کند و در این حالت است که اصلاح انسان بدون هیچ پیش شرطی از طرف خدا شروع می‌شود، کارها به راحتی جلو می‌رود و سالک آماده پذیرش الطاف الهی می‌گردد، و دیگر نگران این مسئله نیست که من کجا و رسیدن به مقامات عالیّه معنوی کجا! این جاست که به ما گفته‌اند:

تو مگو ما را بدان شه راه نیست با کریمان کارها دشوار نیست
سپس می‌گویی: «وَدَاوِنِي بِصُنْعِكَ»؛ خدایا! مرا با عمل خودت و به دست خودت مداوا کن، بیماری‌های قلبی و اخلاقی چیزی نیست که من بتوانم با افتان و خیزان‌های خودم از دست آن‌ها راحت شوم، دوی تو را می‌طلبم و علاج تو را می‌خواهم.

از که جویم آنس جان، چون مونس جان یاد توست با که گویم درد خود، چون غایت جانان تویی

سپس عرضه می‌داری: «وَأُظِلَّنِي فِي ذَرَاكِ»^{۸۸} مرا در سایه حمایت خودت قرار ده و در تحت پوششی که وابسته به ذات مقدّس خودت

می‌باشد جایم ده، چون وقتی در زیر سایه رضای تو باشم، در مرکز هستی قرار دارم و گویا همهٔ عالم در اختیار من است و هیچ چیز در مقابل رسیدن به حوائج من مانع نیست، عمده آن است که تمام طلب من قرار گرفتن در زیر سایه لطف و قدرت تو باشد، تا تو بر من فرمان برانی و نفس من در مقابل تو، خاکِ خاک باشد، به طوری که جایی برای بروز نفس اماره باقی نماند، در این حالت است که امکان رویش کمالات معنوی در خاک وجود من ممکن می‌گردد و لذا در واقع از طریق این تقاضا ابتدا با نفس خودم سخن می‌گویم که:

از بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو، تا گل به رویی رنگ‌رنگ
سال‌ها تو سنگ بودی دل‌خراش آزمون را، یک زمانی خاک باش
و حالا از خداوند می‌خواهی مرا که در مقابل عظمت تو خاک شده‌ام،
در زیر پوشش خود قرار دهی و بر آن، لاله‌های معنویت و قرب را
برویانی.

«وَجَلَلَنِي رِضَاكَ»؛ و خلعت رضای خودت را بر من بپوشان، چون وقتی تو از من راضی شدی و با رضای خود بر من نظر کردی، آیا من می‌توانم به چیز بالاتری فکر کنم، فقط می‌توانم فریاد بزنم: «مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا» در این حال من راضی‌ام به این که تو ربّ من هستی و من به تمام مقصود خود رسیده‌ام و امیدوارم که تو با نظر رضایت به من بنگری، در این حالت است که می‌توان گفت:

دلبران را دل اسیر بی‌دلان جمله معشوقان، شکار عاشقان
هر که عاشق دیدی اش معشوق دان کو به نسبت هست هم این و هم آن

تشنگان گر آب جویند از جهان آب جوید هم به عالم تشنه گان
چون که عاشق اوست، تو خاموش باش او چو گوشت می کشد، تو گوش باش

خدایا! من چنین عالمی را می خواهم که تو با نظر رضا و محبت، بر من
نظر کنی، و من با تمام وجود در مقابل تو خاموش باشم، تو گوش مرا
بخوای که فقط بشنوم و هیچ دم نزنم و من هم تماماً گوش باشم، زیرا:
جانور فربه شود، لیک از علف آدمی فربه ز عزّ است و شرف
آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از راه نوش
آری؛ گوش آدمی، دهان جان اوست، خوشا وقتی که جان انسان در
مقابل پروردگارش گوش شود!

حال پس از آن که با لطف و نعمت و کرم و صنع و پوشش و رضای
پروردگار، تقاضای اصلاح خود نمودی، در فراز دیگر تقاضا می کنی که:
خدایا! در مقابل وقایع بهترین برخوردها را از تو طلب می کنم، می گویی:
«وَوَقَّعْنِي إِذَا اشْتَكَلْتُ عَلَى الْأُمُورِ لَأَهْدَاهَا»؛ خدایا! آنگاه که امور بر من
مشکل می شود و خطر موضع گیری های نامناسب مرا تهدید می کند، از
تومی خواهم مرا در درست ترین موضع گیری موفق بگردانی، زیرا:

بی عنایات حقّ و الطاف حق گر ملک باشد سیه باشد ورق
پس محال است که من به تنهایی بتوانم عالی ترین برخورد را در مقابل
مشکلات داشته باشم، من به خودی خود کوتاه بین و عجولم. «وَإِذَا
تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لِأَزْكَاهَا»، و نیز آنگاه که در مقابل کارهایی قرار می گیرم
که سخت مشابه هم هستند، مرا موفق گردان تا پاکیزه ترین آن ها را انجام

دهم که سرمایه واقعی زندگی زمینی من در ابدیتم باشد و روزمرگی‌ها مشغولم نکند تا به صرف انجام کارها دلخوش باشم، گفت:

کار آن دارد که حق را شد مرید از برای او ز هر کاری بُرید

دیگران چون کودکان این روز چند تا به شب در خاک بازی می‌کنند

گویدم از کار خستندم خلق غرق بیکاری است جانش تا به خلق

و سالک در این فراز از خدا می‌خواهد بهترین کارها که کار برای خدا است، کار او باشد و او گرفتار کارهای کاذب نشود.

«وَ إِذَا تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ لِلْأَرْضَاهَا» و موقم گردان تا آن‌گاه که با انواع برداشت‌ها از دین، هر کس مدعی پیمودن راه رسیدن به خدا است موقم گردان تا راهی را انتخاب کنم که بیشتر مرضی تو است و پسندیده‌ترین راه به سوی تو باشد، به تعبیر دیگر:

برافکن پرده تا معلوم گردد که یاران، دیگری را می‌پرستند

خطر بزرگ آن است که انسان‌ها حساسیت یافتن راه را برای رسیدن به خدا در خود زنده نگه ندارند و به اندک اعمال عبادی راضی شوند، چون نمی‌دانند اگر راه را صحیح انتخاب کنند چه برکات غیرقابل تصویری نصیبشان می‌شود. گفت:

ز آن که ایشان در فراق فانی‌اند غافل از لعل بقای کانی‌اند

علت عدم حساسیت نسبت به راه صحیح بندگی، آن است که می‌خواهند دنیای بیشتر داشته باشند و از عالم معنا غافل‌اند، خدا خدا می‌گویند، ولی نه برای این که به خدا برسند.

آن گدا گوید خدا از بهر نان متقی گوید خدا از عین جان

و لذا است که از خدا تقاضا می کنی که در آشفته بازار مدعیان راه رستگاری، مرا در شناخت و انجام راهی موفق گردان که پسندیده ترین آن‌ها باشد. که آن با تجلی اسماء جامع «الله» از چشمه ی نور محمدی ﷺ عملی است.

بهترین بستر برای انس با خدا

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوَجَّجْنِي^{۸۹} بِالْكَفَايَةِ، وَسُمِّنِي حُسْنَ الْوَلَايَةِ، وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهَدَايَةِ، وَلَا تَفْتِنَنِي بِالسَّعَةِ، وَامْنِحْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ، وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا، وَلَا تُرُدِّ دُعَائِي عَلَى رَدًّا، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَلَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا».

ای خدا! درود و سلام خود را بر لطیف ترین و پاک ترین قلب‌ها - که همان قلب پیامبر و آل او ﷺ است - برسان، تا آن‌ها با عنایتی که به بندگان خدا دارند من را نیز از آن برخوردار کنند، تاج کفایت و استغنا از غیر را بر سرم بگذار، و به راهی راهبری ام فرما که آن بهترین برنامه ریزی باشد، و بر من راست ترین هدایت‌ها را ببخش و با گشایش در اموراتم به آزمایش‌های سخت و فتنه انگیزم مینداز و با آسان کردن زندگی ام بر من منت بگذار و زندگی ام را گرفتار چه کنم، چه کنم، نکن. دعایم را به خودم برگردان و از استجاب آن محروم منما، من تو را به یگانگی می شناسم و برای تو رقیبی قرار نمی دهم و در کنار تو شریکی را نمی خواهم.

در این بخش حضرت سجّاد (علیه السلام) از حضرت «الله» تقاضای شرایطی را می‌کنند که بهترین بستر برای انس با خدا است. ابتدا عرضه می‌دارند: «وَتَوْجِنِي بِالْكَفَايَةِ»؛ خدایا! کفایت و استغنا از غیر، تاج عزّت و شرف بنده است، پس مرا مفتخر به آن بگردان تا در حال کفایت و بی‌نیازی باشم، بدون توسعه‌ی بیش از حدّ، و هم بتوانم مهمّات مردم را کفاف کنم. در این فراز نمی‌گویند خدایا ثروت مرا زیاد کن، عرضه می‌دارید خدایا! مرا مفتخر به کفاف بکن.

در خبر داریم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مسیر خود در بیابانی جهت رفع تشنگی کسی را نزد شترچرانی فرستادند تا جهت رفع عطش کمی شیر بگیرد، جواب داده بود شیری که داریم غذای عشیره است، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) درباره او دعا فرمودند که: خدایا! مال و فرزندش را زیاد کن! سپس به گوسفندچرانی برخورد کردند که به تقاضای فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) جواب مثبت داد. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) گفتند: بارالها! به او کفاف زندگی را عطا فرما. اصحاب تعجب کردند، به آن اوّلی که جواب تقاضای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نداد، تقاضای زیادی مال و فرزند کردند، ولی در مورد دومی از خدا برای او کفاف خواستند، یعنی در حدّی داشته باشد که نیازمند نباشد، حضرت در جواب تعجب اصحاب فرمودند: مال کم که نیازهای زندگی را کفایت کند، بهتر است از مال بسیاری که موجب غفلت آدمی از خداوند شود، سپس عرضه داشتند: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ أَحَبَّهُمُ الْغِفَاءَ وَ

الْكَفَافُ»؛ خدایا! روزیِ مُحَمَّد و آلِ مُحَمَّد و هر کس که آن‌ها را دوست می‌دارد، در حدِّ عَفاف و کنترلِ حرص، و کَفاف و رفعِ نیاز قرار ده.^{۹۰}

در ادامه می‌گویی: «و سُمْنَى حُسْنِ الْوَلَايَةِ»؛^{۹۱} و بهترین ولایت و برنامه‌ریزی را در کاری که به عهده می‌گیرم برایم مقرر بکن، چون انسان‌ها نسبت به برنامه‌ریزی‌های خود مغرور می‌شوند و همین که می‌بینند برای خود برنامه‌ای دارند، مجذوب آن می‌گردند و در تشخیص نقص‌های آن ناتوان می‌گردند، لذا لازم است انسان از خداوند تقاضا کند تا بهترین ولایت و سرپرستی را در کاری که به عهده می‌گیرد به او عطا کند، چون به گفته مولوی:

صد هزاران دام و دانه است ای خدا ما چو مرغان
حریص بینوا

دَم به دَم ما بسته دام نوایم هر یکی، گر باز و سیمرغی شویم
می‌رهانی هر دمی ما را و باز سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز

و این است که اگر خداوند ما را به بهترین برنامه‌ریزی راهنمایی فرماید، خطر فرو افتادن در این دام‌ها رفع می‌گردد و اگر هم مشکلات و دام‌هایی در پیش باشد، با تَوَجُّه سَالِك به نور توحید، آثار سوء آن از بین می‌رود که گفت:

گر هزاران دام باشد در قَدَم چو تو با مایی نباشد هیچ غم

۹۰ - بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۶۷.

۹۱ - سَوْم؛ یعنی رفتن در پی چیزی و طلب کردن آن.

وقتی که سالک از خداوند «حُسْنَ الْوَلَايَةِ» یا بهترین سرپرستی و برنامه‌ریزی را طلب کرد، تا بتواند به بهترین نحو به مردم کمک کند، برکات چنین کاری این می‌شود که رسول خدا ﷺ در رابطه با آن فرمودند: «کسی که ولایت و تصدی چیزی از امورات مرا عهده‌دار شود و ضمیرش نسبت به مردم پاک و منزّه باشد، خداوند هیتی از او در قلب مردم قرار می‌دهد که اگر دست خود را در کارهای خوب نسبت به مردم بگشاید، محبوب جامعه می‌شود و اگر به مال مردم دست نگشاید، خداوند مالش را زیاد می‌کند، و اگر حقّ مظلوم را از ظالم بگیرد، در بهشت مصاحب من خواهد بود، و اگر عفو و گذشتش بسیار باشد، عمرش طولانی می‌گردد، و اگر عدلش گسترده و عمومی باشد، بر دشمنش پیروز می‌شود.» این‌ها همه از برکات «حُسْنَ الْوَلَايَةِ» است و لذا است که جا دارد انسان از خدا چنین کمالی را طلب کند.

«وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهُدَايَةِ»؛ خدایا! مرا از موهبت راهنمایی صادقانه برخوردار کن تا بتوانم مردم را به صادقانه‌ترین و واقعی‌ترین حقایق عالم راهنمایی کنم. چه چیزی واقعی‌تر از خدا است؟ پس هدایت صادقانه هدایتی است که بتوانیم انسان‌ها را متوجّه خدا نماییم و از امیدواری به خیال‌های دروغین نجاتشان دهیم. و بعد از خدا، چه چیزی واقعی‌تر از قرآن است که ما را متوجّه حقایق و سنن جاری در هستی می‌کند و ما را از گرفتارشدن در پندارهای باطل می‌رهاند؟ و بعد از آن چه چیزی واقعی‌تر و صادق‌تر از سخنان و سیره پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام است که معنی صحیح زندگی کردن را می‌نمایاند و پوچی زندگی‌های دروغین را

بر ملا می سازند؟ پس در واقع در این فراز، از خدا تقاضا می کنی: خدایا! کمکم کن تا بتوانم خود را و بقیه را به واقعی ترین واقعیات رهنمون باشم، زیرا که:

راه هموار است و زیرش دام‌ها قحطِ معنی در میان نام‌ها
مگر آن که خداوند به نور هدایتِ خود ما را از آن دام‌های پنهان
برهاند.

حرف زیاد است ولی حقیقت کم

«وَلَا تَفْتِنْنِي بِالْسَّعَةِ»؛ خدایا! حال که امتحان کردن بندگان از سنت‌های حتمی توست، مرا با ثروت زیاد امتحان نکن که آن خطرناک‌ترین شرایط امتحان است. ثعلبه بن حاطب از پیامبر خدا ﷺ تقاضا کرد که جهت ثروتمند شدنش، برای او دعا کنند، حضرت فرمودند: ای ثعلبه! «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ»؛ مال خیلی کمی که بتوانی شکرش را اداء کنی بهتر از مال زیاد است که طاقت و تحملش را نداشته باشی. ولی او مرتب اصرار کرد، رسول خدا ﷺ هم دعا کردند و او گوسفندداری را شروع کرد و آن قدر گوسفندانش زیاد شدند که مجبور شد جهت نگهداری و تغذیه آن‌ها از مدینه به یکی از وادی‌های اطراف برود، ولی پس از آمدن آیه زکات، زکات نداد و گفت این جزیه است. آن گاه این آیه در مذمتش آمد: «گفتند چون خداوند از فضلش به ما عطا کند صدقه

می‌دهیم، ولی بخل ورزیدند».^{۹۲} و با وزر و وبال همان مالِ زیاد از دنیا رفت.^{۹۳}

پس انسان همواره باید از ثروت زیاد نگران باشد، چون خطر این که نتواند در آن شرایط از عهده‌ی امتحان به درستی در آید، برایش هست و در همین راستا است که پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ مُسْتَكْمِلٍ الْإِيمَانِ مَنْ لَمْ يَعُدِ الْبَلَاءَ نِعْمَةً وَالرِّخَاءَ مُصِيبَةً»^{۹۴} هنوز به درجه‌ی ایمان کامل نرسیده کسی که بلا را نعمت، و گشایش را مصیبت نداند.

«وَأَمْنِيحِنِي حُسْنَ الدَّعَةِ»^{۹۵}، «وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا»؛ خدایا! در عین این که از تو می‌خواهم با ثروت زیاد امتحانم نکنی، ولی تقاضامندم زندگی راحتی را به من مرحمت فرمایی تا گرفتار چه کنم چه کنم نباشم. زیرا وقتی ذهن انسان دائماً گرفتار پیدا کردن راهی بود تا مایحتاجش را برآورده کند، دیگر برایش حضور قلبی نمی‌ماند که در اثر آن دائماً خدا را حاضر و ناظر بباید و در عباداتش شرایط انس با خدا فراهم شود. آری؛ به واقع باید از خدا خواست که انسان را گرفتار مایحتاج دنیایی اش نکند، زیرا فرمودند: «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ»^{۹۶} فقر مرگ بزرگ است، در حالی که

۹۲ - «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَيْنَ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» * لَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ» (سوره توبه، آیات ۷۵ و ۷۶).

۹۳ - ورام بن ابی فراس، مجموعه‌ی ورام، ج ۲، ص ۲۸۲.

۹۴ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۲۳۹۱.

۹۵ - دعه؛ سهولت زندگی.

۹۶ - حضرت علی علیه السلام، کلام ۱۶۳ نهج البلاغه.

موت بدن، موت اصغر است. و هیچ راهی هم برای نجات از فقر جز این که خدا شرایطی برای رفعش مرحمت فرماید، نیست و خداوند هم همین را از ما می خواهد که از من بخواه تا رزق تو را تأمین کنم و تو بیشترین همت خود را در مسیر بندگی صرف کن، به طوری که می فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»^{۹۷} هیچ جنبنده ای نیست مگر این که خداوند تأمین رزق او را به عهده گرفته است؛ عمده آن است که ما از خداوند رفع فقر خود را بخواهیم، تا او هم اجابت فرماید و سپس پیام او به ما این خواهد بود که:

بر دل خود کم نه اندیشه ی معاش عیش کم ناید تو بر درگاه باش
«وَلَا تَرُدُّ دُعَائِي عَلَى رَدٍّ»؛ خدایا! دعایم را به خودم برمگردان و از استجاب آن محروم نکن، چون وقتی همه راه ها بسته شود، امیدم به راهی است که تو در مقابلم می گشایی و دل گرمی ام به دعاها و نجوایی است که با تو دارم، وای اگر این راه بسته شود! که این برای من بزرگ ترین محرومیت خواهد بود. «هر چه خواهی کن ولیکن این مکن» به قول مولوی:

نیست در عالم زهجران سخت تر هر چه خواهی کن ولیکن این مکن
چون وقتی خداوند دعای انسان را ردّ کند، می گوید تو شایسته ارتباط با من نیستی و این بزرگ ترین بلا است، این است که باید ندا سر دهی:
رحم کن بر وی که روی تو بدید فُرقت تلخ تو چون خواهد کشید؟

صد هزاران مرگِ تلخِ شصت تو نیست مانند فراق روی تو
 بر امید وصلِ تو مُردن خوش است تلخی هجرِ تو فوق آتش است^{۹۸}

در قسمت آخر این فراز می‌گویی: «فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَلَا أَذْعُو مَعَكَ نِدًّا»؛ این که اینچنین به تو نظر دارم و همه این‌ها را از تو می‌خواهم و تقاضا دارم دعایم را به خودم برنگردانی، چون تو آن یگانه‌ی مطلق هستی که هیچ ضدّ و رقیب و هیچ ند و مانندی با تو نیست که بتوان جهت جان را به سوی آن انداخت. اساساً دل انسان مَهْرِ توجّه به یگانه‌ی مطلق دارد و علاوه بر این که می‌داند همه کارها به دست اوست، نفسِ اُنس با یگانه‌ی مطلق، نهایت طلب جان انسانی است و نمی‌تواند با او در نجوا و راز و نیاز نباشد، چون همان‌طور که از نظر وجود تکوینی، بقاء هر موجود عین ربط به حق است، دل هر انسانی در حیات تشریعی خود، وقتی به واقع در نشاط و حیات واقعی قرار دارد که تماماً خود را متصل به حق ببیند و این حالت با توجّه قلب به آن یگانه مطلق حاصل می‌شود و اگر متوجّه یگانگی او شد، تقاضای طلب و ارتباط در او شعله می‌کشد و به خود خواهد گفت:

سوی دریا عزم کن زین آب گیر بحرِ جو و ترکِ این مرداب گیر
 و لذا است که در فراز اخیر می‌گویی: من نه برای تو رقیبی سراغ دارم
 و نه مانندی را در کنار تو می‌خوانم، ای یگانه مطلق! و چنین ارتباطی

زیباترین ارتباط ممکنه است که در هستی واقع می‌شود. زیرا به یک معنی انسان با توجه به هویت تعلقی‌اش در ذات خود، دعا است، پس آن گاه که از دعا دست بردارد از موجودیت خود خارج شده است.

راه‌های مدیریت صحیح اقتصادی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْنَعْنِي مِنَ السَّرَفِ، وَحَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلَفِ، وَوَفِّرْ مَلَكَتِي بِالْبَرَكَهَةِ فِيهِ، وَأَصِْبْ بِي سَبِيلَ الْهِدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيمَا أَنْفَقُ مِنْهُ».

ای خدا! درود و صلوات تو بر محمد آل او که با زحمات فوق‌العاده‌ی خود دین خود را به ما رساند، و مرا از اسراف و زیاده‌روی در کارها بازدار و رزق مرا از تباهی حفظ فرما، و آنچه دارم برکتش را فراوان گردان و راه صحیح نیکوکاری را در آنچه از مال خود خرج می‌کنم نشانم ده.

حضرت سجاد علیه السلام در این بخش از خداوند می‌خواهند تا از ضعف بزرگی که انسان‌ها نسبت به ثروت‌مندشدن برایشان پیش می‌آید، در امانشان دارد، چرا که گاهی اوقات خداوند مسیر داشتن ثروتی را به سوی ما باز می‌کند تا آن را به بهترین نحو به سوی مقصد اصلی‌اش هدایت کنیم، ما را شایسته دیده است که اموال مردم از طریق ما مدیریت و برنامه‌ریزی شود، این جاست که خطر از بین بردن آن مال ظاهر می‌شود و اگر غفلت کنیم خداوند آن مال را از ما می‌گیرد، ولی وبال و روسیاهی آن برای ما می‌ماند.

حضرت ﷺ عرضه می‌دارند: «وَأَمْنَعْنِي مِنَ السَّرَفِ»؛ خدایا! مرا از این‌که در خرج و برنامه‌ریزی آن ثروت و مالی که در اختیار من گذارده‌ای، گرفتار اسراف شوم، باز دار. چون اسراف؛ خارج شدن از حد تعادل است و با کنترل دقیق دستورات شرعی، می‌شود خود را در مرز مصرف صحیح قرار داد و اگر کوچک‌ترین غفلت بر ما غلبه کند با مجموعه‌ای از توجیه‌ها، گرفتار اسراف شده‌ایم، صفتی که خداوند در موردش فرمود: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^{۹۹} خداوند مسرفین و اهل اسراف را دوست نمی‌دارد. دوست‌نداشتنِ خدا، خسارت بزرگی برای انسان است، چون دیگر نظر محبت‌آمیز خود را از ما باز می‌گیرد و لذا نور هدایتش در زندگی ما خاموش می‌شود و ما در ظلمات خود گرفتار می‌گردیم. قرآن صفت شاخصه فرعون را اسراف کاری او می‌داند و همین صفت باعث شد که در مقابل ثبوت بایستد و به آن هلاکت سهمگین دچار شود، می‌فرماید: «وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ»^{۱۰۰} فرعون در زمین برتری پیشه کرد و او از مسرفین بود که به چنین کاری کشیده شد. چون وقتی انسان از مرز مصرف صحیح پا را فراتر گذارد، گمان می‌کند تافته‌ی جدا بافته‌ای است که امکان چنین ریخت و پاشی را پیدا کرده، و لذا در مقابل سخن حق که دستور کنترل میل‌هایش را به او می‌دهد، می‌ایستد، زیرا خود را و اعمال خود را حق می‌پندارد.

۹۹ - سوره اعراف، آیه ۳۱.

۱۰۰ - سوره یونس، آیه ۸۳.

حضرت صادق (علیه السلام) می فرمایند: «ای ابان بن تغلب! ^{۱۰۱} گمان مکن خداوند آن را که مشمول عطایا کرده، تکریم نموده است و آن را که اعطا نفرموده خواسته است او را تحقیر نماید، بلکه مال، امانت است تا انسان آن را به اعتدال مصرف کند و مازاد آن را به فقرا بازگرداند تا پراکندگی آنان را جمع کند و اگر بیش از اعتدال مصرف شود، حرام است.» و در جایی دیگر حضرت می فرمایند: «وَأَمَّا عَلَامَةُ الْمُسْرِفِ فَأَرْبَعَةٌ: الْفَخْرُ بِالْبَاطِلِ وَ يَشْتَرِي مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَلْبِسُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَأْكُلُ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ» ^{۱۰۲} نشانه اسراف کننده چهار چیز است که عبارت باشد از این که به باطل فخر کند و متاعی را می خرد که برای او نیست، و لباسی را می پوشد که برای او نیست و غذایی را می خورد که غذای او نیست.

قرآن می فرماید: مواظب باشید تحت تأثیر عمل مسرفین قرار نگیرید که آن ها هر چند به ظاهر کارشان اصلاح است، ولی در واقع کار آن ها فساد در زمین است. می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا، وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ، الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ» ^{۱۰۳} تقوای الهی پیشه کنید و از کارهای مسرفین پیروی نکنید که آن ها با این اسراف کاری خود، در زمین فساد راه می اندازند و هیچ اصلاحی صورت نمی دهند. به عبارت دیگر مسرفین ارزش های کاذب و جذابی را در جامعه شکل می دهند و بقیه را به

۱۰۱ - ابان بن تغلب نام یکی از اصحاب حضرت است.

۱۰۲ - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۱۹.

۱۰۳ - سوره شعراء، آیات ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲.

آن دعوت می کنند که خداوند ما را از پیروی از ارزش های کاذب آن ها نهی می فرماید. حضرت در این فراز از خدا همین را می خواهند که مواظب ما باشد تا گرفتار اسراف نشویم.

در فراز بعد، حضرت علیه السلام تقاضا می کنند: «وَحَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلَفِ»؛ خدایا! این خطر هست تا رزقی را که برای من مقرر فرموده ای، از جهات مختلف تلف شود، پس آن را حفظ کن، یا از طریق عوامل طبیعی مثل سیل و آفات نباتی و غیره تلف شود و یا از جهت مصرف در جهتی که نتیجه لازم را به بار نیاورد، ولی اگر تو کمک کنی آن رزق بدون هیچ یک از این مشکلات، به نحو سالم به دست من می رسد و به نحو سالم نیز نتیجه بخش خواهد بود. زیرا آن هایی که نگران بی ثمر شدن دارایی های خود نیستند و با تقاضا از خداوند طلب صحیح مصرف شدن آن ها را نمی نمایند، همان دارایی ها و بال دنیا و آخرت آن ها خواهد شد.

سپس حضرت علیه السلام عرضه می دارند: «وَقَرِّ مَلَكَتِي بِالْبَرَكَهَةِ فِيهِ»؛ و آنچه در اختیارم قرار دادی، با برکتی که در آن قرار می دهی فراوانش گردان، تا به جای آن که مرا به خود مشغول کند، وسیله ای باشد که من بیشتر به عبادت تو و اعمال مورد رضایت تو مشغول شوم، چون ثروت هایی که مرا مشغول می کند، برکت نیست و برکت حقیقی، ایمان و تقوی و یا هر آن چیزی است که موجب تقویت ایمان و تقوی شود، و از آن طرف هم اگر ایمان و تقوی در زندگی انسان فعال باشد، بقیه امکانات به برکات تبدیل می شوند و برکات زمین و آسمان به سوی انسان جریان می یابد و در همین راستا خداوند می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا

وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^{۱۰۴} اگر مردم ایمان داشتند و تقوی پیشه می کردند، ما برکات آسمان و زمین را بر آن ها می گشادیم و لکن نبوت انبیاء را تکذیب نمودند، پس ما هم به جهت آنچه انجام داده بودند، به عذاب گرفتارشان کردیم. در همین راستا علی علیه السلام می فرماید: «إِذَا ظَهَرَتِ الْجَنَایَاتُ ارْتَفَعَتْ الْبَرَكَاتُ»^{۱۰۵} وقتی گناهان زیاد شد برکات می رود.

نمونه ی زندگی با برکت را شما در زندگی پیامبران و امامان علیهم السلام ملاحظه می کنید که چگونه با حداقل امکانات نهایت نتیجه را به دست می آورند. در این فراز از دعا چنین لطفی را از خدا تقاضا می کنی و در ادامه می گویی:

«وَأَصِْبْ بِي سَبِيلَ الْهَدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيمَا أَتَّفِقُ مِنْهُ» خدایا! راه صحیحی از نیکوکاری را نشانم بده که آنچه از دارایی ام خرج می کنم، در راه نیکوکاری باشد، طوری خرج کنم که برای شهرت و فخر نباشد، دارایی ام برای من و در اختیار من باشد و نه برای مال و در اختیار دارایی ام باشم. چون اگر مواظب نباشیم مالی را با تلاش خود برای دیگران باقی گذارده ایم که در ازاء به دست آوردن آن خود را باقی نگذارده ایم و عمر خود را در به دست آوردن آن مال از بین برده ایم و در آن حال، مال و ثروت ما، دین ما را خورده است و خودش مانده است. در حالی که باید ما

مال خود را با درست خرج کردن و در راه نیکی ها خرج کردن، می خوردیم، قبل از آن که ایمان و عمر ما را بخورد. این مسئله مهمی است و عموماً مردم در این مورد نقطه ضعف دارند و باید از خدا خواست که به ما کمک کند تا در این مهلکه گرفتار نشویم و بگوییم: خدایا! راهی در مقابلم قرار ده که در خرج دارایی هایم، به نیکی ها دست یابم.

راه آسان رسیدن رزق

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اكْفِنِي مَوْنَةَ الْاِكْتِسَابِ، وَ ارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ اِحْتِسَابٍ، فَلَا اُسْتِغْلَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ، وَ لَا اُحْتِمِلَ اِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ».

خدایا! رحمت کامل خود را بر محمد و آل او ارزانی دار و در راستای همان رحمت، مرا در راه کسب روزی کمک کار باش، و رزق مرا از راهی که پیش بینی نکرده ام برسان، و مرا در به دست آوردن رزق گرفتار دویدن به دنبال آن نکن تا سختی طلب رزق را بدوش نکشم.

در این بخش از خدا تقاضا می کنی که در طلب رزق آنچنان در تنگنا نیفتی که همه ی زندگی به فشارهایی در راستای به دست آوردن مایحتاج زندگی تبدیل شود.

به هر حال مسلّم است که رحمت خدا وسیع است و دنیا هم آنچنان بی برکت نیست که مایحتاج ما در آن قرار نداشته باشد، پس اگر مشکلی در راستای به دست آوردن رزق در زندگی ما هست، ریشه اش در خراب شدن رابطه ما با صاحب دنیا است. خداوند هم به ما تذکر فرمود که:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»^{۱۰۶} هر کس مرا فراموش کرد و رابطه قلبی اش را با من خراب نمود، زندگی پر تنگنایی خواهد داشت، و در قیامت هم کور محسور می شود. چون چشم دل خود را در دنیا از طریق ارتباط با خدا باز ننمود. حال حضرت سجاد (علیه السلام) در راستای همین قاعده نظر خود را متوجه خدا می کند و در راستای ارتباط با خدا از او می خواهند در زندگی دنیا گرفتار رزق خود نباشند. و در فراز اول این بخش عرضه می دارند: «وَ أَكْفِنِي مُمُونَةَ الْاِحْتِسَابِ»؛ خدایا! حالا که می دانم تو می توانی وسیله به دست آوردن مایحتاجم را کفایت کنی، آن را از من دریغ مدار، تا اولاً؛ اهل کسب و تلاش باشم. ثانیاً؛ در راستای به دست آوردن مایحتاج خود سختی های زندگی سوز گرفتار نشویم.

«وَ ارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ احْتِسَابٍ»؛ و از راه هایی که حساب نکرده ام رزق مرا برسان، چون خودت فرمودی: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^{۱۰۷} هر کس تقوای الهی پیشه کند، برای او راه های خروج از مشکلات را قرار می دهد و از راهی که حساب نمی کند رزق او را می رسانم، و هر کس بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است. چون وقتی انسان وارد ادب تقوی شد، در واقع وارد مسیری شده است که باید وارد آن می شد و خداوند زمین و تمام

۱۰۶ - سوره طه، آیه ۱۲۴.

۱۰۷ - سوره طلاق، آیه ۳.

امکانات آن را برای چنین انسانی خلق کرده است، چنانچه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»^{۱۰۸} خدایی را عبادت کنید که آنچه در زمین هست، همه و همه را برای شما خلق کرده تا به راحتی بتوانید عبادت او را پیشه خود سازید. پس حالا اگر کسی عبادت و تقوای الهی را پیشه خود بسازد، بدون تلاش‌های طاقت‌فرسا، از راه‌های مختلف شرایط بهره‌برداری از زمین برایش فراهم می‌شود. و بر اساس همین قاعده حضرت سجاد (علیه السلام) از خدا تقاضا می‌کند تا خدا وسیله‌ی کسب رزق را از طریق‌ی که خود خدا می‌داند برایشان فراهم کند.

«فَلَا أَشْتَغِلْ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ»؛ پس در نتیجه در راستای لطفی که به من می‌کنی تا از طریق‌ی که حساب نمی‌کنم رزقم برسد، مرا به جای مشغول شدن به عبادت، گرفتار دویدن به دنبال نیازهای دنیایی مگردان، که در این حالت معنی خلقتم گم می‌شود و فلسفه‌ی وجودی‌ام که عبادت خودت بود^{۱۰۹} از دستم می‌رود و پوچی واقعی همین است و بس. بدترین نوع زندگی آن وقتی است که انسان تمام هم‌تش صرف به دست آوردن ما یحتاج زندگی مادی‌اش بشود. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتْ أَمْرَهُ وَ لَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ، وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ

۱۰۸ - سوره بقره، آیه ۲۹.

۱۰۹ - خداوند در سوره ذاریات، آیه ۵۶ می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛

یعنی جن و انس را خلق نکردم مگر برای عبادت.

اللَّهُ الْغَنَى فِي قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ»^{۱۱۰} هر کس صبح را شب کند و طلب دنیا همّت اصلی اش باشد، خداوند فقر را در جلوی چشمانش قرار می‌دهد و اموراتش را آشفته می‌نماید و با همه تلاشی که می‌کند، از دنیا جز همان مقداری که خداوند برای او قرار داده است بدست نمی‌آورد، و هر کس صبح را شب کند و آبادانی آخرت همّت اصلی اش باشد، خداوند در قلبش بی‌نیازی قرار می‌دهد و اموراتش را سر و سامان می‌دهد.

حضرت سجاد علیه السلام از خداوند جنبه دوم حدیث فوق را طلب می‌کنند و عرضه می‌دارند که: طوری زندگی‌ام سر و سامان داشته باشد که هیچ چیزی مرا از عباداتم محروم نگرداند، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَتْهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ وَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ»^{۱۱۱} برترین مردم کسی است که عاشق عبادت خدا باشد و دست در آغوش آن اندازد و آن را با تمام قلب خود دوست بدارد و با جسد خود همراه آن باشد و زندگی خود را برای آن عبادت فارغ گرداند، چنین کسی دیگر برایش مهم نیست که زندگی دنیایی اش به سختی طی شود یا به آسانی. عمده آن است که خداوند به ما لطف کند و شرایط زندگی دنیایی مان را طوری قرار دهد که بتوانیم برای عبادت خدا فارغ شویم، و حضرت سجاد علیه السلام چنین شرایطی را تقاضا می‌کنند، لذا در انتهای این بخش عرضه

۱۱۰ - کافی، ج ۲، ص ۳۱۹.

۱۱۱ - وسائل الشیعه، ج ۱ ص ۸۳.

می‌دارند: «وَلَا أُحْتَمَلُ إِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ» طلب رزق برایم همراه با تحمل سختی‌ها و فشارها نباشد.

چون وقتی عبادت خداوند برای ما مهم شد، دیگر دنیا برای ما مهم نخواهد بود و لذا به آنچه خداوند مقرر فرموده و با اندک تلاشی که باید در راه کسب آن نمود، بدست می‌آید، اکتفا می‌کنیم و بیشترین هم خود را صرف عبادت و بندگی خدا می‌نماییم. شرط چنین حالتی آن است که دنیا را به چیزی نگیریم. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنِّي أَحِبُّ مِنَ الصَّبِيَانِ خَمْسَةَ خِصَالٍ، الْأَوَّلُ: أَنَّهُمُ الْبَاكُونَ. وَالثَّانِي: عَلَى التُّرَابِ يَجْتَمِعُونَ. وَالثَّلَاثُ: يَخْتَصِمُونَ مِنْ غَيْرِ حَقْدٍ. الرَّابِعُ: لَا يَدْخُرُونَ لِعَدِيٍّ الْخَامِسُ: يَمْعُرُونَ ثُمَّ يَخْرُبُونَ»^{۱۱۲} من از کودکان پنج خصلت را دوست دارم؛ یکی این که: اهل گریه هستند. دوم این که: روی خاک می‌نشینند. سوم این که: با همدیگر دعوا می‌کنند، بدون این که کینه‌ای از همدیگر در دلشان بماند. چهارم این که: برای فردای خود چیزی ذخیره نمی‌کنند. پنجم این که: چیزی را می‌سازند و سپس به راحتی آن را خراب می‌کنند.

حالا شما حساب کنید اگر ما هم چنین روحیه‌ای داشتیم، آیا خداوند مخارج ما را به عهده نمی‌گرفت و بدون سختی‌های طلب رزق، رزق ما به ما نمی‌رسید؟ پس چه شده است که وظیفه اصلی خود را که اُنس هر چه بیشتر با خدا است، فراموش کرده‌ایم و با دست خود، خود را گرفتار

زندگی دنیایی نموده‌ایم. این جاست که جا دارد این بخش از دعا که گذشت را با تمام وجود از خدا بخواهیم. سپس عرضه بداریم:

چگونگی یافتن امنیت روحی

«اللَّهُمَّ فَاطِلْنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أَطْلُبُ، وَ أَجِرْنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أَرْهَبُ».

خدایا! آنچه را من طلب می‌کنم به قدرت خودت برآورده ساز، و به عزّت خودت از آنچه بیم دارم و نگرانم پناهم ده.

امنیت اقتصادی و روانی که ریشه در عالم قدس داشته باشد، اساسی‌ترین نیازهای انسان در زندگی دنیایی اوست و اکثر مردم به جهت این دو نگرانی سراسر عمر خود را صرف دنیا کرده‌اند تا به گمان خود از این دو امنیت برخوردار شوند ولی نتیجه‌ای به عکس گرفتند، زیرا خداوند راه به دست آوردن آن دو را در نزد خود گذارده است تا بندگان را با خودش آشنا سازد و نظرشان را به کمال واقعی جلب کند، ابتدا نیاز بنده‌اش را به او گوشزد می‌کند و سپس راهنمایی‌اش می‌کند که آن نیاز را از طریق تقاضا و تضرّع از رحمت بیکرانه حق طلب کند، تا از این طریق به خدا وصل شود. عمده آن است که متوجه شویم فلسفه‌ی وجود این نیازها، راه یافتن به خدا و تقاضا و تضرّع به درگاه او است. گفت:

چون بگریانم بجوشد رحمتم	آن خروشنده بنوشند نعمتم
گر نخواهم داد، خود نمایمش	چوئش کردم بسته دل، بگشایمش
رحمتم موقوف آن خوش گریه‌هاست	چون گریست، از بحر رحمت موج خاست

در فراز اوّل این بخش می‌گویی: «اللَّهُمَّ فَأَطِئْنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أَطْلُبُ»؛
خدایا! مرا به سرنوشتی که اهل دنیا گرفتار آن شدند، گرفتار مساز -
آن‌هایی که خواستند بدون تو مایحتاج زندگی‌شان را برآورده سازند - پس خودت
با قدرت خود آنچه را من نیاز دارم و به دنبال آن هستم، برآورده ساز تا
دینم لگدمال دنیايم نشود، ما می‌دانیم تو می‌خواهی ما را به سوی خودت
راهنمایی کنی، پس آنچه را نیاز داریم تا تو را و قدرت تو را بینیم
برآورده ساز که:

کس دل به اختیار به مه‌رت نمی‌نهد دامی نهاده‌ای و گرفتار می‌کنی
در فراز بعدی می‌گویی: «وَأَجِرْنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أُرْهَبُ»؛ حال که اهل
دنیا برای امنیت خود اسلحه‌های مخوف ساختند، و امنیت خود و بقیه را
به خطر انداختند، غافل از این که امنیت حقیقی در دست تو است، پس
خودت به عزت و احاطه عالی‌هات از هر گونه تهدیدی پناهم ده. اسم «عزیز»
حضرت حق، اسمی است که بر همه چیز و همه کس غلبه دارد و در این
فراز از خدا می‌خواهی با تجلّی اسم عزیزش راه هر گونه غلبه‌ی افراد را بر
تو ببرند و تو مظهر اسم عزیز او شوی. در راستای چنین شرایطی امنیت
حقیقی حاصل می‌شود و انسان به راحتی با خدای خود مأنوس می‌گردد،
عمده آن است که عزّت او به صحنه آید تا کارها به نتیجه برسد، که
گفت:

گوی آنگه راست و بی‌نقصان شود کوز زخم دست شه
رقصان شود

راه‌های آبرومندی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَصُنْ وَجْهِي بِإِلْسَارٍ، وَلَا تَبْتَذِلْ جَاهِي بِالْأَقْتَارِ فَاسْتَرْزُقْ أَهْلَ رِزْقِكَ، وَأَسْتَغْطِ شِرَارَ خَلْقِكَ، فَأَقْتِنِ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي، وَأُبْتَلِ بِذَمِّ مَنْ مَنَعَنِي، وَأَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ».

ای خدا! بر نمونه‌های کامل بندگی‌ات - یعنی محمد و آل او - سلام و درود بفرست، که اینان قطب جان هر انسانی است که می‌خواهد تو را بندگی کند، و نیز آبرویم را با سهولت کامل حفظ کن، و منزلت ما را با تنگ‌دستی مبتذل مساز، که مجبور شوم از کسانی رزق خود را طلب کنم که خود آن‌ها روزی خوار تواند و یا از کسانی تقاضای عطا کنم که بدترین انسان‌هايند، و در نتیجه مبتلا شوم به ستایش کسی که به من عطا کرده و به ذم و بدگویی کسی که به من چیزی عطا نکرده، در حالی که تو ماوراء آن‌ها، در دادن و ندادن، سرپرست من هستی.

خطری که موجب می‌شود توحید انسان ضعیف گردد، عبارت است از غفلت از مبادی امور عالم، حال اگر انسان پرده‌های دیده خود را کنار زد و بدون تحریکات عجولانه شیطانی، نظر به اصل و اساس همه حرکات عالم نمود، جز خدا را صحنه‌گردان امور نمی‌بیند.

هم بسوزد هم بسازد شرح صدر	پرده‌های دیده را داروی صبر
هم بینی نقش و پاک	نقش‌ها بینی برون از آب و خاک
هم بینی نقش و هم نقاش را	فرش دولت را و هم فراش را

وقتی انسان متوجه شد خداوند برای آبرومند کردن بندگانش راه‌هایی قرار داده است که فقط انسان‌های مؤمن می‌توانند به آن راه‌ها دست یابند

و انسان‌های غیرمؤمن هر چه تلاش کنند به بی‌راهه می‌روند و در بی‌آبرویی زندگی را به انتها می‌رسانند، از خدا می‌خواهد که: «صُنْ وَجْهِي بِأَيْسَارٍ»؛ خدایا! آبروی مرا از طریق آسان‌ترین راه‌ها حفظ کن، زیرا در آبرومندی است که انسان می‌تواند سرزنده و بانشاط زندگی را ادامه دهد.

«وَلَا تَبْتَذِلْ جَاهِي بِالْاِقْتَارِ»؛ قدر و منزلتم را با تنگ‌دستی از بین مبر، به طوری که نتوانم اهل بخشش و سخاوت و کمک به فقرا باشم. من که می‌دانم از طریق الطاف تو می‌توانم با شرافت و بزرگواری زندگی کنم، چرا از تو نخواهم که مرا شامل چنین الطافی نمایی، و چگونه امیدوار نباشم در حالی که دوستان خودت را به چنین منزلت‌هایی رسانده‌ای؛ و چرا بر این تقاضای خود اصرار نورزم؟ چون خطرات محروم‌شدن از چنین لطفی بسی بزرگ است و آن خطر این است که گرفتار مدح و ذمّ اهل دنیا خواهم شد. لذا در چند فراز بعدی همین خطرات را به خودت متذکر می‌شوی تا در طلب خود از خدا با اصرار بیشتر پایداری کنی.

می‌گویی: «فَأَسْتَرْزِقْ أَهْلَ رِزْقِكَ، وَأَسْتَعْطَى شِرَارَ خَلْقِكَ، فَأَفْتِنَ بِحَمْدٍ مَنْ أُعْطَانِي، وَ أُبْتَلَى بِذَمٍّ مَنْ مَنَعَنِي» خدایا! من به ضعف خود آگاهم که اگر منزلت مرا با تنگ‌دستی مبتذل نمایی، به سوی مخلوقات تو - همان‌هایی که روزی خوار تواند- روی می‌آورم و از اهل دنیا - همان مال‌دوست‌ها و مال‌جمع‌کن‌ها و حاکمان ظالم - که بدترین مخلوقات تواند، تقاضا می‌کنم تا به من چیزی بدهند و از این طریق وارد مهلکه‌ای می‌شوم که در اثر آن، هر کس که به من چیزی داد، حمد و ستایشش می‌کنم و هر کس به من چیزی نداد، بدگویی‌اش را می‌نمایم، و وای که

چقدر چنین زندگی زشت و آزاردهنده است. خدایا! آیا راضی می‌شوی این بندهٔ تو به روزی بیفتد که صاحبان ثروت را ارزشمند و فقرا را پست بدانند؟^{۱۱۳} مسلّم تو چنین هلاکتی را برای بندهات نمی‌پسندی، پس امورات مرا به غیر خودت واگذار مکن، زیرا به گفته‌ی علی (علیه السلام): هر کس در مقابل اهل دنیا فروتنی و ستایش نمود، تقوای خود را رها کرده^{۱۱۴} و این در حالی است که تو به عنوان سرپرست واقعی من، ماوراء صاحبان دنیا، عهده‌دار بخشیدن‌ها به من و یا خودداری کردن بخشش‌ها به من هستی، پس چرا تو را رها کنم و غیر تو را بگیرم و چرا مایحتاج خود را که از طریق واسطه‌ها از تو می‌گیرم، از تو نخواهم و به تو نظر نکنم؟ تویی که به واقع سرپرست و برنامه‌ریز داده‌ها، و نداده‌ها به من هستی، پس خودت آبرویم را حفظ بفرما و منزلت را محفوظ بدار و گرفتار عطا‌های اشارم مگردان.

اوقات فراغت؛ هدیه‌ی خدا برای بندگی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةٍ، وَفَرَاغًا فِي زَهَادَةٍ، وَاعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ، وَوَرَعًا فِي إِجْمَالٍ».

۱۱۳ - حضرت سجاد (علیه السلام) در دعای ۳۵ صحیفه عرضه می‌دارند: «وَأَعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِذِي عَدَمٍ حَسَاسَةً أَوْ أَنْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا»؛ خدایا! مرا حفظ فرما از این که در مورد فقرا و ناداران گمان حقارت کنم، یا این که نسبت به ثروتمندان گمان فضیلت داشته باشم.

۱۱۴ - «مَنْ تَذَلَّلَ الْأَبْنَاءَ الدُّنْيَا، تَعَرَّى مِنْ لِبَاسِ التَّقْوَى»

ای خدا! در خلقت انسان نظر تو به ذوات مقدسی بود که نمایش کامل اسماء و صفات تو هستند، و تو و ملائکه بر آنها درود و صلوات می‌فرستید و از آن انسان‌ها که نمایشگاه خوبی‌هایند چشم‌پرنمی‌دارید. ای خدا! از طریق ما و به نیابت ما نیز بر آنها بنگر و درود و صلوات ما را نیز بر آنها ارزانی دار تا ما نیز یک لحظه از نظر داشتن بر آنها غافل نباشیم، و پس از سلام و صلوات بر محمد و آل او علیهم‌السلام، سلامتی برای بندگی، و فراغت برای دوری از دنیا، و علمی برای عمل، و ورعی در عین اجمال و میانه‌روی، نصیب من بگردان.

در این بخش تقاضاهایی مطرح می‌شود که در ازاء آنها فقط یک چیز مدّ نظر سالک است و آن این که همه چیز برای نظر کردن به حضرت حق مهیا گردد. می‌خواهد از همه چیز و همه کس چشم‌پردارد تا بتواند چشم دل را به جمال حق باز کند.

بر دوخته‌ام دیده‌چو باز از همه عالم تا دیده من بر رُخ زیبای تو باز است
از خدا تقاضا می‌کنی: «وَأَرْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةٍ»؛ سلامتی و آرامش لازم را جهت بندگی و عبادت نصیب من بگردان، حال چه سلامت بدن و چه سلامت خیال و عقل و قلب، تا در هیچ کدام از این ساحات چهارگانه، مانعی برای جهت‌گیری به سوی تو در میان نباشد و دل و زبانم در توجّه به تو، یکی باشد. چون:

خلقی زبان به دعوی عشقش گشاده‌اند ای من غلام آن که دلش با زبان یکی است

در فراز بعد می‌گویی، چطور من بتوانم از تو چشم‌بدزدم و به عالم کثرات نظر کنم و در این حالت هلاک شوم؟ پس خودت اولاً؛ بی‌رغبتی

و زهد لازم را نسبت به این کثرات، نصییم کن. ثانیاً؛ فرصت و فراغت و خلوتی به من بده تا در عین بی رغبتی به عالم کثرت، متوجّه وجود مقدّس وحدانی تو گردم.

من بَهْر آن یکی، دل و دین داده‌ام به باد عیبم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است
سودائیان عالم پندار را بگویی سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است

آری؛ وقتی انسان به وجود مقدّس وحدانی حضرت حق آگاه شد، دیگر همه‌ی عالم برای او چیزی جز پندارها و خیال‌های واهی نخواهد بود و لذا با تمام وجود از خدا تقاضا می‌کند؛ «وَفَرَاغَا فِي زَهَادَةٍ»؛ شرایط آسوده‌ای برای دوری از دنیا و دل‌سپردن به حضرت را نصییم کن تا:

رازی که بِرِ خلق نهفتیم و نگفتیم با دوست بگوئیم که او محرم راز است

حال در نظر بگیر اوقات فراغت اولیاء الهی به چه شکل می‌گذرد و اوقات فراغت اهل دنیا چگونه است، یکی از خداوند تقاضای فراغت می‌کند تا از دنیا و عالم کثرات فاصله بگیرد و بیش از پیش با خدای خود مأنوس شود و تقاضا دارد در حالت فراغت هیچ توجّه و اعتنایی به دنیا در قلب او نباشد، دیگران هم اوقات فراغت را وسیله هر چه بیشتر دنیایی شدن خود و روح و روان خود می‌کنند، یک فرصت است با دو رویکرد.

اینچنین نخلی که لطف یار ما است چون که ما دزدیم لطفش دار ما است

ما باید خودمان مواظب درست استفاده کردن از شرایطها باشیم، چنان که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «نِعْمَتَانِ مَفْتُونٌ فِيْهَا كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ؛

الْفِرَاقِ وَالصَّحَةِ»^{۱۱۵} دو نعمت است که اکثر مردم نسبت به آن‌ها به بیراهه می‌روند؛ یکی نعمت «فراغت» و دیگری نعمت «سلامت».

«علم عملی» یا «علم نافع»

در فراز بعدی تقاضا می‌کنی: «وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ»؛ خدایا! علمی نصیب کن که بتوانم آن را به کار گیرم و از آن نتیجه‌گیری کنم، چه سودی برای من دارد آن آگاهی‌هایی که مرا به سوی تو -ای مقصد و مقصود همه انسان‌ها- نمی‌رساند و در آن زمینه‌ی رسیدن به تو نیز فراهم نمی‌شود. گفت:

گویند که در سقسین شخصی دو کمان دارد ز آن هر دو یکی گم شد، ما را چه زیان دارد

خدایا! از علمی که مرا به خود مشغول می‌کند و در عین ایجاد غرور کاذب، چشمه‌ی زندگی مرا خشک می‌کند، به تو پناه می‌برم و می‌گویم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» گفت:

علم کز تو، تو را نه بستاند جهل بسیار به بود ز آن علم

به لطف تو؛ من علمی بیاموزم که راه آزاد شدن از خود و متصل شدن به تو را به من نشان دهد، و گرنه اگر آن علم ذوق آزادی از خود را در من پدید نیاورد، هزاران هزارش هیچ است، هیچ. پناه می‌برم به تو از نزدیک شدن به سرنوشت انسانی که گرفتار علم لایفیع شده.

ذوق آزادی ندارد جان او هست صندوق صور میدان او

گر ز صندوقی به صندوقی رود او سمانی نیست، صندوقی بود
 گر هزارانند، یک تن بیش نیست جز خیالات عددانیش نیست

علمی که انسان را به کار آید، معرفت النفس و معرفت الرب خواهد بود و هر علمی باید به چنین معرفتی ختم شود، تازه معرفت النفس وقتی ارزش دارد که به معرفت الرب بینجامد و اساساً چنین علمی است که زمینه تفکر خواهد شد و برکات مخصوص تفکر را به همراه دارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ، وَلَا يَنَالُ مَنْزِلَةَ التَّفَكُّرِ إِلَّا مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّوْحِيدِ»^{۱۱۶} یک ساعت تفکر از یک سال عبادت برتر است؛ و به منزلت تفکر دست نمی‌یابد مگر آن کسی که خداوند مخصوصش کند به نور معرفت و نور توحید.

این همه، علم بنای آخور است که عماد بودِ گاو و اشتر است
 علم آن باشد که جان زنده کند مرد را باقی و پاینده کند

یک وقت معلوم مورد نظر، ارزش آن را ندارد که مورد علم قرار گیرد و نباید انسان سراسر عمرش را صرف آن کند، یک وقت معلوم مورد نظر، معلوم قابل ارزش است، ولی انگیزه عالم در آگاهی به آن، فاسد است و در این صورت هم آن علم به کار نمی‌آید، بلکه می‌خواهد از طریق آن علم به نفس اماره و به نیازهای دنیای خود جواب دهد و این نیز وسیله هلاکت صاحبش خواهد بود که فرمودند: «العلماء رجالان، رجلٌ عالمٌ آخذٌ بعلمه

فهذا ناجٍ و عالمٍ تاركٍ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ»^{۱۱۷} علماء دو دسته‌اند: دسته‌ی اول عالمی که به علمش عمل می‌کند که او نجات می‌یابد و دسته‌ی دوم عالمی است که به علم خود عمل نمی‌کند تا هلاک می‌شود.

چون پی دانه، نه بهر روشنی است همچو طالب علم دنیای دنی است
طالب علم است بهر عام و خاص نبی که تا باید از این عالم خلاص
در این حالت است که عالم از علم خود استفاده نمی‌کند، بلکه فقط وسیله‌ای است جهت انتقال علم به دیگران، مثل جوی آب که آب را به سوی بقیه می‌فرستد و خودش استفاده نمی‌برد.

همچو جوی است او، نه او آبی خورد آب از او بر آب‌خواران بگذرد
آب در جو زان نمی‌گیرد قرار ز آن که آن جو نیست تشنه و آب‌خوار

و در آن فراز که عرضه داشت: «وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ»؛ هیچ کدام از این نوع علم را نمی‌خواهد، بلکه علمی را تقاضا می‌کند که جمال محبوب را بنمایاند و با نشان دادن نقص ما و کمال او، ما را راهنمایی کند که چگونه به سوی او سیر کنیم، و گرنه علمی است که: «لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَمِلَهُ»^{۱۱۸} نه آن کس که آن را ندارد ضرر کرده است و نه آن کس که آن را دارا است نفع برده است. چنین علمی ما را به چه کار آید؟

۱۱۷ - کافی، ج ۱، ص ۴۴.

۱۱۸ - کافی، ج ۱، ص ۳۲.

و در آخرین فراز از این بخش عرضه می‌داری: «وَوَرَعًا فِي إِجْمَالٍ»؛ یعنی ورع و پرهیزگاری متعادل را نصیب من گردان، تا با دقت در امر شناخت محرمات و شبهات و با فاصله گرفتن از آن‌ها خود را در تعادل روحی قرار دهم و در نهایت با کنترل میل‌های سرکش، به یگانگی شخصیت دست یابم و در یک کلمه با توحید شخصیت - از طریق کنترل نفس و ایجاد ورع - شایسته‌ی قرب با یگانه‌ی مطلق بگردم. و در این راه نه جانب افراط را بگیرم و بدون دلیل بر خود سخت‌گیری کنم و نه جانب تفریط را بگیرم و از کنترل لازمه غافل گردم، که در هر حال از تعادل مطلوب محروم شده‌ام.

انتهای پاک

«اللَّهُمَّ اخْتِمْ بَعْقُوكَ أَجَلِي، وَ حَقِّقْ فِي رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي، وَ سَهِّلْ إِلَيَّ بُلُوغَ رِضَاكَ سُبُلِي، وَ حَسِّنْ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي عَمَلِي».

خدایا! انتهای عمرم را با عفو خود همراه گردان، و آرزویم را در امیدواری به رحمت، برآورده ساز، و راه‌های رسیدن به رضایت خودت را برایم آسان گردان، و در همه احوال عملم را نیکو گردان.

آنچه برای انسان بصیر مهم است و در سیر و سلوک آن را همواره مدنظر دارد، انتهای زندگی دنیایی اوست، تا این که بر آیند سال‌های عمر او در قیامت، یک زندگی ابدی قابل پذیرش باشد و لذا در تمام حرکات و سکناش چنین هدفی را دائماً مدنظر دارد و بقیه ابعاد زندگی را در راستای تحقق چنین هدفی تعریف می‌کند و ارزش‌گذاری می‌نماید.

گر بینی میل خود سوی سماء پَر دولت بر گشا همچون هُما
 و بینی میل خود سوی زمین نوحه می کن هیچ منشین از حنین
 عاقلان خود نوحه ها پیشین کنند جاهلان آخر به سر بر می زنند
 ز ابتدای کار، آخر را بین تا نباشی تو پشیمان یوم دین
 حضرت علیؑ در راستای چنین هوشیاری، عرضه می دارند: «اللَّهُمَّ اخْتِمْ
 بِعَفْوِكَ أَجَلِي»؛ خدایا! عمرم طوری به انتها برسد که با عفو تو همراه باشد،
 و در انتهای کار با نور عفو تو برخورد کنم، چون اگر لطف تو نباشد، مثل
 بسیاری از انسان ها که دست به دامن عفو تو نزدند، گرفتار سوء عاقبت
 می شوم و از تو تقاضامندانه می خواهم در پایان زندگی با کرم و عفو خود
 با من برخورد کنی تا به ورطه ی سوء عاقبت فرو نیفتیم.
 منگر اندر ما، مکن بر ما نظر اندر اکرام و صفای خود نگر
 پیامبر خدا ﷺ می فرمایند: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ،
 لَا يَتَقَيَّنُ الْوُصُولَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَظُهُورِ مَلَكِ
 الْمَوْتِ لَهُ»^{۱۱۹} مؤمن در طول زندگی اش نسبت به سوء عاقبت خود نگران
 است. در رسیدن به رضوان الهی، تا هنگام قبض روحش و ظهور
 ملک الموت، هیچ اطمینانی ندارد که نکند کارش با سلامت به انتها نرسد،
 چون می داند:
 بی عنایات حق و الطاف حق گر ملک باشد سیه باشد ورق

این جاست که دائماً دست به دامان پروردگار خود می‌زند تا مبادا لطف خود را از او بازگیرد و او را به خود واگذارد و در نتیجه گرفتار سوء عاقبت شود.

در انتهای خطبه شعبانیه که رسول خدا ﷺ در آخر ماه شعبان در رابطه با ماه رمضان ایراد فرمودند، حضرت علی علیه السلام از آن حضرت سؤال کردند: «مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ؟»^{۱۲۰} چه اعمالی در این ماه از همه اعمال برتر است؟ پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ بهترین اعمال در این ماه، دوری از محرّمات و مشتهات است، سپس رسول خدا ﷺ شروع به گریه کردند، حضرت علی علیه السلام علّت آن را پرسیدند، و رسول خدا ﷺ فرمودند: گریه‌ام برای ضربه‌ای است که در این ماه شقی‌ترین مردم به تو می‌زند که ریش تو را به خون سرت رنگین می‌کند. علی علیه السلام سریعاً پرسیدند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ ذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟»؛ ای رسول خدا! در این حال دین من سالم است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری.

شما عنایت بفرمایید که حضرت علی علیه السلام اصلاً نگران کشته شدنشان نیستند، بلکه سریعاً از عاقبت خود سؤال می‌کنند، معلوم است که یک چیز همه ذهن حضرت را متوجّه خود کرده و آن عبارت بوده از حُسن عاقبت و دوری از سوء عاقبت، و توجّه به همین مسئله بود که علی علیه السلام، علی شد، و غفلت از همین مسئله بزرگ بود که معاویه، معاویه شد. پس جا دارد که

مؤمن بصیر اساسی ترین تقاضایش از خدا همین نکته باشد که: «اللَّهُمَّ اخْتِمْ بَعْقُوكَ أَجَلِي»؛ خدایا! انتهای زندگیم را با عفو خودت به پایان برسان.

در فراز بعدی از این بخش عرضه می‌داری: «وَ حَقَّقْ فِي رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي»؛ خدایا! من چیزی از جانب خود ندارم ولی به رحمت تو امیدوارم، پس این آرزوی مرا برآورده ساز و بدان که هرگز از رحمت تو چشم برنمی‌دارم، زیرا خودت فرمودی: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^{۱۲۱} ای پیامبر! به بنده‌هایی که در مورد خود زیاده‌روی کردند بگو از رحمت خدا ناامید نشوند، چون خداوند همه گناهان را می‌بخشد و نیز فرمودی: «وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ»^{۱۲۲} چه کسی از رحمت خدا مأیوس می‌شود، جز گمراهان. حضرت سجاد (علیه السلام) در دعای شریف ابوحزمه عرضه می‌دارند: «إِلَهِي لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَمَعَتَنِي سَيْبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَ ذَلَلْتُ عَلَى فَضَائِحِي عُيُونَ الْعِبَادِ وَ أَمَرْتُ بِى إِلَى النَّارِ وَ حُلْتُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ وَ مَا صَرَفْتُ تَأْمِيلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَ لَا خَرَجَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبِي» خدایا! اگر بر زنجیرها ببندی‌ام، و عطایت را در بین خلق از من منع کنی، و رسوایی‌ام را در بین مردم آشکار سازی، و فرمان دهی مرا به سوی آتش دوزخ بکشند، و میان من و نیکان

۱۲۱ - سوره زمر، آیه ۵۳.

۱۲۲ - سوره حجر، آیه ۵۶.

جدایی افکنی، باز هرگز رشته امیدم از تو قطع نخواهد شد و با امیدی که به عفو تو دارم از تو منصرف نمی‌شوم و محبت تو از دلم بیرون نمی‌رود. این جاست که می‌بینید حضرت سجاد علیه السلام در این فراز از دعا عرضه می‌دارند: «وَ حَقَّقْ فِي رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي»؛ این امیدواری به رحمت خودت یعنی ختم عاقبت به عفو را که آرزوی من است برآورده ساز، تا همیشه به این رحمت تو امیدوار باشم.

سپس می‌گویی: «وَسَهِّلْ إِلَيَّ بُلُوغَ رِضَاكَ سُبُلِي»؛ خدایا! مهم‌ترین مطلوب من کسب رضایت تو است و چنین مطلبی به خودی خود کار مشکلی است مگر این که تو لطف کنی، پس خودت راه مرا در رسیدن به رضایت خودت آسان بگردان.

خداوند در قرآن می‌فرماید: رستگاری عظیم نه بهشت است و نه مساکن طیبه آن، بلکه رستگاری عظیم، رضایت الهی است. می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^{۱۳} خداوند به مردان و زنان مؤمن بهشتی را وعده داده که در زیر آن نهرها جاری است و در آن جاودانه خواهند بود و مسکن‌های پاک و بدون عیب در بهشت قابل ماندن برای آنهاست، و رضایت خداوند از همه‌ی این‌ها بهتر است و رستگاری عظیم همین رضایت خداوند است. و حال در این فراز از خداوند آسان کردن راه رسیدن به رضایت او را تقاضا

می‌کنی، چون ممکن است انسان‌ها کارهایی انجام دهند که راه رسیدن به رضایت خدا برایشان مشکل گردد و در نتیجه از دست‌یابی بدان محروم شوند. کافی است خداوند حبّ دنیا را از دل ما بیرون کند و در عین معرفت توحیدی، شیرینی مناجات با خودش را در قلب ما بیندازد، در آن حال به سرعت راه رسیدن به رضایت او را طی خواهیم کرد، چون در آن حال ما به آنچه او به ما داده است، راضی خواهیم شد و در نتیجه او از ما راضی خواهد بود.

خاکِ درت بهشت من، مهرِ رُخت سرشت من عشقِ تو سرنوشت من، راحت من، رضای تو

در انتهای این بخش تقاضا می‌کنی: «وَحَسَنٌ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي عَمَلِي»؛ خدایا! در تمام احوال و حالاتم عملم را نیکو بگردان تا هر چه از من سر می‌زند خوبی و نیکویی باشد، چون وقتی قلب بیدار شد و مؤدب به دستورات الهی گشت، اعضاء و جوارح - اعم از دست و پا و زبان و چشم - همه تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و در نتیجه آن اعضاء، مظهر اعمال الهی می‌شوند و چنین عملی، عمل خالصانه خواهد بود و موجب تقویت خلوص می‌گردد. چنانچه می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^{۱۲۴} عقیده پاک به سوی خدا صعود می‌کند و عمل صالح آن را بالا می‌برد، و لذا اعمال نیکو موجب تثبیت عقاید پاک گشته و ظاهر و باطن انسان را توحیدی می‌کند، و از خدا می‌خواهیم که یاریمان کند تا به چنین توفیقی نائل شویم، چراکه:

جهان آفرین گرنه یاری کند کجا بنده پرهیزگاری کند

تقاضای محبت یا نهایت قرب

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَنَهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهِلَةِ، وَانْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

ای خدا! بر محمد و آل او صلوات خودت را ارزانی دار، صلواتی که من نیز در آن شریک باشم و در زمره کسانی قرار گیرم که از زیبایی های وجود آن ذوات مقدس غفلت نکرده اند، و نیز نظاره گر آن ها باشم، به طوری که یک لحظه از آنان چشم برندارم. و پس از صلوات بر محمد و آلش، خدایا مرا نسبت به حضور و یاد خودت در هنگامه های غفلت، هوشیاری ده، و در این فرصت محدود زندگی، مرا به اطاعت خودت بکشان، و برای نیل به محبتات راه آسانی را به رویم بگشا، و از این طریق خیر دنیا و آخرت را برایم به نهایت برسان.

وقتی انسان به این درجه از بصیرت رسید که همه کاره ی عالم و آدم خدا است و سراسر عالم در قبضه تدبیر اوست، یاد خدا در قلب او تجلی می کند و همواره در هر صحنه ای نحوه ای از حضور حق را مشاهده می کند، گاهی او به اسم رزاق جلوه گر است، گاهی به جلوه اسم علیم در صحنه است و گاهی ربوبیت خود را می نمایاند و قس علی هذا؛ حال در یاد و ذکر خدا بودن به این معنی است که حادثه ها نه تنها حجاب حضور حق نمی شوند، بلکه متذکر حضور حق اند و برعکس، اگر حادثه ها حجاب

حق شدند، غفلت شروع می‌شود، در این حالت رزق را می‌بینی ولی رزاق را نمی‌بینی، در حالی که در حالت یاد خدا، یا رزق را به رزاق می‌بینی و یا حتی رزق را نمی‌بینی و رزاق را می‌بینی.

در فراز اول این بخش، از خدا تقاضا می‌کنی: «وَنَهِّنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ»؛ خدایا! هوشیارم کن تا در اوقات غفلت - که پدیده‌ها حجاب توجه به حضور تو می‌شوند - من متوجه حضور تو باشم و تو در منظر و خاطر من باشی، نه خودم حجاب توجه به تو شوم و نه سایر پدیده‌ها؛ بلکه آنچنان از ماوراء این حجاب‌ها خود را به من بنمایان که همه حجاب‌ها بسوزد و هیچ شود و همه چیز نمایش حضور تو گردد، در آن حالت دیگر رزق، حجاب توجه رزاق نیست، بلکه ظهور رزاق است، یعنی حجاب روی او هم، روی او خواهد شد و سالک ندا سر می‌دهد:

حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال نهان ز چشم جهانی زبس که پیدایی

در این حال در عینی که مخفی است، ظاهر است و درواقع ظهور خود مخفی است، مثل خورشید که در نور خورشید مخفی است و لذا همواره سالک در یاد خدا است و اظهار می‌دارد:

ای تو مخفی در ظهور خویشتن وی رُخت پنهان به نور خویشتن
وقتی خداوند لطف فرمود و ما را نسبت به حضور خود آگاه و هوشیار کرد، دیگر نمی‌گردیم تا خدا را پیدا کنیم، بلکه متوجه حضور همه‌جانبه او می‌شویم.

گفتم به کام وصلت خواهیم رسید روزی؟ گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی

در این حالت است که یاد خدا محقق شده و در واقع ذاکر با ذکر خود به تماشای جلوات حق می‌پردازد، اگر اظهار می‌دارد: «یا حیُّ یا قیُّوم» در واقع دارد حیّ و قیوم بودن او را که از سراسر عالم ظاهر است به قلب خود متذکر می‌شود که ای قلب! بین و بگو: «یا حیُّ یا قیُّوم»؛ ای قلب‌ها!

یک چشم‌زدن غافل از آن یار نباشید شاید که نگاهی کند، آگاه نباشید

در این فراز از خدا می‌خواهیم خودت مرا متوجّه خودت کن و تنها در این حالت من مفتخر به یاد تو می‌شوم و از ظلمت غفلتِ از تو نجات یابم و در این صورت که رُخ زیبای تو بر قلب من جلوه می‌کند، هر چیز دیگری بخواهد خود را به رُخ من بکشد، هیچ می‌شود، هیچ. در این حالت سالک متذکر به یاد خدا، احوالات خود را چنین می‌سراید:

مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد رُخ شطرنج نبرد آنچه رُخ زیبا برد

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت از سَمک تا به سُهایش کشش لیلی برد

این همان چیزی است که در این فراز از خدا می‌خواهی، یعنی خدا یا! تو باید لطف کنی و جذبه به سوی خودت را شروع کنی، لذا در ادامه چنین خواهی گفت:

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خَس بی‌سر و پایم که به سیل افتادم او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد

جام صها زکجا بود، مگر دست که بود که در این بزم بگردید و دل شیدا برد

یعنی جام صهبای حضرت رب ابتدا شروع کننده بود و مرا متوجّه شراب جمال خود کرد.

خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود که به یک جلوه زمن نام و نشان یک‌جا برد

خود را نمایاندی و همه چیز در مقابلم سوخت، به طوری که از خودم نام و نشانی برایم نماند.

خودت آموختی ام مهر و خودت سوختیم با برافروخته رویی که قرار از ما برد

تو خودت مهر خودت را در قلب من انداختی تا با رفع حجاب، همه عالم را جلوه زیبای تو بینم و حجاب خودی خودم را هم با آن مهری که خودت در من ایجاد کردی، سوزاندی، به طوری که جز تو هیچ چیزی برای من نمانده.

آری از خدا در این فراز می خواهی: «وَبَهِّنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ»؛ مرا نسبت به خودت هوشیار گردان تا در اوقات غفلت در پشت حجاب ها هم تو را بینم و هرگز در خاطر من جز تو نماند.

نامدگان و رفگان از دو کرانه ی زمان سوی تو می دوند هان، ای تو همیشه در میان

«وَأَسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهِلَةِ»؛ و در این مدتِ عمر و ایام مهلت، مرا به طاعت خودت بکشان و نسیم الهامات معنوی خود را بر قلب من بوزان و قلبم را متذکر فرما، که ای انسان! در این فرصت دنیا یک چیز است که سرمایه حقیقی ابدیت تو خواهد شد و آن اطاعت از خدا و تابعیت از اوست، اگر خواستی با یگانه، یگانه شوی، باید در اطاعت از او یگانه شوی و هرگز دستور نفس اماره به میدان نباشد، به خودت بگو:

گرت هوا است که معشوق نگسلد پیوند نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

و از خدا بخواه مرا در نگاه داشتن سر رشته پیوند - که همان اطاعت از تو است - موفق بگردان. به خودت بگو:

مرا تا جان بود در تن، بکوشم مگر از جام او یک جرعه نوشم

و این صرفاً با تبعیت از حکم حضرت احد ممکن است، هر چه بیشتر حکم احدی بر زندگی ما حاکم شود، بیشتر از کثرات فاصله می گیریم و با یگانگی روح به سوی یگانه‌ی مطلق بهتر سیر می کنیم و لذا وقتی یگانگی بر قلب ما حاکم شد و یک دله شدیم، هم سنخ احد خواهیم شد و می توانیم از جام وجود یگانه او جرعه‌ای بنوشیم، که گفت:

ای یک دله صد دله، دل یک دله کن صرّاف وجود باش و خود را یله کن
یک روز به اخلاص بیا بر در ما گر کام تو بر نیامد، آنگه گله کن
و با اطاعت از خداوند همه‌ی یگانگی‌ها با حضرت احد عملی می شود.
در فراز بعدی تقاضا می کنی: «وَأَنْهَجْ لِي إِلَىٰ مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً»؛
حال که نسبت به یاد خودت هوشیارم کردی و مرا به طاعت خود مفتخر گرداندی، هنوز یک قدم مهم دیگر مانده است و آن راه رسیدن به محبت خودت می باشد، پس در مقابل راه‌های بسیار سخت، راهی را برای رسیدن به این محبت بر من بنمایان که آن سختی‌ها را نداشته باشد، آری؛ چون موضوع بسیار بسیار بزرگ است، طبیعی است که برای رسیدن به آن باید گردنه‌های بسیار بلندی از ریاضت‌های عمیق و دقیقی را طی کرد، ولی به خدا بگو:

آب دریا، جمله در فرمان توست آب و آتش، ای خداوند! آن توست
گر تو خواهی، آتش آب خوش شود ورنخواهی، آب هم آتش شود
حال که چنین است، خدایا! محبت خودت - این بزرگ‌ترین هدیه‌ات به بندگان را - از راهی آسان نصیبم گردان تا من هم مثل اولیاءالله محبوب حقیقی خود را پیدا کرده باشم و از سرگردانی درآیم. به ما گفته اند:

اگر که یار نداری چرا طلب نکنی اگر به یار رسیدی چرا طرب نکنی

به خیرگی بنشینی که این عجب کاری است عجب تویی که هوای چنین عجب نکنی

آری؛ عجیب است که انسان در این دنیا با همه چیز به سر ببرد و با محبوب حقیقی جان و قلبش به سر نبرد. و باز به ما گفته‌اند:

گر چه وصالش نه به کوشش دهند آن قدر ای دل که توانی بکوش
و ما هم تقاضای خود را آورده‌ایم که خدایا! حال که تو باید راه
وصال خود را به ما بنمایی، راهی آسان بر ما بگشا، تا قصّه‌ی ما هم،
قصّه‌ی آن‌هایی شود که گفتند:

تنگ چشمان نظر به میوه کنند ما تماشاکنان بستانیم
هر چه گفتیم جز حکایت دوست در همه عمر از آن پشیمانیم
ترک جان عزیز بتوان گفت ترک یار عزیز نتوانیم
در این حالت ای خدا! تو جانان آنان شده‌ای، در همه‌ی حالات با یاد
تو دل خوش‌اند و تو تنها دل‌خوشی واقعی آن‌ها هستی. چون می‌دانم تو
باید ما را به محبت خود راهنمایی کنی، عرضه می‌دارم: «وَأَنْهَجْ لِي إِلَيَّ
مَحَبَّتَكَ سَبِيلًا سَهْلَةً»؛ تازه در آن صورت است که می‌فهمیم چه لطف
بزرگی به ما کرده‌ای. چرا که:

کس دل به اختیار به مهرت نمی‌نهد دامی نهاده‌ای و گرفتار می‌کنی
ما طالب همان دام هستیم، ولی دامی آسان که سختی آن ما را مأیوس
از وصال نکند. به ما گفته‌اند اگر می‌خواهی به محبت حق زنده باشی:

در تمام کارها چندین مکوش جز به کاری که بود در دین مکوش
عاقبت تو رفت خواهی ناتمام کارهایت ابتر و نان تو خام

بلکه خود را در صفا گوری کنی در مَنّی او کنی دفن منی
خاک او گردی و مدفون غمش تا دمت یابد مددها از دمش
پس ای خدا! این که باید خود را در خودی تو نیست کنیم را برای ما
آسان بگردان، چون ما نمی توانیم از یافتن محبّت تو دست برداریم.

«أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ حال که مرا مفتخر به محبّت
خودت نمودی، آن محبّت را آنچنان جهت بده که خیر دنیا و آخرت را از
طریق همان محبّت به تنهایی خود برسانی. نمی خواهم امورات دنیایی و
آخرتی ام را با یک حالت انجام دهم، و محبّت به تو را در یک حالت
دیگر؛ تقاضا مندم سراسر کارهایم با سوز محبّت تو همراه باشد، عباداتم
سراسر در شور و سوز محبّت به تو غرق باشد و نه تنها عباداتم، کارهای
مربوط به زندگانی ام نیز در دل این محبّت انجام گیرد، در یک کلمه، دین
و دنیایم، دین و دنیای محبّت باشد و از طریق محبّت، دین و دنیایم را
کامل بگردان. به گفته حضرت روح الله خمینی «رحمه الله علیه»:

دوستان می زده و مست و زهوش افتاده بی نصیب آن که در این جمع چو من عاقل بود
عاشق از شوق به دریای فنا غوطه ور است بی خبر آن که به ظلمتکده ساحل بود

لذا است که در این فراز اخیر که به یک معنی آخرین قسمت این
دعاست، از خدا می خواهی دنیا و آخرت غرق محبّت به او باشد و اظهار
می داری:

همه عمر برن دارم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی
و لذا هرچه بیشتر در وادی محبت تو وارد شوم بیشتر بر عهد اولیهی
خود پایدار مانده ام و لذا خیر دنیا و آخرت را در دوری از اغیار، برای

روی کردن به یار قرار ده تا معنی زندگی در شور طاعت از تو شکل گیرد. از همه چیز می توان سخن گفت مگر از محبت و عشق، آن که چنین تقاضایی را از خدا کرده و گفته است: «وَأَنْهَجْ لِي إِلَىٰ مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً»؛ می داند چه آرزوی بلندی را از خدا خواسته. گفت:

بی جان گردم گر تو ز من برگردی ای جان جهان، تو کفر و ایمان منی آری! در این فراز نهایت قرب را طلب می کنی؛ «صاحب دل بداند وان چه حال است»، از ما بیش از طلب آن محبت کاری بر نمی آید، او باید آن را دریغ نفرماید.

جایگاه صلوات در سلوک الی الله

«اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ، وَ أَنْتَ مُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ، وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَ قِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ».

ای خدا! سلام و صلوات خود را بر محمد و آل او بفرست، آن هم بهترین نوع از سلام و صلواتی که تا حال بر خلقت فرستاده ای و بعد از آن نیز خواهی فرستاد - چون بهترین صلوات مخصوص بهترین مخلوقات است و بهترین مخلوقات محمد و آل او هستند - و ما را نیز در دنیا و آخرت حسنه عطا بفرما و به رحمت خودت از عذاب آتش باز دار.

حضرت علیه السلام دعا را با صلوات تمام نمودند، آن هم صلواتی تمام و کامل - کامل ترین صلواتی که خداوند از ابتدای خلقت تا انتهای آن بر برگزیده ترین مخلوقات خواهد فرستاد - چون وقتی دعایی با صلوات شروع شود و با

صلوات هم به انتها برسد، خداوند آن دعا را مستجاب می کند و کرم او آنچنان است که وقتی ابتدا و انتهای دعا مستجاب است، بین آن‌ها را از استجابات خارج نمی نماید.^{۱۲۵}

از ابتدای دعا در هر بخش که با صلوات شروع می شد، سعی شد اشاره‌ای به فلسفه و جایگاه صلوات در اصلاح نفس انسان بشود و در آخر به عنوان جمع بندی در مورد صلوات نکاتی را عرض می کنیم؛

ابن اثیر در معنی صلوات بر پیامبر خدا ﷺ می گوید: «عَظَمَهُ فِي الدُّنْيَا بِأَعْلَاءِ ذِكْرِهِ، وَ أَظْهَرَ دَعْوَتِهِ، وَ إِقْنَاءَ شَرِيعَتِهِ، وَ فِي الْآخِرَةِ بِتَشْفِيعِهِ فِي أُمَّتِهِ، وَ تَضْعِيفِ أَجْرِهِ وَ مُثَوِّبَتِهِ»^{۱۲۶} با صلوات بر پیامبر خدا ﷺ، از خدا تقاضا می کنیم او را در دنیا عظیم بدار، با بزرگی نامش و نشر دعوت و پایداری شریعتش، و در آخرت به شفاعت کردن امتش و مضاعف کردن اجر و ثوابش.

۱۲۵ - امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ يُسْأَلُ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَ يَدْعَ الْوَسْطَ إِذَا كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَأُتَجَبَّ عَنْهُ». (الكافي)، ج ۲، ص ۴۹۴ هر کس به درگاه خدای عزوجل حاجتی دارد باید به صلوات بر محمد و آلش شروع کند، و سپس حاجت خود را بخواهد، و در آخر هم به صلوات بر محمد و آل محمد پایان دهد، زیرا که خدای عزوجل کریم تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد، و وسط دعا را واگذارد، زیرا صلوات بر محمد و آل محمد محبوب نیست.

بنا به فرمایش علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» صلواتی که ما می‌فرستیم، از خودمان چیزی اهداء نمی‌کنیم، بلکه به خداوند عرض می‌داریم و از او می‌خواهیم که بر پیامبر و خاندانش رحمت ویژه خود را بفرستد و اگر چه این خاندان به ما محتاج نیستند، ولی به ذات اقدس خداوند نیازمندند و باید فیض الهی دائم بر آنها نازل شود. از طرف دیگر ما از طریق این صلوات‌ها در واقع خود را به این خاندان نزدیک می‌کنیم، مثل این که باغبانی از گل‌های صاحب باغ یک دسته گل به صاحب باغ هدیه کند، درست است همه گل‌ها از صاحب باغ است، ولی همین عمل باغبان موجب قرب او به صاحب باغ می‌شود، چون این کار یک نوع ادب است. صلوات ما، ادب ما را ثابت می‌کند، و گرنه ما که از خود چیزی نداریم، بلکه از ذات اقدس الله مسئلت می‌کنیم که بر مراتب و درجات این بزرگواران بیفزاید و همین عرض ادب موجب تقرّب ما است.^{۱۲۷}

معنی صلوات این است که خدایا! رحمت را بر پیامبر و آل او نازل فرما، وقتی رحمت خداوند بر آنها نازل شد، چون آن ذوات مقدّسه مجاری فیض اند، آن رحمت به دیگران هم می‌رسد و اساساً اگر خداوند بخواهد خیری به بقیه برسد باید به عنوان رحمت خاصه، نخست بر آنها نازل نماید تا سپس به دیگران برسد و بر همین اساس شما در جای جای این دعا صلوات بر محمّد و آل او را از خداوند تقاضا می‌کردید، چون در

۱۲۷ - آیت الله جوادی «حفظه الله تعالی» از قول علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»، کتاب پرسش‌ها و

واقع با این کار قلب خودت آماده می شود تا بتواند معارف الهی را دریافت کند.

در روایت داریم: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مُحْجُوبًا حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^{۱۲۸} پیوسته دعا محجوب است تا بر محمد و آلش صلوات فرستاده شود.

و نیز از حضرت رضا علیه السلام داریم؛ «أَثْقَلُ مَا يُوضَعُ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ»^{۱۲۹} سنگین ترین چیزی که در میزان عمل نهاده می شود، صلوات بر محمد و اهل اوست. چون با صلوات زندگی انسان جهت خود را می یابد و انسان می فهمد به چه کسانی نظر کند و راه را چگونه طی نماید.

و در این بخش از دعا هم پس از این که به کامل ترین نحو تقاضای صلوات بر محمد و آلش نمودی، به کامل ترین نحو تقاضایت را مطرح می کنی و می گویی:

«وَأَتَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَ قِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ»

خدایا! در دنیا و آخرت حسنه به من عطا کن و با رحمت خودت از عذاب آخرت باز دار. این دعای خیر به یک اعتبار کامل ترین تقاضا

۱۲۸ - «الکافی»، ج ۲، ص ۴۹۱.

۱۲۹ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۹۷.

است و همه آنچه از ابتدای دعا تا انتها به طور تفصیل بیان کردی، در این جمله به نحو اجمال نهفته است.

آری؛ حسنه در دنیا یعنی اخلاق نیک و برخورد سالم و آزادی از نفس اماره و محبت به خدا، و حسنه در آخرت یعنی روبه‌رو شدن با اسم رحمت حضرت ربّ العالمین و همواره در آن عالم بقاء و کمال، تحت سایه رحمت حضرت حق به سربردن و از آتش جهنّم که همان دوری از حق است با همه لوازم و صوّری که به همراه دارد، آزاد بودن. زیرا نظر به قیامت، به معنی نظر کردن به کامل‌ترین وجه زندگی است.

آن جهان و راهش را پیدا بُدی کم کسی یک لحظه در این جا بُدی
چون ما این جایی نیستیم، می‌خواهیم در محلّ اصلی خود به دور از
جهنّم و حجاب‌های بین ما و خدا، با خدای خود به سر بریم و از خدا
چنین حسنه‌ای را تقاضا می‌کنیم.

من از برای مصلحت در حبس دنیا مانده‌ام من از کجا، حبس از کجا، مال که را دزدیده‌ام؟

پس اصل و جایگاه ما این دنیایی نیست، گوهر ما آن دنیایی است.
عالم خاک از کجا، گوهر پاک از کجا از چه فرود آمدیم، باز کنید این چه جاست؟

از خدا هم همین را می‌خواهیم که ما را به رحمت خودش از عذاب جهنّم که همان آلودگی‌های این دنیا است پاک نگهدارد تا در محلّ اصلی خود چیزی از این دنیا که از سنخ ما نیست آن‌جا مانع ما نباشد. به ما توصیه

کرده‌اند حالا که در این دنیا هستی و سنت «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^{۱۳۰}
بر تو جاری شده:

با سلیمان خو کن ای خَفَّاش رَدُّ تا که در ظلمت نمایی تا ابد
حسنة دنیا یعنی همراهی با سلیمان و یک لحظه هم چشم از پیامبر
خدا ﷺ به چیز دیگر نینداختن و عقل را هم غرق او کردن که:

مصطفی اندر جهان، آنکه کسی گوید که عقل؟ آفتاب اندر سما، آنکه کسی گوید سُها^{۱۳۱}؟

و داشتن چنین حسنة‌ای، یعنی شریعت محمدی ﷺ موجب بر خورداری
از همه کمالات مورد نیاز بشر - اعم از نیازهای دنیایی و آخرتی - خواهد بود،
پس خدایا! محبت پیامبر و آلش را به ما مرحمت کن تا حسنة دنیا و
آخرت را به ما مرحمت کرده باشی و به نور ذوات مقدسه‌ی ائمه‌ی
معصومین^{علیهم‌السلام} از عذاب آتش رهایمان نمایی، آمین یا رب العالمین.

الهی! حال که به ما لطف کردی و ما را با دعای گرانقدر
مکارم الأخلاق آشنا نمودی، توفیق ممارست با آن را نیز به ما عطا کن و
در استجاب آن بر ما منت بگذار یا ارحم الراحمین.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

۱۳۰ - سوره تین، آیه ۵.

۱۳۱ - سُها؛ یعنی ستاره کوچک.